

فهرست

مقدمه	13
زینب(علیها السلام)	19
کیست زینب؟	20
ماه سرگردان شام	21
انقلاب زینب	22
در مدح حضرت زینب (علیها السلام)	23
تقدیم به حضرت زینب(علیها السلام)	25
خورشید خاور	27
نور دیده زهرا	28
خطبه زینب(علیها السلام)	29
خط سیر خیمه گاه	30
شافع روز قیامت	32
بهترین زن	33
زهرة زهرا	34
همت زینب	34
ویرانگر کاخ استبداد	35
زینت دوش بابا	36
یاره قلب بتول	37
قافله سالار	38
عزم زینب	38
کیست زینب؟	39
رایت خون شهیدان	39
زینب و ایثار او	40
کتاب استقامت	41
در مدح حضرت زینب (علیها السلام)	41
نقش حضرت زینب(علیها السلام) در سفر کربلا	42
همکاری زینب(علیها السلام) با امام حسین (علیه السلام)	44
آمدن زینب(علیها السلام) به کربلا و رفتن به سوی شام	45
جان زینب(علیها السلام)	46
در رثای زینب کبری(علیها السلام)	47
زینت زهرا(علیها السلام)	50
یادگار زینب(علیها السلام)	51
نقش حضرت زینب(علیها السلام) در رساندن پیام خون امام حسین(علیه السلام)	52

53	دختر زهراي اطهر(عليها السلام)
54	در مقام حضرت زينب كبرى(عليها السلام)
55	زينب(عليها السلام)
56	يادگار خيمه هاي سوخته
58	حضرت زينب(عليها السلام) اسوه صبر و مقاومت
59	رنج هاي بسيار حضرت زينب (عليها السلام)
60	مدح و مقامات حضرت زينب(عليها السلام)
61	مدح حضرت زينب(عليها السلام)
62	عطر ولايت
64	همگام با زينب(عليها السلام)
68	در فراز نايه ها و در نماز
69	مقام حضرت زينب كبرى(عليها السلام)
71	حضرت زينب(عليها السلام)
74	فرياد مظلوميت
74	مدح حضرت زينب(عليها السلام)
76	قصه غربت
78	اي زينب(عليها السلام)
78	ز مرغ سحر بيرس
79	رسالت حضرت زينب كبرى(عليها السلام)
80	تعبير خواب زينب
81	راز دل امام حسين(عليه السلام) با خواهرش زينب(عليها السلام)
82	از سقيفه تا دروازه كوفه
85	دختر درياي نجابت
86	خواب دخت مرتضي
88	زيان حال حضرت علي(عليه السلام) بادخترش زينب كبرى(عليها السلام)
89	فتح نمايان
90	همتي مردانه
91	حافظ خون شهيدان
92	ره آورد زينب(عليها السلام) از شام
93	منم زينب
94	چلچراغ
95	كوه صبر
99	زيان حال زينب كبرى با حسين بن علي(عليه السلام)
100	زيان حال حضرت امام حسين(عليه السلام) به خواهرش زينب(عليها السلام)
101	قصه پر غصه
102	گلاب حسرت
103	زيان حال حضرت زينب(عليها السلام)
103	زينب كبرى در قتلگاه

104	مکالمه سیدالشهدا (علیها السلام) با زینب کبری (علیها السلام)
107	زبان حال زینب کبری (علیها السلام) در آتش زدن خیمه ها
109	زبان حال زینب (علیها السلام) با کشته برادر
110	وداع با برادر
111	زبان حال زینب کبری با برادر
112	هلال من
113	کاروان اشک
114	زبان حال حضرت زینب (علیها السلام) در کنار قتلگاه
115	دو طفلان زینب (علیها السلام)
116	رویت
117	درد هجران
118	خطاب حضرت زینب در کوفه با سر مطهر امام حسین (علیه السلام)
119	زبان حال زینب مظلومه با شاه تشنه جگر
120	دروازه کوفه
120	ورود اسرا به شام
121	کاروان اربعین حسینی
122	اربعین حسینی
123	زبان حال حضرت زینب (علیها السلام) در روز اربعین
124	زبان حال زینب (علیها السلام) با مادرش
125	درد دل زینب کبری (علیها السلام) با شهر مدینه
126	جهاد عقیده
127	زبان حال زینب مظلومه با شمر ظالم
128	گفتگوی جغد بابل
131	دوبیتی ها
141	گل پاس اسرا
142	کودک بی سریناه
143	خواب صبا
143	زبان حال کودکی که از کاروان جا مانده بود
144	زبان حال رقیه (علیها السلام) خطاب به پدر، هنگام جدا شدن از قافله
145	زبان حال حضرت رقیه (علیها السلام)
145	اشک یتیم
146	زبان حال حضرت رقیه (علیها السلام) در خرابه شام
147	نوشته ضریح حضرت رقیه (علیها السلام)
147	زبان حال حضرت رقیه (علیها السلام) در خرابه شام
148	زبان حال رقیه بنت الحسین
149	زبان حال حضرت رقیه (علیها السلام)
150	دختر شاه شهید
152	سودای محبت

آه مظلومي	153
طفل عاشق زاده يا سپاه اشك	154
گل پير	155
زهراي سه ساله	156
كودكي دلباخته	157
اي زائران قبر رقيه (عليها السلام) نظر كنيد	158
شكوه از اعداء	159
دل سوزان رقيه (عليها السلام)	159
پهلوشكسته	160
كنج ويرانه	160
انتظار	161
قبله عظيم	161
بلبل گلزار زهرا	163
كبود از تازيانه	163
رحمت عام	164
آه سوزان	165
ماه منير شام	166
قبله راز	167
خوناب جگر	168
نيروي حق	169
سوداي محبت	170
فخر تاريخ	171
گوهر يكدانه	172
يكدانه گوهر	173
درياي محبت	174
دشت مخوف	175
غنچه نشكفته	175
پذيرايي در خور	177
قبله نما	178
غنچه نشكفته پير	179
ماه خون گرفته	179
كلبه احزان	180
دل هستي شرر گرفت	181
سايه ديوار	182
اشك خونين	183
دولت وصل	184
خلوتگه راز	185
راز پنهان	185

186	گوهر مقصود
187	مرغ شباهنگ
189	آتش غم
190	گوهر های اشک
191	چلچراغ اشک
191	لحظه شیرین
192	منای عشق
193	گلستان وجود
194	درد هجر
195	نقد جان
196	یوسف فاطمه
197	آفتابی دمیده
197	شمع شب تار
198	فراق یار
199	جلوه عشق
200	درّ نایاب
201	ریحان آرزو
203	سایه دولت
204	آفتاب عشق
205	غم هجر
206	سر خونین
207	زهرای سه ساله
208	باغ لاله
209	زبان حال دختر سه ساله امام حسین (علیه السلام) در خرابه شام
210	نوحه دختر سه ساله امام حسین (علیه السلام) در خرابه شام
212	خرابه شام
212	غصّه عمّه

مقدمه

شعر، این کلام موزون و اثرگذار، ودیعه الهی و موهبت ارزشمند پروردگار به انسان، یکی از شیوه های بیان و پیام رسانی است و برخورداري آن از جاذبه و شورانگیزی و حرکت آفرینی، موجب می شود که «فرهنگ ساز» گردد.

اگر شاعران، فرمانروای قلمرو دلهایند، به دلیل سحرانگیزی و نفوذ شعر در اعماق جان مخاطبان است. از همین رهگذر، عنایت و حمایت اسلام و رهبران دینی از «شعر مکتبی و آیینی» جایگاه والای شاعران متعهد و شعر جهت دار و هدفمند را می رساند. هم «جایگاه مکتبی شعر» حایز اهمیت است، هم «جایگاه شعر مکتبی.»

برخورداران از قریحه شعری و ذوق ادبی، به شکرانه این موهبت خداداد، همواره ادای دین نسبت به دین و

صفحه

۱۴

مکتب و حق و عدل و شعایر مذهبی و پیشوایان الهی و آیین ها و سنت های و حیانی و ولایی داشته اند. همین رویکرد، سبب باروری و غنای ادبیات دینی و بالندگی مفاهیم قرآنی در ذهن و زندگی و روح و جان مخاطبان شعر گشته است.

انبوهی عظیم از سروده های شاعران فارسی، بر محور خدا و دین و کعبه و قبله و مدایح نبوی و فضایل اهل بیت و مفاهیم اخلاقی و ارزش های اسلامی شکل گرفته و پدید آمده است. البته از این انبوه اشعار، برخی در قله زیبایی و چکاد استواری و صلابت و درخشندگی قرار دارد، برخی هم در رتبه و پایه پایین تری جای می گیرند و بسته به قوت شاعر و طبع روان او و غنای محتوا و دانش و حکمت و آگاهی سراینده، فراز و نشیب و اوج و حضیض می یابد.

خاندان پاک و مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و) خصوصاً حماسه سازان کربلا، و حافظان خون های به ناحق ریخته شده این قیام بزرگ، همواره مورد توجه شاعران قرار داشته و برای آنان انگیزه ساز بوده است تا از این طریق عشق و شیدایی خود را نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت ابراز نمایند.

صفحه

۱۵

«عطر باران» مجموعه اشعاری است که در رابطه با شیرزن کربلا، حماسه آفرین سترگ دشت خون و بلا یعنی حضرت زینب کبری (علیها السلام) و نیز دختر مظلومه حسین بن علی (علیه السلام) حضرت رقیه (علیها السلام) (سروده شده و توسط برادر ارجمند و خوش ذوق آقای ناصر صبا که خود نیز بهره مند از نعمت شاعری هستند انتخاب گردیده است.

امید است این مجموعه برای همگان خصوصاً مداحان اهلبیت (علیهم السلام) مفید و سودمند واقع گردد.

ناشر

صفحه

۱۶

صفحه

۱۷

فصل اول:

شیر زن کربلا

صفحه

۱۸

صفحه

حضرت زینب سلام الله علیها

زینب) علیها السلام)

کیست زینب مطلع دیوان عشق *** سنبل آزاده بستان عشق
 کیست زینب أم آب را جانشین *** تربیت گردیده در دامن عشق
 کیست زینب دختر شیر خدا *** شیر غم نوشیده از پستان عشق
 کیست زینب اسوه شرم و حیا *** قهرمان صبر در میدان عشق
 کیست زینب در کمان دین حق *** تیر چشم منکر قرآن عشق
 کیست زینب آن که در نطق و بیان *** هست استاد دبیرستان عشق

صفحه

۲۰

کیست زینب عقل را اوج کمال *** عقل او را در خط فرمان عشق
 کیست زینب در شهادت بی نظیر *** آن که او را داده حق عنوان عشق
 کیست زینب آن که با مهر حسین *** کرده برپا در جهان طوفان عشق
 کیست زینب خون حق را خون بها *** جان به کف در خدمت جانان عشق
 کیست زینب کلّ ارض کربلا *** مست از پیمان پیمان عشق
 کیست زینب زینت دامن اب *** جسم عشاق جهان را جان عشق

ژولیده نیشابوری

کیست زینب؟

کیست زینب آنکه عالم واله و حیران اوست *** نور عصمت جلوه گراز چهره تابان اوست
 گوهر پاکی که از پستان مادر خورده شیر *** جان به قربانش که جان عالمی قربان اوست
 آستان حضرت زینب حریم کبریاست *** بندگان را دست حاجت جمله بردامان اوست

صفحه

۲۱

سیل نطق آتشینش کند کاخ کفر را *** کاخ ایمان مٹکی بر پایه ایمان اوست
میوه بُستان زهرا، پاره قلب نبی *** آنکه عالم خوشه چین خرمن احسان اوست
جلوه حق کرد روشن کوفه تاریک را *** گرمی بازارشام از خطبه سوزان اوست
همت مردانه او نگسکد زنجیر عهد *** خوشتر از پیوند هستی، رشته پیمان اوست
ای «رسا» بر ماتم او تاقیامت رسته خیز *** آسمان راگریه ها بر دیده گریان اوست
رسا

ماه سرگردان شام

کیست زینب؟ واله و شیدای حق *** هم چومادر، عصمت کبرای حق
کیست زینب؟ بنت زهرای بتول *** دخت حیدر، پاره قلب رسول
دربیان و علم و حکمت بی نظیر *** مثل اودیگر نبیند چرخ پیر
زینب است این، دختر شیر خداست *** قهرمان داستان کربلاست

صفحه

۲۲

زینب است این، یار دیرین حسین *** زینب است این، جان شیرین حسین
زینب است این چون علی شیرین کلام *** زینب است این ماه سرگردان شام
شد اسپرو پیک آزادی هم اوست *** شد غمین و غمزُدای عالم اوست
گرچه در ظاهر پریشان گشته است *** چرخ در فرمان این سرگشته است
از غمش در آسمانها گفتگوست *** خاکیان را نام زینب آبروست
داد خواه خون مظلومان شده *** از بیانش ظلم بی بنیان شده
تا «حسانا» عالم هستی بیاست *** نطق زینب منعکس در گوشهاست
حسان

انقلاب زینب

تادراین عالم نشان از انقلاب زینب است *** زیب جانها خطبه شرعی خطاب زینب است

جاوداني شد چوقرآن خطبه زينب به شام *** ملک امکان ملتهب از التهاب زينب است

صفحه

۲۳

شيرزن، مردآفرين، والا سخن، دشمن شکن *** عدل و تقوي، داد و دين، زينب حجاب زينب است
انقلاب کربلا رنگين شد از خون حسين *** ليک اثباتش ز رنگ انقلاب زينب است
گشت ويران کاخ کفر از خطبه غرّاي او *** فتح اين سنگر، ز حسن انتخاب زينب است
از قيام او به بزم عام در اثبات حق *** زاده مرجانه عاجز در جواب زينب است
بعد عاشورا پس از قتل حسين بن علي *** نقش رسوائي دشمن در حساب زينب است
کربلا گلزار قرآنست «مرداني»، وليک *** جلوه گلها ز اشک چون گلاب زينب است.

محمد علي مرداني

در مدح حضرت زينب(عليها السلام)

آسمان معرفت، مهر درخشان زينب است *** معدن علم و ادب، دريائي عرفان زينب است
شمع ايوان هدايت، مهر پرفيوض وجود *** آسمان مکرمت، ماه فروزان زينب است
اختر برج ولايت، ميوه باغ علي *** غنچه گلزار احمد ماه رخشان زينب است

صفحه

۲۴

جان به کف، با عشق و ايمان و اميد و قلب پاک *** آنکه راه عشق را برده به پايان زينب است
آنکه همراه يتيمان برادر تابه شام *** ره نوردي کرد باحال پريشان زينب است
آنکه بنهاده قدم بر جاي پاي مرتضي *** وارث جمع صفات از شاه مردان زينب است
آنکه يک لحظه نشد غافل زمولايش حسين *** آنکه دوشا دوش او جنگيد از جان زينب است
گر حسين بن علي جنگيد بانيش سنان *** آنکه جنگيد از زبان باخيل عدوان زينب است
آنکه فُسّاق زمان راتاابد رسوانمود *** بابيان آتشين وتيغ برهان زينب است
آنکه باعزمي متين و صبرراسخ تر ز کوه *** کرد محکم پايه و بنياد ايمان زينب است
پرچم سرخ حسيني را به صبري بي نظير *** آنکه بردوشش کشيد و برد پايان زينب است
چون دلش پر باشد از مهر علي و اهل بيت *** در قيامت شافع و حامي «مئان» زينب است

محمد مئاني

تقدیم به حضرت زینب(علیها السلام)

این ندا را بشنو از عرش برین *** آفرین برزینب مردآفرین
 آنکه از پستان زهرا خورده شیر *** مرتضی را، هست بر خاتم نگین
 سینه اش آکنده از حبّ خداست *** سیره اش آیات ختم المرسلین
 باغم و دردم الم خوکرده است *** از زمان کودکی آن نازنین
 گرمصیباتش شود قسمت به خلق *** مو گردد شادی از روی زمین
 شاهد دیوار و درب خانه بود *** سینه زهرا و میخ آهنین
 وه که تقدیر و قضای کردگار *** ماجراها دارد اندر آستین
 لشکری آراسته خون خدا *** از منای عشق تا عرش برین
 نقطه پرگار لشکر زینب است *** دختر شیرخدا یعسوب دین
 خطبه جانسوز او در کوفه بود *** بر سردشمن چو پتکی آهنین

در ره شام بلا باکودکان *** بود غمخوار و نگهبان و قرین
 گه پرستار برادرزاده بود *** عابد سجّاد زین العابدین
 داستان کودک و شام خراب *** رأس بابا و وداع آخرین
 عاقبت با خطبه زین العباد *** با رشادت های آن بانوی دین
 لرزه افتادی بر اندام یزید *** گشت نفرین از یسار و از یمین
 در کنار کاخ استبدادیش *** مجلس ماتم سرای شاه دین
 گشته برپا با حضور اهل بیت *** دست تقدیر الهی راببین
 ماجرای بازگشت اهل بیت *** زینب و کرب و بلا و اربعین
 جابرو آب فرات و غسل او *** زائران اولین و آخرین

سینه شد پرسوز، چشمان پر ز اشک *** گفت بگذار این قلم را بر زمین

سلطانی شیرازی

صفحه

۲۷

خورشید خاور

در سپهر معرفت خورشید خاور زینب است *** در شرف باحضرت زهرا برابر زینب است
از بهای گوهران پرسیدم از صراف عقل *** گفت در بازار دین ارزنده گوهر زینب است
مادر گیتی نژاید همچو زینب دختری *** یک مدال افتخار از بهر مادر زینب است
آنکه اسمش جبرئیل آورد از ربّ جلیل *** کرده نامش انتخاب الله اکبر زینب است
مصطفی را افتخار و مرتضی را نور چشم *** مجتبی را مونس و غمدیده خواهر زینب است
آنکه اسرار شهادت را به عالم عرضه داد *** طالب خون حسین از قوم کافر زینب است
گر نبود او، از حدیث کربلا نامی نبود *** آنکه کرد این داستان را پخش عالم زینب است
آنکه بایک آتشین نطقی به تالاریزید *** کرد ایجاد تحوّل مثل حیدر زینب است
گر نشد ممکن علی مرتضی را فتح شام *** آنکه شهر شام را کرده مسخّر زینب است

صفحه

۲۸

ای کریمی در شداید دامن زینب بگیر *** آنکه سائل را نراند خالی از در زینب است

کریمی

نور دیده زهرا

کیست زینب آنکه نور دیده زهراستی *** زینت عرش خدا محبوبه یکتاستی
دختر شیر خدا و خواهر خون خدا *** عصمت صغرای عالم زینب کبراستی
بود همدوش برادر در قیام کربلا *** یگه پرچمدار نهضت، عصر عاشوراستی
واژگون شد از بیانش پرچم کفروستم *** پرچم دین خدا بادست او بریاستی

سوخت کاخ دشمنان را آتشین گفتار او *** رونق بازار دین زان خطبه غرّاستی
در خرابه خیمه مظلومیش چون شد بلند *** کاخ دین آباد و ویران خانه اعداستی
گنج ویران یادگاری از برادر اونها *** تاقیامت زان عمل «آهی» غمین زهراستی
علی آهی

صفحه

۲۹

خطبه زینب (علیها السلام)

خطبه زینب اگر در سفر شام نبود *** از فداکاری شاه شهدا نام نبود
نه همین نام نبود از شه خونین کفنان *** اثر از مکتب ارزنده اسلام نبود
از مدینه زن و فرزند به همراه بردن *** نکته ای بود که اندر خور افهام نبود
کاش می بود یکی تا که بگوید به یزید *** جای بانوی حرم در ملأ عام نبود
چوب چون بر لب و دندان شه دین می زد *** خواهر غمزده اش را دمی آرام نبود
جست از جاو بمانند پدر راند سخن *** که نظیرش به سخن در همه ایام نبود
اثر از دختر ویرانه نشینی باقیست *** گرچه آنروز چو وی دختر گمنام نبود
لیک نبود ز معاویه و پورش اثری *** با وجودی که به جز در کفشان شام نبود
این دلیلیست که حق باقی و باطل فانی است *** فکر دنیا طلبان جز غلط و خام نبود

صفحه

۳۰

«خوشدل» آن کس که حسینی شد از روز نخست *** هیچ گه فکر پرستیدن اصنام نبود

خوشدل

خط سیر خیمه گاه

خاطر مأسوده ایدل از ولای زینب است *** روشنائی بخش چشم خاک پای زینب است

بر حریمش ره ندارند مردم ناآشنا *** هر که شد بیگانه از خود، آشنای زینب است

پیک حق گفتا رسول الله را فرموده حق *** زینش خوان، زین آب بودن، سزای زینب است
خلق را دل ز ابتلائی هول محشر خون شود *** جز دلی کو پای بند و مبتلای زینب است
من کیم در راه عشقش از سر و جان بگذرم *** جان صدها عاشق و مقتون فدای زینب است
در هوایش مرغ دل، دردل نمی گیرد قرار *** آشیان طایرجان درفضای زینب است
ای که عمری از گرفتاری و غم درمانده ای *** حل مشکل در ید مشکل گشای زینب است
عزت سارا و هاجر، مریم قدسی نفس *** از جلال و عزت و مجد و وفای زینب است

صفحه

۳۱

پرتو خورشید و نور مه، فروغ اختران *** ذره ای از نور روی حق نمای زینب است
مردم آن دیده را نازم که منزلگاه اوست *** ای خوش آن خلوت سرای دل، که جای زینب است
در دلم بنهفته از روز ازل مهر حسین *** در سرم از کودکی عشق و هوای زینب است
با حسینش عهد خود نشکست تا پایان عمر *** این ره دلدادگی، شرط وفای زینب است
با خیال کعبه، احرام اسارت بسته بود *** تل دشت کربلا کوه منای زینب است
بس که از خیمه پیاده جانب میدان شتافت *** در مگاکش نقش بسته، رد پای زینب است
خط سیر خیمه گاه و قتلگاه کربلا *** از برای سعی مروه هم صفای زینب است
برسرنعش برادر حال او چون شد میسر *** یاچه آمد بر سرش، آگه خدای زینب است
خاک مقتل رابه سرپاشید بادر درون *** گفت خاک کربلای تو دواي زینب است
هرکه ازگودال مقتل ناله ای بشنید گفت *** کاین صدای واحسین و وا اخای زینب است
شهر شام و کوفه از پا تا به سر حیرت زده *** از صدای روحبخش و دلربای زینب است

صفحه

۳۲

قطب عالم حجة ابن العسکری با سوز دل *** اشک ریزان در عزای جانگزای زینب است
هرکه «صالح» باولای آل طاها زیست کرد *** درصف محشر یقین تحت لوای زینب است

احمد صالح تبریزی

شافع روز قیامت

مظهر صبروشکیب و استقامت زینب است *** آن که درپیش ستم افراشت قامت زینب است

آن که نامش یادگار حضرت زهرا بُود *** آن که مهرش کرده در دل ها اقامت زینب است
آنکه دشمن رازپافکند باتیغ زبان *** آن که می گیرد ز خصم دون غرامت زینب است
آن که در راه خدا بعد از قیام کربلا *** بس شنید از مردم شامی ملامت زینب است
آن که در بزم یزید سفله و بازار شام *** کرد بانطقش بپا شور قیامت زینب است
کرد کاخ ظالمین را بر سر ظالم خراب *** آن که دارد در اسیری این شهامت زینب است
یک زن تنها و یک دنیا مصیبت بار دوش *** راستی کوه بلند استقامت زینب است

صفحه

۳۳

دست ما و دامنش «خسرو» که در پیش خدا *** شافع ما عاصیان روز قیامت زینب است

سید محمد خسرو نژاد

بهترین زن

بعد زهرا بهترین زن بین زنها زینب است *** لاف نبود گر بگویم عین زهرا زینب است
گر بپرسی کیست استاد دبیرستان عشق *** خیل شاگردان همه گویند تنها زینب است
گر بسنجی در ترازوی عمل معیار صبر *** صبر گوید قهرمان صبر دنیا زینب است
گر مقام او بود از جمع معصومین جدا *** آن که از هر مصیبت باشد میرا زینب است
در ریاضی گر حساب جمع از منها جداست *** آن که از جمع شفاعت نیست منها زینب است
آن که باتیغ زبان، کار دوصد شمشیر کرد *** کوه صبر و استقامت روح تقوا زینب است
آن که با ایراد نطقی کرد مانند علی *** زاده مرجانه را محکوم و رسوا زینب است
آن که بهر ما جهاد فی سبیل الله را *** با اسارت می کند تفسیر و معنا زینب است

صفحه

۳۴

باشهامت چون اسارت گشت توأم، عقل گفت *** آن که در دنیا نظیرش نیست پیدا زینب است
شد رقم پرونده اسلام با خون حسین *** آن که با خون سر خود کرد امضاء زینب است
شاعر ژولیده می گوید به آواز جلی *** بین زنها بهترین زن بعد زهرا زینب است

ژولیده نیشابوری

زهره زهرا

شام، روشن از جمال زینب کبراستی *** سر به زیر افکن که ناموس خدا اینجاستی
کن تماشا آسمان تابناک شام را *** کآفتاب بُرج عصمت از افق پیداستی
در شجاعت چون حسین و در شکیبائی حسن *** در بلاغت چون علیّ عالی اعلاستی
کرد روشن باجمالش آسمان شام را *** کز فروغ چهره گوئی زهره زهراستی
دکتر قاسم رسا

همّت زینب

زینب آن بانوی عظمائی که دست قدرتش *** کهکشان چرخ را بر پا طناب انداخته

صفحه
۳۵

شمه کاخ جلال و رفعتش از فرط نور *** مهر عالمتاب را از آب و تاب انداخته
این همان بانوست کز نطق و بیان همچون علی *** انقلاب از کوفه تا شام خراب انداخته
همّتش چون بازوی خبیرگشای حیدری *** بارگاه کفر را در انقلاب انداخته
کشتی دین، کربلا شد غرق از طوفان کفر *** همّت زینب ز نو آنرا بر آب انداخته
حلم او صبر و توانائی ز دست صبر برد *** علم او از دست هر دانا کتاب انداخته
تا قیامت وصف او موزون اگر گوئی کم است *** زانکه حق او را چو خود در احتجاب انداخته
موزون اصفهانی
ویرانگر کاخ استبداد

آنکه از وصفش زبان گردیده الکن زینب است *** آنکه نطقم در مدیحهش گشته کودن زینب است
آنکه بعد از نهضت سرخ حسین بن علی *** پیکردین خدارا بود جوشن زینب است
آنکه بالیراد نطق آتشین خویشتن *** مشعل دین خدا را کرده روشن زینب است

صفحه
۳۶

آنکه با تیغ زبان، کار دوصد شمشیر کرد *** تا که گردد از خطر، اسلام، ایمن زینب است
آنچنان جنگید با دشمن که از آن ابتکار *** دشمنش از پرده دل گفت احسن زینب است

آنکه با فکر بلند خویش کرد ازین خراب *** کاخ استبداد را بفرق دشمن زینب است

لاف نبود گر بگویم بعد زهرای بتول *** در جهان آفرینش بهترین زن زینب است

ژولیده نیشابوری

زینت دوش بابا

استقامت در لغت صبر است و معنا زینب است *** صبر باشد قطره ای ناچیز و دریا زینب است

در جهان آفرینش بهترین زن فاطمه است *** بین زنها بهترین زن بعد زهرا زینب است

زینت دوش نبی باشد حسین بن علی *** آنکه باشد زینت دامن بابا زینب است

آنکه نطق آتشینش کوفه را زیرو زبر *** کرد و شد آینده ساز خلق دنیا زینب است

آنکه در تاریخ نامش می درخشد تاابد *** فارغ التحصیل دانشگاه مولا زینب است

صفحه

۳۷

آنکه سر خط جهاد فی سبیل الله را *** با اسارت رفتن خود کرد امضا زینب است

ژولیده نیشابوری

پاره قلب بتول

کیست این بانو که خلقی واله و شیدای اوست *** گرمی بازار عشق از گرمی سودای اوست

کیست این بانو که دین را اومسخر کرده است *** کشور قرآن مصون از همت والای اوست

فاش گویم زینب است این پاره قلب بتول *** زینب است این کاسمانها فرش زیر پای اوست

مریم و سارا و هاجر بر در دارالسرور *** روز محشر هر سه تن محتاج یک ایمای اوست

زینبی را در فصاحت آنکه هنگام سخن *** عالمی سوزان همه از نطق آتش زای اوست

کربلا دارد نوا هر لحظه از بهر حسین *** چون نکو بینی نوای یاحسین از نای اوست

کوفه را ویرانه گریبانی و درهم ریخته *** این ز تأثیر فغان و ناله و غوغای اوست

شکوهی

صفحه

۳۸

سرخیل بانوان فداکار، زینب است *** مردآفرین عرصه پیکار، زینب است
در انقلاب سرخ حسین به کربلا *** شورآفرین و یار و مددکار، زینب است
از کربلا به کوفه و از کوفه تا به شام *** بعد از حسین، قافله سالار، زینب است
در کربلا و کوفه و شام بلا ز مهر *** بر کودکان خسته، پرستار، زینب است
کنج خرابه غمزدگان یتیم را *** یار و انیس و مونس و غمخوار، زینب است
عزم زینب

کیست زینب، جان محزون حسین *** خواهر هم عهد و هم خون حسین
خلقتی از اصل عشق و اصل نور *** طینتی ممزوج از عقل و شعور
پرتوش آینه و آب و بلور *** شبنمش دریای عشق و شط نور
باغ دین آباد ز آب چشم او *** کاخ کفر آوار سیل خشم او
باغ دین سرسبز نام زینب است *** تاکه عرفان مست جام زینب است
گرنبودی عزم زینب، دین نبود *** یا اگر بود احمدی آیین نبود

کیست زینب؟

کیست زینب، آنکه در کربویلا *** شد خجل از صبر او کربویلا
رنج پیش او سپر انداخته *** درد و محنت رنگ پیشش باخته
آفرین بر صبر طاقت سوز او *** وان تجلیهای جان افروز او
با اسیران صبحدم تا شام رفت *** گاه در کوفه گهی در شام رفت
رایت خون شهیدان

اي که درد از تو و صبر از تو بهیافته است *** گل شرم از رخ تو زیب حیا یافته است
عقل در مکتب عرفان تو آموخته عشق *** عشق در مدرس فضل تو وفا یافته است
رایت خون شهیدان ز تو افراشته شد *** دین ز ایثار تو این مجد و علا یافته است
اولین نغمه ز نای تو برآمد در شام *** نینوا از دم گرم تو نوایافته است
درد مندی که به ذیل تو توسل جوید *** دردش از لطف خدای تو دوایافته است
دردمندیم ز مجموع کریمان، «ایران» *** پی درمان دل خویش تو را یافته است

صفحه

۴۰

زینب و ایثار او

کعبه بی نام و نشان می ماند اگر زینب نبود *** بی امان دارالامان می ماند اگر زینب نبود
گرچه دادند انبیا هر یک نشان از کربلا *** کربلا هم بی نشان می ماند اگر زینب نبود
مکتب سرخ تشیع کز غدیر آغاز شد *** تا ابد بی پاسبان می ماند اگر زینب نبود
مکتب قرآن که از خون شهیدان جان گرفت *** بی تحرک همچنان می ماند اگر زینب نبود
مجری احکام قرآن او بُود باصبر خویش *** دین حق بی حکمران می ماند اگر زینب نبود
کرد اسلام حسینی از یزیدی را جدا *** حق و باطل توأمان می ماند اگر زینب نبود
در شناسایی مسیر حق و باطل فکرها *** بی گمان اندر گمان می ماند اگر زینب نبود
شد گلستان کربلا از لاله های احمدی *** وین گلستان درخزان می ماند اگر زینب نبود
شعله عالم فروز نهضت سرخ حسین *** زیر خاکستر نهان می ماند اگر زینب نبود
ناله مظلومی لب تشنگان دشت خون *** در گلو گاه زمان می ماند اگر زینب نبود

صفحه

۴۱

فارسان صحنه هیهات مآ الذله را *** داغ ناکامی بجان می ماند اگر زینب نبود
ای مؤید هر چه هست از زینب و ایثار اوست *** جان هستی ناتوان می ماند اگر زینب نبود

کتاب استقامت

عنوان کتاب استقامت زینب *** شیرازه دیوان شهامت، زینب

در برج شرف شمه عفت تاحشر *** چون روح به پیکر شرافت، زینب

در عصمت و عفت و درایت عالی *** دارای کفایت و لیاقت، زینب

در بحر کمال و علم و دانش، گوهر *** چون سرو، به گلزار ولایت، زینب

در دشت بلاخیز، مقاوم چون کوه *** استادیه مکتب رشادت، زینب

بنمود قیام سرخ عاشورا را *** احیاء به طریقه سفارت، زینب

«فلاح» اگر به مدحتش کوشائی *** در حشر نمایندت شفاعت، زینب

فلاح

در مدح حضرت زینب(علیها السلام)

صبر از زبان عجز ثناخوان زینب است *** عقل بسیط واله و حیران زینب است

ایوب صابر است ولیکن در این مقام *** انصاف ده که ریزه خور خوان زینب است

در قتلگاه، جسم برادر به روی دست *** بگرفت کای خدای من این جان زینب است

صفحه

۴۲

قربانی تو است بکن از کرم قبول *** کاری چنین به عهده ایمان زینب است

در خطبه اش که کوفه از آن شد سکوت محض *** گفتی که ممکنات به فرمان زینب است

ابن زیاد شوم به دار الإماره اش *** رسوا ز منطق شرر افشان زینب است

باینکه باعیال برادر به شهر شام *** در دست اهل ظلم، گریبان زینب است

برهم زن اساس جفاکاری یزید *** لحن بلیغ و نطق درخشان زینب است

افزون بود ز حوصله خلق عالمی *** درد و غمی که در دل سوزان زینب است

دارد «صغیر» امیدی و از روی اعتقاد *** چشمش به لطف بی حد و پایان زینب است

صغیر اصفهانی

نقش حضرت زینب(علیها السلام) در سفر کربلا

آنکه قد را به آلم کرد عَلم زینب بود *** آنکه پرورده شد از شیر آلم زینب بود

آنکه از خون جبین مانده بر اوراق جهان *** آنچه تا حال که او کرده رقم زینب بود

صفحه

۴۳

آنکه شیرازه دین خواست چو بگسسته شود *** کرد با خون جگر وصل بهم زینب بود

آنکه اندر سفر پرخطر کوفه و شام *** مرد و مردانه بشد پیش قدم زینب بود

آنکه چون پیرهن صبر و توکل پوشید *** حافظش بود خدا در همه دم زینب بود

آنکه از خاتم دین دید نگین افتاده *** مانده در دائره اهل ستم زینب بود

آنکه از سوزش دل «اَیْنَ اَخی» کرد بلند *** جانب قتلگه آمد زحرم زینب بود

آنکه برقدّ حسین کرد نگاهی و بدید *** پشتش از داغ برادر شده خم زینب بود

آنکه آمد سربالین ابوالفضل جوان *** دید دستش ز بدن گشته قلم زینب بود

آنکه از تیر بدیدش زتوان افتاده *** اصغر آن بلبل گلزار حرم زینب بود

آنکه با دیده خود دید حسین را کشتند *** به تمنای ری و مثنی درم، زینب بود

آنکه شد نام شریفش سبب سوزش دل *** شخص سر دفتر دیباچه غم، زینب بود

هاشمی

صفحه

۴۴

همکاری زینب(علیها السلام) با امام حسین(علیه السلام)

مشکل دین را حسین با زینب آسان کرد و رفت *** کربلا را خوابگاه نوجوانان کرد و رفت
در ره معشوق هفتادودو قربانی نمود *** پایه پای زینبش اجرای فرمان کرد و رفت
گرمحاسن را حسین باخون سر رنگین نمود *** زینب از خون سرش گیسو پریشان کرد و رفت
وقت رفتن آنچنان بی طاقت و بی تاب شد *** عرش حق را گوئیا چون بید لرزان کرد و رفت
رهنمائی شصت و شش زن گشت زینب در سفر *** راه پیمائی نمود و خطبه عنوان کرد و رفت
استقامت کرد زینب مجلس ابن زیاد *** باتکلم کوفیان را مات و حیران کرد و رفت
وارد شام بلا گردید ناموس خدا *** گوهری را از حسین در خاک پنهان کرد و رفت
کس ندیده خواهری را همچو زینب در جهان *** آنکه ما را در غمش پیوسته گریان کرد و رفت
از تو، مضمولی تمنا می نماید یا حسین *** بگذر از جرمش که او وصف تو عنوان کرد و رفت
مضمولی

صفحه

۴۵

آمدن زینب(علیها السلام) به کربلا و رفتن به سوی شام

زینب آمد کربلا را عنبرافشان کرد و رفت *** جنت المأوی ز خون نوجوانان کرد و رفت
قهرمان کربلا آن دختر شیرخدا *** دین احمد را در آن صحرا درخشان کرد و رفت
خطبه ای خواند او که لرزان شد دل ابن زیاد *** بارگاه کوفه را یک شام ویران کرد و رفت
گفت من آن زینبم، جدم رسول هاشمی است *** شهرت زهرا و جدش را نمایان کرد و رفت
در اسیری باغم رعنا گلان فاطمه *** راه شام و کوفه را یکسر گلستان کرد و رفت
تایزید آورد اسیران را میان بارگاه *** در سخن یک بارگاهی را به لرزان کرد و رفت
شرح می دادی یزید اینها اسیرند از فرنگ *** زینب آگه خلق را زان سر پنهان کرد و رفت
هلهله در شهر افتاد و شد آشوبی بیا *** شام را زان ماجرا شام غریبان کرد و رفت
سید قاسم نیری

جان زینب(علیها السلام)

کیست زینب؟ آنکه گردون همسرش پیدا نکرد *** بهتر از این نام دیگر داورش پیدا نکرد
 مادر گیتی، ز شرم و عصمت و مهر و وفا *** همچو زینب، بعد زهرا مادرش پیدا نکرد
 صبر و تقوی قبله گاهی جز حریم او نیافت *** شرم و عفت سجده گاهی جز درش پیدا نکرد
 قدرت نطقش همانند علی دشمن شکن *** هیچ نقصانی کس اندر جوهرش پیدانکرد
 بهره ارثی که زینب یافت از بابش علی *** هیچ یک از دختران دیگرش پیدا نکرد
 هر چه در دریای فضلش غوطه زد عقل بسیط *** ره بجایی همت پویاگرش پیدا نکرد
 او بود جسم و حسینش جان که چشم آسمان *** آن برادر راجدا از خواهرش پیدا نکرد
 گوهر بحر شرف کز جزرو مدّ حادثات *** هیچ تغییری زمان در گوهرش پیدا نکرد
 از شهادت کودکش را مدال افتخار *** در فتوت آسمان چون شوهرش پیدانکرد
 یک جهان اندوه دردل داشت اما شک و ریب *** دست بردامان قدس باورش پیدانکرد

در قیام کربلا سنگر نشین صبر بود *** عجز راهی در حریم سنگرش پیدا نکرد
 در مسیر دیده نامحرمان، چشم صبا *** هر چه کوشش کرد موئی از سرش پیدا نکرد
 از پیام او بهم پیچیده شد طومار ظلم *** اینکه مهلت دشمن غارت گرش پیدا نکرد
 وقت برگشتن به شام از بس مصیبت دیده بود *** در میان خیمه او را همسرش پیدانکرد
 افتخار این بس مؤید را که هر صاحب‌دلی *** جز مدیح آل حق در دفترش پیدا نکرد

مؤید

در رثای زینب کبری(علیها السلام)

توای پاینده پیغام آور خون *** که بعثت یافتی از سنگر خون

کتاب سینه ات سرمایه عشق *** بهر آهت هزاران آیه عشق

نبوت را چراغ مکتبی تو *** حسینی یاحسن، نه زینبی تو

کلام عشق را حسن ختامي *** وفا راهم پیامبر هم امامی

صفحه

۴۸

قیامت کرده ای در استقامت *** پناه آورده برصبرت امامت

چو دردامان مقتل پانهادی *** امام صابران را صبردادی

اگر گاهی به ره وامانده بودی *** وگر یک لحظه از پامانده بودی

شرف، مردی، شهامت، کشته می شد *** امامت نه، امامت کشته می شد

ألا انوار توحید از چراغت *** به دل یک روزه هفتادو دو داغت

گریبان چاک، شادی از غم توست *** زمان آینه دار ماتم توست

بجز تو ای زجام گریه سرمست *** که قربانی گرفته برسر دست

تو در دریای خون خورشید جُستی *** توگل را باگلاب اشک شُستی

سرشکت پاکبازی را وضو داد *** خدا داند که خون را آبرو داد

صلاة اللیل را بنشسته خواندی *** خدارا از درون خسته خواندی

حسین آن کز قیامش شد قیامت *** به پیش تیردشمن بست قامت

صفحه

۴۹

چو شد آماده بهرجان فشانی *** تورا فرمود ای زهرای ثانی

که ای از خود تهی از عشق سرشار *** مراهم در نماز شب بیاد آر

تو خون باغ هفتادودو داغی *** تو شبهای اسارت را چراغی

تو پیغام آور خون خدائی *** تو فریاد خموشان را صدایی

تو دربند اسارت شرزه شیرینی *** که گفته تو اسیری؟ تو امیری

امیر شهر کوفه شد اسیرت *** زیون و کوچک و خوار و حقیرت

تو شهر کوفه را تسخیر کردی *** تو شاه شام را تحقیر کردی

تو پیمان بسته بودی با برادر *** که همگامی کنی تاگام آخر

به اشک چشم گریان تو سوگند *** به سوز آه سوزان تو سوگند
به سقایی که آیش دادی از اشک *** به آن چشم و به آن دست و به آن مشک
به سرهای جدا درمقدم یار *** به پاهای پر از گلبوسه خار

صفحه

۵۰

به ماهی که فراز نی عیان بود *** به خورشیدی که دورت سایه بان بود
به قرآنی که از تو جان و دل برد *** به لبهایی که چوب خیزران خورد
سرشکی تا که زنگ دل بشویم *** زبانی غیر یا زینب نگویم
مرا بهتر ز دنیا و ز عقباست *** که در محشر بگویی میثم از ماست
میثم - سازگار

زینت زهرا (علیها السلام)

زینب ای آئینه زهرانما *** ای ز تو پیدا علی سر تا به پا
ای نبی را دین ز تو احیا شده *** از تو احکام نبی اجرا شده
ای رسول لاله های داغدار *** درخزان آورده پیغام بهار
سرخ رو از تو شهادت مانده است *** سبزباغ استقامت مانده است
توصدق بودی حیا یکتا دُرت *** پرده عصمت نخی از چادرت
زین اب ز امر الهی نام توست *** فاطمه امّ ابیها مام توست
گر نبود تو، نبود اسلام ناب *** بود گم نام بلند انقلاب
کربلا از تو شهادت خانه شد *** یادگار عشق جاویدانه شد
لاله ها را تو پرستار آمدی *** گر تو خود از داغ بیمار آمدی
باعدو درانتخاب آرمان *** امتحان دادی به روی امتحان

صفحه

۵۱

بس که سازش ناپذیری کرده ای *** دراسیری هم امیری کرده ای
تا شود روشن چراغ کربلا *** اشک تو شد شمع جمع لاله ها
تابداری سبز، باغ سبز عشق *** کربلا را دادی وسعت تادمشق

شاهدي تو شاهد چندين شهيد *** باغبان باغ گلهاي اميد

موحديان - اميد

يادگار زينب(عليها السلام)

غرق گل شد كربلا چون رهگذار زينب است *** ياکه خونين مقتل يارو تبار زينب است
قامت موزون اکبر، سروناز كربلا ست *** چشمه اين باغ، چشم اشکبار زينب است
گلبن قاسم دهد براي گلستان خرمي *** يادگار مجتبي در روزگار زينب است
لاله عطشان اين گلشن، علي اصغر بود *** شاهد اين گفته، قلب داغدار زينب است
اين گلستاني که پامال سم اسبان شده *** جسم و جان احمد و دار و ندار زينب است
با چنين طوفان گلريزي، چه گلهايي شکفت *** کس نمي داند خزان يا نو بهار زينب است
تا بياموزد رقيه راه و رسم زيني *** در تمام صحنه ها او هم کنار زينب است

صفحه

۵۲

گلشن آل خليل از آتش بيداد سوخت *** عقل در حيرت از اين صبر و قرار زينب است
روز عاشورا که شد روشنگر جان بشر *** سايه غمهاي آن، از شام تار زينب است
گشت ظالم عاقبت از تخت عزت سرنگون *** فتح مظلومان ز يمن اقتدار زينب است
وقف باغ كربلا کن چشمه اشک حسان *** چون که اين سان وقف کردن يادگار زينب است
حسان

نقش حضرت زينب(عليها السلام) (در رساندن پيام خون امام حسين) عليه السلام)

يارب از کيد اجانب حفظ کن اسلام را *** دورکن از ديده ما پرده ابهام را
کيست اين نجم فروزاني که از بدو طلوع *** کرده حيران با تحمل در سما اجرام را
کيست آن پیک همایوني که از کرب و بلا *** مي برد سوي مدینه از حسين پيغام را
کيست اين خواهر که چون نعل برادر دید گفت *** بار الها خير فرما از کرم فرجام را
کيست آن دختر که مانند پدر گوید سخن *** مي گذارد بر زمین مانند مادر گام را

کیست این بانو که از دشمن چوبیند ناسزا *** می کند مقهور منطق، صاحب دشنام را
 سرچو از محمل برون آورد و خواند آن خطبه را *** کوفه را لرزاند و بر هم زد اساس شام را
 قهرمان کربلا امّ المصائب زینب است *** آنکه با تلخی صبرش، کرده شیرین کام را
 علامه حائری مازندرانی

دختر زهرای اطهر (علیها السلام)

شام عالم را چراغ نورگستر، زینب است *** آفتاب دشتهای لاله پرور، زینب است
 آن که دارد صد جهان پیرایه برتن از کمال *** کوه جرأت دختر زهرای اطهر، زینب است
 آنکه دریای دلش را درّ حلم آراسته *** آن که از دانش بود ذهنش معطر، زینب است
 آنکه در متن کلامش جوهر نطق علی است *** وز بیانش سینه دشمن مکدر زینب است
 آنکه سرخیل اسیران بلا در کربلاست *** نور چشم مصطفی فرزند حیدر زینب است
 تا دمد از باغ عاشورا گل آزادگی *** عامل منشور و پیغام برادر زینب است

گر ز حُسن بی شمار و درد بی اندازه اش *** پرده برگیریم، زهرای مکرر، زینب است
 آئینه صبر، ۳۳۴

در مقام حضرت زینب کبری (علیها السلام)

گوهر بحر ولایت پاسدار دین، تویی *** در سپهر روشن روحانیان پروین، تویی
 دختر شیر خدایی نور چشم فاطمه *** پیکر مهر و وفا را زیور و آذین، تویی
 چشمه علم و فضیلت اسوه حلم و حیا *** مذهب عشق و صفا را مکتب و آئین، تویی
 سینه ات گنجینه اسرار قرآن مبین *** ای کلام الله ناطق، دختر یاسین، تویی
 پشتبان سنگر تقوایی و روح حجاب *** عطر جانبخش حیا را نافه مشکین، تویی
 در بلاغت یادگار مرتضائی زینبا *** آتشین نطق علی را شیوه شیرین، تویی
 یکه تاز عرصه ملک صفات و عصمتی *** بانوان را رهبر و سر حلقه تمکین، تویی
 بهر احقاق حقوق سرور آزادگان *** در میان قوم باطل دیده حق بین، تویی

چوبه محمل شد از خون سرت رنگین ز عشق *** شادي عنقا را نشاید تا دل غمگین، تویی

عباس عنقا تهرانی

زینب(علیها السلام)

عشق از روز ازل آینه دار زینب است *** صبرما از صبر و عزم استوار زینب است

درجهان آفرینش بین زنها روزگار *** تشنه شهد ولایت از وقار زینب است

جدّ او باشد محمد باب او باشد علی *** عصمت کبری حق، آموزگار زینب است

کس ندیده داغ رو داغ و غم بر روی غم *** آنکه دیده قلب زار و داغدار زینب است

از دم گرمش نفسها می شود در سینه حبس *** اختیار جان مگر در اختیار زینب است

کوفه را تبدیل کردن بر دیار مردگان *** نیست کار هیچ کس این کار زینب است

هر که فیض از چشم مستش می کند شرم و حیا *** شرم از فرط خجالت شرمسار زینب است

هر بهاری را خزانی هست اما درجهان *** گر بهار بی خزان خواهی بهار زینب است

ژولیده نیشابوری

یادگار خیمه های سوخته

زینب ای شیرازه ی اُمّ الکتاب *** ای به کام تو، زبان بوتراب

از بیانت سربه سر توفان خشم *** نوح می دوزد به توفان تو چشم

در کلامت، هیبت شیر خدا *** در زبانت، ذوالفقار مرتضی

بازگو ای جان شیرین علی *** داستان درد دیرین علی

از همان نخلی که از پای اوفتاد *** خون پاکش نخل دین را آب داد

راز دل را بازبان آه گفت *** دردهایش را به گوش چاه گفت

بازگو باما زرد فاطمه *** زاشک گرم و آه سرد فاطمه
بازگو کن قصه مسمار را *** ماجرای آن درو دیوار را
بازگو آن شب علی چون می گریست *** در فراق فاطمه خون می گریست
از بهار و از خزان او بگو *** از مزار بی نشان او بگو

صفحه

۵۷

گو به ما از مجتبی، ابن علی *** دردهای آن ولی بن ولی
از همان طشتی که پر خون شد ازو *** دامن افلاک گلگون شد ازو
زینب ای شمع تمام فروخته *** یادگار خیمه های سوخته
بازگو از کربلای دردها *** قصه نامردها و مردها
بازگو از باغهای سوخته *** نخلهای سربسر فروخته
بازگو از کام خشک مشکها *** گریه ها وناله ها و اشک ها
بازگو از مجلس شوم یزید *** و آن تلاوتهای قرآن مجید
بازگو از آن سرپُر خاک و خون *** لاله رنگ و لاله فام و لاله گون
ماجرای آن گل خونین دهان *** و آن لب پر خون زچوب خیزران
بادل تنگ تو این غمها چه کرد؟ *** دردها و داغ و ماتمها چه کرد؟
فاطمه! گر تو علی را همسری *** وز شرافت مصطفی را مادری

صفحه

۵۸

کار زینب هم گذشت از خواهری *** کرد در حق برادر، مادری
چون تو، در دامان، که دختر پرورد؟ *** کی صدف، اینگونه گوهر پرورد
محمد علی مجاهدی - پروانه

حضرت زینب(علیها السلام) اسوه صبر و مقاومت
مستوره پاک پرده شب *** ای پرده کائنات، زینب
از جوهر مردی زنانه *** مردی ز تو یافت پشتوانه
از چادر عفت تو لولاک *** از شرم تو، شرم را جگر چاک

یک دشت شقایق بهشتی *** بر سینه زداغ و درد، کشتی
از بذر غم و شکوفه درد *** بر دشت عقیق خون، گل زرد
افراشته باد، قامت غم *** تا قامت زینب است، پرچم
از پشت علی، حسین دیگر *** یا آنکه علی است، زیر معجر
چشمان علی ست در نگاهش *** توفان خداست ابر آتش
در بیشه سرخ غم نوردی *** سرمشق کمال شیر مردی
آن لحظه داغ پر فروزش *** آن لحظه درد و عشق و سوزش
آن لحظه دوری و جدایی *** آن، آن اراده خدایی
چشمان علی ز پشت معجر *** افتاد به دیدگان حیدر
خورشید ستاده بود بی تاب *** و آن دیده ماه، غرقه آب
یک بیشه نگاه شیر ماده *** افتاد به قامت اراده

صفحه

۵۹

این سویی، غم ایستاده والا *** آن سویی، شرف بلند بالا
دریای غم ایستاده، بی موج *** در پیش ستیغ، رفعت و اوج
این دشت شکیبیت و غم گساری *** آن قلّه اوج استواری
این فاطمه در علی ستاده *** و آن حیدر فاطمی نژاده
این اشک، حجاب دیدگانش *** و آن حُجب، غلام و پاسبانش
شمشیر فراق را زمانه *** افکند که بگسلد میانه
خورشید شد و شفق بجا ماند *** اندوه، سرود هجر برخواند
این ماند که باغمان بسازد *** و آن رفت که نرد عشق بازد
علی موسوی گرما رودی

رنج های بسیار حضرت زینب(علیها السلام)

من زینبم که رنج فراوان کشیده ام *** بسیار ستم ز گردش دوران کشیده ام
من زینبم که قامت همچون کمان من *** باشد نشان، ز بس غم هجران کشیده ام

من زینبم که از ستم چرخ بد مَیش *** جور خزان به فصل بهاران کشیده ام

من زینبم که یکه و تنها به قتلگاه *** بر سینه، جسم شاه شهیدان کشیده ام

من زینبم که از وطن خود به کربلا *** رنج سفر به شهر و بیابان کشیده ام

صفحه

۶۰

من زینبم که خصم جفا پیشه رابه دهر *** با تاج و تخت، جانب نیران کشیده ام

من زینبم که بهر حفاظت، ز دین *** ظلم و جفا ز دشمن یزدان کشیده ام

من زینبم که بهر بیتیمان خون جگر *** هر لحظه آه، از دل سوزان کشیده ام

من زینبم که کنج خرابه، رقیه را *** مانند گل به سینه و دامن کشیده ام

من زینبم که کاخ یزید پلید را *** با خطبه های خویش به ویران کشیده ام

من زینبم که بر سر نعش برادرم *** جانسوز ناله از دل و از جان کشیده ام

من زینبم که در صف گرمای رستخیز *** حاجت روائی «فائق» هجران کشیده ام

غلام حسین تمدن «فائق»

مدح و مقامات حضرت زینب(علیها السلام)

عاشقی را تو دفتری زینب *** عاشقان را تو رهبری زینب

تو گل بوستان زهرایی *** مادرت را تو مظهری زینب

پدرت را ز گوهر عصمت *** بهترین زیب و زیوری زینب

در نگهداری وفا به خدا *** با حسینیت برابری زینب

صفحه

۶۱

از برای ورود اهل بهشت *** هاتف روز محشری زینب

تو خود از زمره شهیدانی *** روح الله اکبری زینب

با کلام و خطابه ات امروز *** رونق اهل منبری زینب

مادرت آیه های کوثر و تو *** دخت ساقی کوثری زینب

انقلابی ترین زنی به جهان *** فخر حوا و هاجری زینب

عاجز از شرح ماتم تو بود *** قلم هر مفسری زینب

شاهد آخرین ضیافت غم *** وقت افطار حیدری زینب
تو گواه شهادت محسن *** بین دیوار و آن دری زینب
بعد اکبر شبیه پیغمبر *** شاهد قتل اصغری زینب
تشنه لب در کنار شط فرات *** همچو گل‌های پرپری زینب
گاه با دیدگان خون بارت *** محور روی برادری زینب
نازنین دختر برادر را *** در خرابه چو مادری زینب
کس رعایت نکرده در عالم *** چون تو آیین خواهری زینب
سید مصطفی بشیری

مدح حضرت زینب(علیها السلام)

مظهر عصمت و حیا زینب *** به رضای خدا، رضا زینب
این گهر را صدف بود زهرا *** دُخت دل‌بند مرتضی زینب
صبر از صبر او به حیرت شد *** بود صابر به هر بلا زینب
با برادر شریک غم‌ها بود *** دوش بر دوش و پا به پا زینب
انقلابی به کوفه برپا کرد *** ز آتشین نطق جانفزا زینب

صفحه

۶۲

در تزلزل فتاد کاخ یزید *** تا در آنجا نهاد پا زینب
شام را شام کرد بر دشمن *** تا که بگذشت زان سرا زینب
پایگاهی ز عدل بر پا کرد *** در خرابه چو کرد جا زینب
با فداکاری رقیه نمود *** کاخ ظلم و ستم فنا زینب
با اسیری خویش زنده نمود *** تا ابد دین مصطفی زینب
تا قیام قیامت کبری *** داده درسی به ما سوی زینب
ای «هنرور»، شفیع تو شود *** از ره مهر در جزا زینب
علی هنرور

من آن فرشته ام که به دنیا نشسته ام *** حورایم و به دامن تقوا نشسته ام
من چشمه ام جدا شده از کوثر بهشت *** طوبایم و به گلشن طاها نشسته ام
عطر ولایت من و پیچیده در فضا *** نور محبتم که به دلها نشسته ام
من زینب که مظهر صبر و شهامتم *** وز مکرمت به طارم اعلی نشسته ام
نور علی و فاطمه در جان من دمید *** چون در کنار حیدر و زهرا نشسته ام
ایمان آن دو را به وراثت گرفته ام *** ایثار آن دو را به تماشا نشسته ام

صفحه

۶۳

من دیده ام کلاس دبستان وحی را *** در پای درس خواجه اسراء نشسته ام
دارم نشان زین ابیها من از پدر *** چون در حریم ام ابیها نشسته ام
من تربیت به دامن زهرا گرفته ام *** در بزم انس عصمت کبری نشسته ام
بابم علی چو نقطه بسم الله است و من *** چون کسره پای نقطه آن با نشسته ام
سنگینی رسالت خونها سبب شده است *** من در نماز شب اگر از پا نشسته ام
از بس که داغ بر جگر من نشسته است *** آتش به جان چو لاله صحرا نشسته ام
با این مقام، آن همه دیدم ستم ز دهر *** کز بار غم شکسته و از پانزسته ام
در چار سالگی غم چهل ساله ام رسید *** تا در فراق سیّد بطحا نشسته ام
من دیده ام شهادت مادر به چشم خود *** در سوگ آن حبیبه یکتا نشسته ام
رُخسار غرق خون علی دیده ام، دریغ *** آن دخترم که در غم بابا نشسته ام
داغ حسن شراره غم زد به جان من *** در مرگ آن امام به غوغا نشسته ام

صفحه

۶۴

در انقلاب سرخ حسینی به یاریش *** بر باره اسارت و غمها نشسته ام
بر خاستم پای به هر جا که او بخواست *** و آنجا که او نشست من آنجا نشسته ام
یا از غم شهادت عباس سوختم *** یا در عزای زاده لایلا نشسته ام

از پای در نیامدم از هر بلا، ولی *** پیش سر حسین من از پا نشسته ام
آمد سویم مؤید و می گفت عمه جان *** بر درگهت برای تمنا نشسته ام

سیدرضا مؤید

همگام با زینب(علیها السلام)

* 1 ای زینب عزیز!

که جانم فدای تو باد

ای دختر علی و زهرا(علیهما السلام)

از جانب خدای

بر تو درود و سلام باد

ای خواهر حسن و حسین(علیهما السلام)

که وقت طلوع تولدت

با اشک چشم

صفحه

۶۵

محمد(صلی الله علیه وآله)

سلام می دهد تو را

* 2 ای زینب!

ای دختر علی(علیه السلام)

که زبان پدر به کام توست

برخیز و ببین

که قافله عشق

در انتظار توست

تو عطر شهادتی

تو یادگار حسین هستی و

نامت همیشه جاوید

فرياد بلند عاشورا
آوای رساي کربلا
صدای پر طنين جهاد
تو آن خورشيد تاباني
که از بهشت شهيدان مي تابي
اي قامت استوار اسلام
اي مرزبان جاويد حماسه ها
بر خيز و باز هم بخوان
* 3 اي زينب!

اي شاهد قيام حسين) عليه السلام)
تو درياي بيکران عشق حسين) عليه السلام)
با یک نگاه، نگاه کن!

صفحه
۶۶

که اينک صف در صف
جوانان بني هاشم
ايستاده اند
تا چشم کار مي کند
موج، موج عشق و وفاست
و ليکن تو خود
نمود و نماي آن صحنه هايي
* 4 اي زينب) عليها السلام)
تو کيستي؟
تو اميد يتيمان و اسيراني
تا قلب ها مي تپد

تا نبض ها مي زند

با ياد تو وحسين

فرياد مي زند.

* 5اي زينب)عليها السلام!

اي سيده قافله ها

اي خشم توده ها

اي مهر مؤمنان

اي بانوي قهرمان

اي پرتوان

اي بيدار دل

و نواز شگر شهيدان

تو اقيانوس بي انتهاي

صفحه

۶۷

صبر و استقامتي

هرگاه نام تو جاري مي شود

تصوّر بي حسين بودن

جان را التهاب مي دهد

تو ديده اي شهيدان به خون تپيده را

در دشت نينوا

يك جا تن حسين)عليه السلام)

قطعه قطعه به خاک و

سر به ني

آن جاي فتاده

تن بي دست عباس

و آن جاي ديگر
علي اکبر و قاسم
به خون آغشته پيکر
آن کوچک عزيز
علي اصغر رضيع
روي سينه پدر
خفته تا ابد
تو ناظر و شاهد
بر همه شهيداني
و تنها در آن بيابان
صبر را بي تاب و توان کردي
مقاوم و نسنوه

صفحه
۶۸

راه حسين را مي پيمايي
* ۶ اي زينب) عليها السلام!
اي کربلا
تو وارث حسيني
و حافظ خون شهيدان
تو اسوه زنان عالمي
عفت ز تو
درس حيا و عفاف گرفته است
علم از تو
نشأة اولي گرفته است
فُرب حق

از عبادت تو زینت گرفته است

مرتضی عطائی

در فراز ناقه ها و در نماز

زینب، آن کانون احساس و ادب *** زینت تاریخ اسلام و عرب

زینب، آن شمع شبستان ولا *** قهرمان انقلاب کربلا

زینب، آن سرلوحه ی منشور عشق *** شورش هنگامه عاشور عشق

صفحه

۶۹

زینب، آن مدیون وی، ابنای دین *** آن زن وارسته ی مرد آفرین

زینب، آن بیمار عابد را طیب *** آیت صبر و خداوند شکیب

زینب، آن زن، برتر از مردان مرد *** خشمگین شیر ژبانی در نبرد

زینب، آن ممتاز شهر امتیاز *** در فراز ناقه ها هم در نماز

زینب، آن ویرانگر کاخ یزید *** مُنجی اسلام و قرآن مجید

زینب، آن دریای عشق و پر خروش *** در اسیری پرچم همت به دوش

زینب، آن دست خدا در آستین *** مرتضی منطق، به نطق آتشین

زینب، آن دُرّ متانت را صدف *** دختر فرزانه ی میر عرب

هادی تبریزی

مقام حضرت زینب کبری(علیها السلام)

خورشید برج عصمت اسلام، زینب است *** ماه منیر عفت ایام، زینب است

صفحه

۷۰

آن بانویی که از پی احیاء دین حق *** جز در طریق عشق نزد گام، زینب است

آن بانویی که مکتب آزادی حسین *** با حکم اوست مصور احکام، زینب است

آن بانویی که سایه مهرش چو آفتاب *** پیوسته بود بر سر ایتم، زینب است

آن بانوئی که دوزخیان را شفاعتش *** سازد بهشتی از ره اکرام، زینب است
آن بانوئی گرامی مردآفرین، که هست *** بایش علی و فاطمه اش مام، زینب است
آن مُحرمی که طوف شهیدان عشق را *** از صبر بست جامه احرام، زینب است
آن شیرزن که خطبه او کاخ ظلم را *** ویرانه ساخت در سفر شام، زینب است
آن کس که ایستاد به میدان کربلا *** چون کوه در برابر آلام، زینب است
آن شیرزن که گشت از او، روزگار خصم *** در شهر شام، تیره تر از شام، زینب است
آن بانوئی که در حرم عفتش «خلیل» *** ره نیست بر فرشته او هام، زینب است
احمد خلیلیان - خلیل

صفحه

۷۱

حضرت زینب(علیها السلام)

ای عالمه زمانه زینب! *** ای فاطمه را نشانه زینب!
ای نور دو چشم و جان زهرا *** آرام دل و روان زهرا
تو نوگل گلشن ولایی *** مرآت جمال مرتضایی
مرآت خدا نما، توئی تو *** محبوبه کبریا توئی تو
در مُلک عفاف یگه تازی *** تو روح مجسم نمازی
شد دیده ز چهره تو روشن *** عالم ز وجود توست گلشن
تو مظهر ذات ذوالجلالی *** سرچشمه فیض لایزالی
ای شیرزن جهان هستی *** گر مظهر حق نئی چه هستی؟
تا بنده فروغ جاودانی *** در عشق بلند آسمانی
تقوای تو درجهان عصمت *** بخشیده توان به روح عفت

صفحه

۷۲

امروز جهان آفرینش *** بگرفته ز مکتب تو بینش
الگوی تمام بانوانی *** ارزنده ترین زن جهانی
ای زنده حسینیان ز رزمت *** وی مرده یزیدیان ز عزمت
نطق تو برنده تر ز شمشیر *** صبر تو یگانه شد جهانگیر
ای اسوه عشق و مهر و ایثار *** کی بود ستم ترا سزاوار؟
از کرب و بلا تو یاد گاری *** چون خون شهید پایداری
بر نیزه، سر حسین دیدی *** بار غم او به جان کشیدی
بیاید برادر غریبت *** هفتادو دو داغ شد نصیبت
اشکی که ز دیده تو می ریخت *** خون در رگ مرد و زن بر انگیخت
بودی همه جا و هر زمان یار *** بر حجت دین حق پرستار
شمع دل و جان شیعیان سوخت *** در کوفه تورا چو دل بر افروخت

صفحه

۷۳

تابان ز فروغ حق دل نُست *** چون قبله عشق محمل نُست
شمع اُسرا به شام بودی *** سر سلسله تمام بودی
پرپر به خرابه لاله دیدی *** بی جان، دل شب سه ساله دیدی
غیر از تو، که طاقتی چنین داشت؟ *** از اَمّت جدّ دلی غمین داشت
آتش زده داغ کودکانت *** چون داغ برادرت به جاننت
دشمن چو تورا به ریسمان بست *** دلها همه زین قضیه بشکست
در شام چو انقلاب کردی *** بنیان ستم خراب کردی
فریاد تو زینبا جلی بود *** از نای عدالت علی بود
نقش تو، هزار آفرین داشت *** در پی ظفّری چو اربعین داشت
ای دختر خُسرو ولایت *** بر ما نظری کن ز عنایت
عباس عنقا

فریاد مظلومیت

سرنی در نینوا می ماند اگر زینب نبود *** کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود
 چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ *** پشت ابری از ریا می ماند اگر زینب نبود
 چشمه فریاد مظلومیت لب تشنگان *** در کویر تفته جا می ماند اگر زینب نبود
 زخمه زخمی ترین فریاد در چنگ سکوت *** از طرار نغمه وا می ماند اگر زینب نبود
 در طلوع داغ اصغر استخوان اشک سرخ *** در گلوی چشمها می ماند اگر زینب نبود
 ذوالجناح داد خواهی، بی سوار و بی لگام *** در بیابانها رها می ماند اگر زینب نبود
 در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب *** پشت کوه فتنه ها می ماند اگر زینب نبود
 سوگنامه اهل بیت(علیهم السلام) 207)

مدح حضرت زینب(علیها السلام)

ای زینب! ای که بی تو حقیقت زبان نداشت *** خون آبرو، محبت و ایثار، جان نداشت

بی تو حیا به خاک زمین دفن گشته بود *** بی تو شرف ستاره به هفت آسمان نداشت
 در باغ وحی بین دو ریحانه رسول *** رعنا تر از تو فاطمه سرو روان نداشت
 تو عاشقی چو یوسف زهرا نداشتی *** او چون تو عاشقی به تمام جهان نداشت
 بی تو شکوفه های شهادت فسرده بود *** بی تو ریاض عشق و وفا باغبان نداشت
 آگاه بود عشق، که بی تو غریب بود *** اقرار داشت صبر، که بی تو توان نداشت
 در پهنشدت حادثه، با وسعت زمان *** دنیا سراغ چون تو زنی قهرمان نداشت
 تاریخ صابران جهان جانگداز تر *** از قصه صبوری تو داستان نداشت

هفتاد داغ بر جگرت بود و باز خصم *** تنها نه از سخن، ز سکوتت امان نداشت
گر پای صبر و همت تو در میان نبود *** اسلام جز به گوشه عزلت مکان نداشت
کاخ ستم به خطبه توگشت زیر و رو *** تابی به پیش قلّه آتش فشان نداشت
این غم کجا برم که گل دامن رسول *** آبی به غیر اشک غم باغبان نداشت

صفحه

۷۶

شبها گرسنه خفت و نماز نشسته خواند *** سهم غذایش داد به طفلی که نان نداشت
او دخت مادر یست که از جور دشمنان *** حٹی کنار خانه خود هم امان نداشت
روزی به زیر سایه پیغمبر خدای *** روزی به جز سر شهدا سایه بان نداشت
زینب اگر نبود، شجاعت به گور بود *** زینب اگر نبود، شہامت روان نداشت
زینب اگر نبود، وفا سرشکسته بود *** زینب اگر نبود، تن عشق جان نداشت
زینب اگر کمر به اسارت نبسته بود *** آزادی این چنین، شرف جاودان نداشت
زینب اگر نبود پس از کشتن حسین *** گلدسته صفا به صدای اذان نداشت
میثم هماره تا که به لب داشت صحبتی *** حرفی بجز مناقب این خاندان نداشت
سازگار «میثم»

قصه غربت

کسی که بار امانت کشید من بودم *** کسی که شادی دوران ندید من بودم

صفحه

۷۷

چهار ساله یتیمی که از غم مادر *** فراق و رنج چهل ساله دید من بودم
میان آن در و دیوار و شعله آتش *** کسی که ناله مادر شنید من بودم
ز سینه پیرهن فاطمه پر از خون شد *** کسی ندید ولی آنکه دید من بودم
کفن نمود علی چونکه جسم فاطمه را *** کسی که جامه طاقت درید من بودم
به آه و ناله به دنبال نعش مادر خود *** کسی که سینه زنان می دوید من بودم

ز بعد مادر خود در عزای مرگ پدر *** کسی که دل ز حیاتش برید من بودم
ز دیدن جگر پاره پاره حسنم *** کسی که خون ز دو چشمش چکید من بودم
ز دیدن تن بی رأس سید الشهداء *** کسی که قامت سروش خمید من بودم
ز دشت کربلا تا به شهر کوفه و شام *** کسی که زخم زبانها شنید من بودم
کسی که با سخن آتشین و خطبه غرّایش *** فکند لرزه به کاخ یزید من بودم
سوگنامه اهل بیت، ص ۲۰۸

صفحه

۷۸

ای زینب(علیها السلام)!

ای زینبی که فاطمه را نور دیده ای *** بر دامن کمال و ادب پروریده ای
ای زینبی که چون پدر وجد و مادرت *** دارای علم و فضل و صفات حمیده ای
ای زینبی که از غم داغ حسین خویش *** چون مرغ تیر خورده در خون طپیده ای
ای زینبی که گشته دلت مالا مال خون *** از بس به کوفه زهر شماتت شنیده ای
ای زینبی که در سفر غم فزای شام *** سرهای سروران به سر نیزه دیده ای
ای زینبی که از ستم بی حد یزید *** بعد از حسین رنج اسیری کشیده ای
آخر چه شد که از پس این رنج بی حساب *** بیرون شهر شام به خاک آرمیده ای؟
«سیفی» خموش باش که زهرا ز تاب شد *** مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
محمود سیفی شیرازی

ز مرغ سحر پیرس

برخیز و حال زینب خونین جگر، پیرس *** از دختر ستم زده حال پسر پیرس

با کشتگان به دشت بلا گر نبوده اي *** من بوده ام، حکایتشان سر بسر بپرس
 از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام *** یک قصه ناشنیده، حدیث دگر بپرس
 از کودکان نو سفر کوفه و دمشق *** پیمودن منازل و رنج سفر، بپرس
 یک روز، از مدینه سفر کن به کربلا *** احوال نور دیده ی خیرالبشر بپرس
 دارد سکینه از تن صد پاره اش خبر *** حال گل شکفته، ز مرغ سحر بپرس
 از چشم اشکیار و دل بی قرار ما *** کردیم چون بسوی شهیدان گذر بپرس
 بال و پر ز سنگ حوادث، بهم شکست *** باز آی و، حال طایر بشکسته پر بپرس
 بیداری شب، از پی تیمار کودکان *** ای بانوی بهشتی، از این چشم تر، بپرس
 سروش اصفهانی

رسالت حضرت زینب کبری(علیها السلام)

پس از حسین رسالت رسید بر زینب *** نبود نام شهیدان، نبود اگر زینب

در آن محیط که امواج کفر طوفان کرد *** نداشت کشتی دین ناخدا مگر زینب
 گرفت پرچم حق، در کف کفایت خویش *** در آن محیط بلا خیز پر خطر زینب
 زهی شهادت و همت، زهی به عزم بلند *** نیافریده خدا زن، چو نامور زینب
 دلی و این همه از داغ لاله ها خونین *** ندیده گلشن هستی چو خونجگر زینب
 ز مهر و ماه نشاید جدا شدن «صاعد» *** حسین را همه جا بود همسفر زینب
 محمد علی صاعد اصفهانی

تعبیر خواب زینب

بنال از دل که اشک از دیده ریزد *** بریز ای اشک کز دل ناله خیزد

بنال از دل که از دوری مادر *** چنین می گفت خواهر با برادر

شبي در خواب ديدم مادرم را *** شكوه عشق و نخل باورم را
همي ديدم كه آن پهلو شكسته *** چو گل پهلو ي پغمير نشست
ولي بامحنت و غم خو گرفته *** ز باباهم در آنجا رو گرفته
بسان گل در آغوشش گرفتم *** مي از لعل لب نوشش گرفتم
به او گفتم كه اينجا جاي غم نيست *** نشان از كينه و ظلم و ستم نيست
چرا سر بر سر زانو گرفتي *** چرا از محرم خود رو گرفتي

صفحه

۸۱

گرفت او دست زينب پابه پابرد *** به خلوت بهر شرح ماجرا برد
چنانكه دل پر ريش و ديده تر داشت *** ز رخسار دل آرا پرده برداشت
خسوف ماه را ناگاه ديدم *** كز آن ديدن گريبان را دريدم
حسين من تو هستي جان خواهر *** بكن تعبير خوابم اي برادر
به پاسخ گفت نور هر دو عينش *** عزيز فاطمه يعني حسينش
اگر خواهي كنم اين خواب تعبير *** هر آنچه گويمت اينك تو پذير
اگر تعبير آن آيد به گوشت *** شود صدها هزاران نيش نوشت
گه تعبير بايد گوش باشي *** بري از ناله و خاموش باشي
هر آنچه ديده اي در خواب خواهر *** به بيداري ببيني بار ديگر
ز دشت كربلا تا كوفه و شام *** شوي مأمور نشر حكم اسلام
كني منزل به منزل راه را طي *** دم دروازه كوفه سرني
خسوف ماه را آنجا ببيني *** به بيداري توان روي ببيني
ژولیده نيشابوري
راز دل امام حسين(عليه السلام) (با خواهرش زينب) عليها السلام)
بيا خواهر دل خود را به پاي دلبر اندازيم *** در اين صحرا ز برگ گل شفق رابستر اندازيم
بيا پيمان بنديم و مي از پيمانه وحدت *** بنوشيم و سپس خود را به حوض كوثر اندازيم
اگر دشمن ز جا خيزد كه با اسلام بستيزد *** من و تو قد علم سازيم و بنيادش بر اندازيم

اگر فریاد بی آبی ز نای کودکان برخواست *** من وتو مشک را برگردن آب آور اندازیم
 طنین نعره الله اکبر، اکبری خواهد *** بیا این خرجه بردوش علی اکبر اندازیم
 شهادت از من ورنج اسارت رفتنش از تو *** که تارحل اقامت را به شهر باور اندازیم
 اگر دیدی سرم را بر سرنی، استقامت کن *** که خصم خیره را در قعر آتش باسر اندازیم
 اگر در طشت زر دیدی سرم را صبر کن خواهر *** که آتش بر نهاد طشت و چوب خیزر اندازیم
 کمر از بهر داغ شش برادر سخت محکم کن *** که کشتی ولایت را به ساحل لنگر اندازیم
 به پاس این غزل کز عمق جان برخاسته امروز *** نظر بر شاعر ژولیده روز محشر اندازیم
 ژولیده نیشابوری

از سقیفه تا دروازه کوفه

زینب آن گلوازه بستان عشق *** منطق الفیض دبیرستان عشق
 فارغ التحصیل دانشگاه صبر *** قهرمان قهرمانیها به دهر

شیر حق را در بلاغت شیرزن *** تیرغم را در مصائب پیل تن
 نور حق از چهره او منجلی *** تالی زهرا و ثانی علی
 جرعه نوش باده جام الست *** در مقام باده نوشی چیره دست
 جرعه ای نوشید و خضر راه شد *** سینه چاک عشق نار الله شد
 چهارساله دختری کز عرض جان *** صبر از صبرش بگوید الامان
 یکشبی خوابید آن نیکو سرشت *** مادرش را دید در باغ بهشت
 دید آن پهلو شکسته همچو گل *** جاگرفته در بر ختم رُسل
 ناگهان چشمش هلال ماه دید *** آنچه رانانیده بود آنگاه دید
 دید روی مادرش را نیلگون *** نیلگون از سیلی خصم زبون
 ناله ای از پرده دل برکشید *** آن چنان کز جا سپندآسا پرید
 ناله او را شنیدی تاحسین *** همدم اوگشت باصد شور و شین

گفت اي خواهر چرانالان شدي *** همچو مرغ از خواب خوش پران شدي
گفت زينب اي مرا آرام جان *** ديده ام خوابي بكن تعبير آن
موبه مو آن خواب را ابراز كرد *** صد گره از عقده دل باز كرد
از حسينش خواست تفسيرش كند *** آنچه ديده خواب تعبيرش كند
يوسف زهرا سخن آغاز كرد *** غنچه لعل لبش را باز كرد
گفت خواهر بشنو و زاري مكن *** خون دل از ديگان جاري مكن
روي مادرگر كه ديدي چون هلال *** مي كند آگاهت از روي وصال
خواب تو سرمنشأ هوشيارى است *** آنچه ديدي نغمه بيدارى است
غم مخور خواهر شود اين راه طي *** خواب تو تعبيرگرده روي ني
روي ني بيني هلال يك شبه *** آن كه ديدي روي ماه فاطمه
جاي روي نيلگون مادرم *** غرق خون بيني به روي ني سرم

كام تلخت پرحلاوت مي كنم *** بهر تو قرآن تلاوت مي كنم
آن هلال من كه شيداييت كنم *** روي ني محو تماشايت كنم
آن سه ساله كز كمان تير آه *** مي كند بر من به روي ني نگاه
همرهي باسوز آهش مي كنم *** از فراز ني نگاهش مي كنم
ژولیده نيشابوري
دختر دريائي نجابت
چاك شده سينه گل از غمت *** اي همه شب ناله گل همدمت
سينه به سينه غم تو راز شد *** شاهد شب هاي پراواز شد
گوهر دريائي عفايي شما *** در حيايي و عزيز خدا
آن كه دلش با تو هم آواشته *** موج شكن دردل دريا شده
با تو حديث غم ياران شنيد *** نغمه پردرد بهاران شنيد

باتوشده کاخ ستم واژگون *** گشته به دریای عدم رهنمون
درّ حیا را چو تو خود مظهري *** آینه دار ره هر یاورى
با تو زمین فخر فرود شد به صبر *** دست بشوید ز تمناي ابر
غیرت آن دست بریده تویی *** ناله آن زخم چکیده تویی
گرچه برادر به فراتش رسید *** آب بدید و لب خود را ندید

صفحه

۸۶

تشنه اگر وارد پیکار شد *** سیر به دست شه کرّار شد
کربلا بود و عطش در خروش *** ناله گل بود و غروری خموش
طفل عطش سینه خود را مکید *** کرب و بلا در شطی از خون دمید
مهري حسيني

خواب دخت مرتضی

کنون بشنو ز محنت های زینب *** سرآغاز مصیبت های زینب
چو شد نزدیک فقدان پیمیر *** که از دنیا رود دردار دیگر
بناگه زینب غم پرور آمد *** برجّدش رسول اطهر آمد
ولی عرض ادب بگشود لب را *** بگفت آن سرور والانسب را
که یا جدّا! بدیدم دوش خوابی *** مرا زان خواب باشد اضطرابی
بناگه تند بادی شد پدیدار *** کز آن طوفان جهان شد تیره و تار
پناهنده شدم خود بردرختی *** مگر طوفان شود آرام لختی
درخت معظمی از شدت باد *** زجا شد کنده و از پای افتاد

صفحه

۸۷

من آندم بر درخت دیگرش نیز *** پی امداد گشتم دست آویز
دوباره باد چون طوفنده گردید *** زپا آن نخل معظم کنده گردید

به شاخه دیگرش آویختم دست *** ولی آن شاخه او باز بشکست
دو شاخه بود باقی مانده او *** به سویی آن دوشاخه ساختم رو
کنار آن دوشاخه جا گرفتم *** برای ایمنی ماو اگر فتم
به آن دوشاخه هم بادی وزان شد *** همی تا بود، ز آسیب خزان شد
بسی خانف از این دیدار گشتم *** من از خواب، آن زمان بیدار گشتم
نبی بشنید و چشمش پر بکا شد *** دولعلش از پی تعبیر و اشد
که ای زینب بدان من آن درختم *** که سویی دوست خود بر بسته رختم
دگر از بینتان بیرون روم من *** به نزد خالق بی چون روم من
دوشاخه هست باب و مادرتو *** که هر یک می روندی از بر تو

صفحه

۸۸

دو فرع دیگرش ای نور عینم *** یکی باشد حسن و آن یک حسینم
دلت از داغ شان افکار گردد *** به چشمت روز چون شب تار گردد
به خواب این صحنه دخت مرتضی دید *** به بیداری به دشت کربلا دید
داستانهایی از زینب کبری ص ۱۲۶

ز بانحال حضرت علی(علیه السلام) (با دخترش زینب کبری) علیها السلام)

در دم آخر، علی مرتضی *** گفت بازینب به صد شورونوا
زینبا، عمرم به پایان آمده *** وعده دیدار جانان آمده
زینبا دارم وصیت با تو من *** گوش دل بگشا و بشنو این سخن
چون حسینم از جفا، بی سر شود *** پیکرش صد پاره از خنجر شود
چون در آن صحرا ندارد مادری *** طفلهايش را بکن جمع آوری
با سیران بلا ای بی پناه *** چون رسیدی در میان قتلگاه
جای من روی نکویش را ببوس *** گرنه دارد سر، گلویش را ببوس

از پس مرگ من اي زار حزين *** هستي اندر پرده عصمت مکين
ايک اندر کربلا مضطر شوي *** از جفا بي چادرو معجر شوي
گوئيا مي بينم از آرام جان *** در همين کوفه ز جور کوفيان
بادف و چنگ وني و مضمارها *** مي برندت بر سر بازارها
ديگر از ذاکر مگو از شهر شام *** قصه کوفه ختم کن اينجا کلام
ذاکر - مرحوم عباس حسيني جوهری

صفحه

۸۹

فتح نمايان

زينب آمد شام را يکباره ويران کرد و رفت *** اهل عالم را ز کار خویش حيران کرد و رفت
از زمين کربلا تا کوفه و شام بلا *** هر کجا بنهاد پا، فتح نمايان کرد و رفت
با لسان مرتضي از ماجرای نینوا *** خطبه اي جانشوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت
با کلام جانفزا اثبات دين حق نمود *** عالمي را دوستدار اهل ايمان کرد و رفت
فاش مي گويم که آن بانوي عظمای دلير *** از بيان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت
در ديار شام برپاکرد از نو انقلاب *** سنگر اهل ستم را سست بنیان کرد و رفت
خطبه اي غرًا بيان فرمود در کاخ يزید *** کاخ استبداد را از ریشه ويران کرد و رفت
زين خطب اتمام حجت کرد بر کافر دلان *** غاصبين رامستحق نار و نيران کرد و رفت
از کلام حق پسندش شد حقيقت آشکار *** اهل حق را شامل الطاف يزدان کرد و رفت
شام غرق عيش و عشرت بود در وقت ورود *** وقت رفتن شام را شام غريبان کرد و رفت

صفحه

۹۰

دخت شه رابعه مردن در خرابه جاي داد *** گنج رادر گوشه ويرانه پنهان کرد و رفت
ز آتش دل برمزار دختر سلطان دين *** در وداع آخرين، شمعي فروزان کرد و رفت

سروري

ای برادر، من جهانی را بخود دیوانه کردم *** سوختن در عشق را تعلیم هر پروانه کردم
دید چون پروانه از من عاشقی، در حیرت آمد *** زان فداکاری که در راه تو ای فرزانه کردم
آن ز من کز اسارت با دلیری و شهامت *** بهر تکمیل شهادت همّتی مردانه کردم
بهر اثبات حقیقت بایان آتشینم *** تاابد رسوا به عالم زاده مرجانه کردم
تا که آثاری بود از نهضتت در شام ویران *** گنج پراجر تو پنهان گوشه ویرانه کردم
گر به خون اصغرت معلوم شد مظلومی تو *** من هم اثبات صبوری را بدان دُرَدانه کردم
گرچه در ظاهر به زندان و خرابه جای گرفتم *** لیک در معنی درون سینه ها کاشانه کردم

گوید «انسانی» که من خادم به دربار حسینم *** فخر بر شاهان من از این منصب شاهانه کردم
انسانی

حافظ خون شهیدان

ماجرای کربلا شرح بلای زینب است *** عصر عاشورا شروع کربلای زینب است
شرح صدرش در نمی آید به فهم اهل دل *** صبر زینب، آیت صبر خدای زینب است
باغبان گلشن سرخ ولایت اشک اوست *** حافظ خون شهیدان، گریه های زینب است
پرچم سرخی که عاشورا به خاک و خون فتاد *** بر سر پا باز با صبر و رضای زینب است
کوفه و روز اسیری دیدن زینب دریغ *** چون در و دیوار کوفه، آشنای زینب است
نی همین در شام و کوفه بلکه اندر کوی عشق *** هر کجا پا می گذاری جای پای زینب است
خطبه او افتخار ملت اسلام شد *** بانک «الاسلام یعلو» در ندای زینب است
ای مؤید ما کجا و مدح آن مردآفرین *** آل عصمت را سخن در اعتلای زینب است
مؤید

کاروان عشق را سوی وطن آورده ام *** نوغزالان حرم رادرچمن آورده ام
آن نسیم خانه بردوشم که از گلزار عشق *** بوی چندین لاله خونین کفن آورده ام
هر مسافر تحفه ای آرد برای دوستان *** هان ببینید این ره آوردی که من آورده ام
خاطرات تلخ و جانفرسای شام و کربلاست *** آنچه را از این سفر با خویشتن آورده ام
سینه ای از غم کباب و قامتی همچون کمان *** کتف و بازو نیلی از بند و رسن آورده ام
در دل افسرده ام بنشسته هفتادودو داغ *** ماتم جانسوز هفتادودو تن آورده ام
از جفای کوفیان با اهل بیت مصطفی *** شکوه ها نزد رسول مؤتمن آورده ام
یا رسول الله! حسینت را نیاوردم اگر *** یادگار از یوسف یک پیرهن آورده ام
شد سر او بر سنان و جسم پاکش غرق خون *** رازها از آن سر و از آن بدن آورده ام
چون بنوشید آب یاد آرید کام خشک من *** این پیام از او برای مردوزن آورده ام

صفحه

۹۳

جسم عبدالله و قاسم دیده ام در خون و خاک *** این خیر با سوز دل بهر حسن آورده ام
جان سپرد از غم سه ساله دختری در شام و من *** حسرتی بردل از آن شیرین سخن آورده ام
عاقبت پیروز گشتم گرچه بس دیدم ستم *** تک مدال افتخار اندر وطن آورده ام
پیش رو بگذاشتم آئینه مهر حسین *** تا مؤید را چو طوطی در سخن آورده ام

مؤید

منم زینب

منم زینب که بر جان آذر ریخت *** فلک اسپند غم بر مجرم ریخت
نهال باغ توحیدم که این سان *** خزان جور و کین، برگ و برم ریخت
من آن طفلم که خوناب از دو چشمش *** ز داغ مرگ زهرا مادرم ریخت
سپس در کوفه در محراب مسجد *** فلک گرد بتیمی بر سرم ریخت
به یثرب مجتبی مسموم کین شد *** به جان در آن مصیبت اخگرم ریخت

منم طاووس زرین بال یثرب *** که در کرب و بلا بال و پرم ریخت
 به خاک تیره هفتادودو پیکر *** ز کین، یاران از گل بهترم ریخت
 ز جور حرمه در پیچ و تابم *** که تیرش، خون حلق اصغرم ریخت
 کمانی شد قدم در کوفه و شام *** به سر بس سنگ از بام و درم ریخت
 تنم مانند نی شد زرد و لاغر *** شرار طعنه بس بر پیکرم ریخت
 منم پروانه شمع شهادت *** که بر فرق عدو خاکسترم ریخت
 به «فولادی» عنایت کرد زینب *** به ساغر آب حوض کوثرم ریخت
 حسن فولادی قمی

چلچراغ

هر که پوید راه زینب یادگار زینب است *** هر دل در آشنا آینه دار زینب است
 روز تا روز قیامت، روز عاشورای عشق *** شام تا شام قیامت، شرمسار زینب است

چلچراغ خون هفتادو دو خورشید شهید *** روز و شب روشن به بالای مزار زینب است
 دل همه روی زمین باگام خون پیمود و دید *** خاک تاصحرای محشر لاله زار زینب است
 روز میلاد شهادت روز میلاد حسین *** روزگار استقامت روزگار زینب است
 صبر شد از صبر زینب داغدار و تاابد *** در دل هر کس نشیند داغدار زینب است
 بشکفید ای سرخ گل‌های حسینی بشکفید *** فصلتان یاد آور فصل بهار زینب است
 سر بر آرید از بیابانی که در طول رهش *** جای جای گام، گام استوار زینب است
 بحر گوهر شد «جمالی» دامنم اما هنوز *** دیده گوهر شمارم و امدار زینب است

جمالی

کوه صبر

من اسیری نیستم کز هم‌هان و امانده ام *** کوه صبرم کز هُبط عشق برجامانده ام
 نیستم برگ خزان اندر کف طوفان ظلم *** باغبانم در شقایق زار تنها مانده ام

زینب مضطر، نیم، در مانده و پرپر، نیم *** معنی صبرم که با صد داغ برپا مانده ام
 من ضعیفی نیستم بشکسته پر بی آشیان *** بر ستیغ کوه قدرت همچو عنقا مانده ام
 باملأئک همددم، کی رفته بر باد غم *** بر سر سجاده طف، مست و شیدا مانده ام
 من رسول خون حقم، مبعث من نینوا *** سایه پیغمبرم، بر عرش اعلا مانده ام
 می تراود نور سبز ایزدی از نام من *** چون زمرّد، روی این خاک مطلا مانده ام
 من ز موج خون نترسم، کز تبار لاله ام *** در میان دشت خون، چون سرو پایا مانده ام
 هدیه کردم بر خدا دُر دانگان را با رضا *** سینه ام از هر گهر خالیست، اما مانده ام
 تا پیام خون یاران را رسانم بر قرون *** بعد معراج عزیزانم، به دنیا مانده ام
 عاشقان رفتند و من همراه جمع بی کسان *** در کنار گور مجنون همچو لایلا مانده ام
 من وضو با خون گرم لاله ها بگرفته ام *** بهر تطهیر زمین، در این مصلی مانده ام
 من اذانم بر سر گلدسته های غرق خون *** من نماز حاجتم، تا حشر برپا مانده ام

میزنم فریاد اما ناله ام از عجز نیست *** خون پیام لاله هارا بهر القا مانده ام
 دختر پیغمبرم، از هر گهر والاترم *** نامه دلدادگان را بهر امضاء مانده ام
 همچو نی در نینوا از ظلمها نالیده ام *** لیک تا جاوید گردد حق، شکبیا مانده ام
 خیمه ها آتش گرفت و من نیفتادم زپای *** تا زنم آتش به جان ها، نندراسا مانده ام
 من همه گلهای پرپر را به دامن کرده ام *** تاشوم شبنم، در این گلزار زیبا مانده ام
 تا بهار عشق گردد در محرم جاودان *** اندر این باغ خزان دیده شکوفا مانده ام
 خم نگشته قامتم همچون کمان در پیش خصم *** بل چو تیر مصطفی، در چشم اعدا مانده ام
 تکیه بر الطاف حق و ذوالفقار مرتضی *** جان به کف در قلب لشکر بی محابا مانده ام
 من ضریح تربت پاک حسینم، زین سبب *** سرفرازم کاندترین صحن معلی مانده ام
 روح من خوابیده در گودال و جانم در عروج *** باتنی بیجان در این اندوه غظمی مانده ام
 رگ رگ جانم میان شعله می سوزد ولی *** جسم تبار علی را در مداوا مانده ام

در شجاعت بی نظیرم، در صبوری بی دلیل *** نقش عباس علی را بهر ایفا مانده ام
 غنچه های کوچکم را یافتم در زیر خار *** روح من پژمرد و من چون سنگ خارا مانده ام
 دامنم گهواره طفلان زار بی پدر *** هر طرف رو می کنم در واحسینا مانده ام
 شانه من تکیه گاه و تکیه گاه من خدا *** زین سبب چون صخره ای بر ریگ صحرا مانده ام
 بشکنم تا کشتی آن ناخدای بی خدا *** پر خروش و خشم، چون طوفان دریا مانده ام
 تا بگیرم رایت حق و عدالت را بدوش *** در میان کفر و دین، در شور و غوغا مانده ام
 بشکنم تا با سخن آن کافر دیوانه را *** فاتح و مغرور چون قرآن گویا مانده ام
 من شکوه حق پرستی، حرمت آزادیم *** چشمه جوشنده عشقم، گهرزا مانده ام
 من اسیری نیستم کز هم رهان و امانده ام *** کوه صبرم کز هبوط عشق بر جا مانده ام
 فرحناز پیر مرادی

زبانحال زینب کبری با حسین بن علی (علیه السلام)

یا حسین، آنکه دل از غیر تو بُبرید، منم *** آنکه لاجر عه می مهر تو نوشید منم
 آنکه از شوق به هنگام ولادت چون شمع *** عوض گریه در آغوش تو خندید منم
 آنکه با پرورش مادر و تعلیم پدر *** تربیت یافته در مکتب توحید منم.
 آنکه همراه تو آمد به صف کرب و بلا *** پایپای تو صمیمانه بکوشید منم
 آنکه خون شد دلش از محنت ایام ولی *** جامه صبر به تن بهر تو پوشید منم
 روز عاشورا، به هنگام وداع آخر *** آنکه پروانه صفت دور تو گردید منم
 آنکه جا از پی یک بوسه به اعضا ندید *** خم شد و حنجر خونین تو بوسید منم
 آنکه چون لانه زنبور ز شمشیر ستم *** جسم عریان تو آغشته به خون دید منم
 نشنیده است کسی از سر بُبریده سخن *** آنکه صوت ملکوتی ز تو بشنید منم

آنکه دریزم یزید بن معاویه پست *** قد علم کرد و سخن گفت و نترسید منم

صفحه

۱۰۰

جنگ با اسلحه کارتو و یاران تو بود *** آنکه باتیغ زبان بعد تو جنگید منم
نظر مرحمتی کن تو به ژولیده که گفت *** یا حسین، آنکه دل از غیر تو بُبرید منم
ژولیده نیشابوری

زبانحال حضرت امام حسین(علیه السلام (به خواهرش زینب)علیها السلام)

خواهر من، ای همه جا یار من *** زینب من، ای گل بی خار من

جز تو که پیوسته کنار منی *** کیست به منزل ببرد بار من؟

همره من در سفر کربلا *** همقدم و محرم اسرار من

تا نگشدد غصّه اکبر مرا *** مهر تو شد خوب نگه دار من

داغ ابوالفضل که پشتم شکست *** صبر تو شد قافله سالار من

روشن و برپاز وجود تو شد *** خیمه پردود و نگونسار من

با سر سرگشته من همسفر *** ای ثمر نهضت پُربار من

صفحه

۱۰۱

نطق تو در مجلس عام یزید *** ریشه کن دشمن خونخوار من

چیست به جز عشق حسینی «حسان» *** پاک کند قلب گنه کار من

حبیب الهه چایچیان - حسان

قصّه پر غصّه

زینب من، زینبم رو در وطن آورده ام *** کس نیارد در وطن رنجی که من آورده ام

هر که آید از سفر، سوغات آرد در وطن *** من هزاران خاطرات دلشکن آورده ام

بادل چون لاله پژمرده، هفتادودو داغ *** در وطن از مرگ هفتادودو تن آورده ام

گلبنان با صفا را کشته ام در کربلا *** بلبلان خون جگر را در چمن آورده ام

یوسفم را گرگهای کربلا بدریده اند *** در وطن تنها از او یک پیرهن آورده ام

این همه خاری که در پای یتیمان کرده جا *** هست سوغاتی کز آن دشت و دمن آورده ام
سرگذشت ماه در خون خفته و خاک تنور *** داستان مهر تابان و لگن آورده ام

صفحه

۱۰۲

زانهمه شمعی که بردم در زمین کربلا *** شمع بیمارم برای انجمن آورده ام
قصه پرغصه ای را جانب ام البنین *** از ابوالفضل رشید صف شکن آورده ام
«پیروی» منم به یثرب اشکی و آه دلی *** بهر خیرمقدم این شیرزن آورده ام

پیروی

گلاب حسرت

مدینه! کاروانی سویی تو با شیون آوردم *** ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آوردم
مدینه! دربرویم و امکان چون یک جهان ماتم *** نیاورد ارمغان با خود کسی تنها من آوردم
مدینه، یک گلستان گل اگر در کربلا بردم *** ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم
اگر موی سیاهم شد سپید از غم ولی شادم *** که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم
اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم *** که پیروزی به کف در رزم با اهریمن آوردم
مدینه، این اسارت ها نشد سدّ رهم بنگر *** چه ها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم

صفحه

۱۰۳

مدینه، یوسف آل علی را بردم و اکنون *** اگر او را نیاوردم، از او پیراهن آوردم
مدینه، از بنی هاشم نگردهد باخبر یک تن *** که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم
مدینه، گربه سویت زنده برگشتم مکن عییم *** که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم
جواد غفورزاده - شفق

زبان حال حضرت زینب(علیها السلام)

تلخی انتظار می کشدم *** مرکب بی سوار می کشدم

داغ حسرت به سینه ام گل کرد *** تنگی شام تار می کشدم

در میان شکوفه های امید *** لاله داغدار می کشدم

غوطهور در میان خون گلو *** کودکی شیرخوار می کشدم
در شب دردناک عاشورا *** اشک بی اختیار می کشدم
در بر غنچه های تشنه گل *** ساقی شرمسار می کشدم
به اسیری به سوی شام ستم *** ماه محمل سوار می کشدم
من مُرید سپیده سحرم *** ظلمت شام تار می کشدم

محمدی

زینب کبری در قتلگاه

من آن مرغم که بال و پر ندارم *** پریدن را خوشم شهپر ندارم
نمی نالم که بازویم ببستند *** همی نالم به سر معجر ندارم

صفحه

۱۰۴

عزیر جان زهرا زینبم من *** در این طوفان غم مادر ندارم
بسان کشتی بی بادبانم *** در این امواج غم لنگر ندارم
ببند ای ساریان بازوی زینب *** که عباس و علی اکبر ندارم
مرا از قتلگاه بیرون نرانید *** کز اینجا مقصد دیگر ندارم
رباب از دیده خون دل بریزد *** که در آغوش، علی اصغر ندارم
رقیم گم شود اندر بیابان *** چرا در قافله رهبر ندارم
خداحافظ خداحافظ حسین جان *** ز رفتن چاره دیگر ندارم
ندا آمد از آن نای شکسته *** برو خواهر که در تن سر ندارم
سپارم بر خدا این کاروان را *** به غیر از لطف حق یاورندارم
برو جان تو و جان رقیه *** سفارش غیر از این دخترندارم
در آغوشت بخوابانش به شبها *** نگوید بالش و بستر ندارم
مرا از آب دریا منع کردند *** مگر من ساقی کوثر ندارم

مپرس از ماجرای نیمه شب *** چرا انگشت و انگشت ندارم
«کریمی» آنچنان کن شه نگوید *** که من در نام تو نوکر ندارم
کریمی

مکالمه سیدالشهدا (علیها السلام) (با زینب کبری) (علیها السلام)
ای دلاور، خواهر غمخواره ام *** وی ز شهر و خانمان آواره ام
آتش دل ساعتی خاموش کن *** یک وصیت با تو دارم گوش کن

صفحه

۱۰۵

گرچه داغ مرگ اکبر دیده ای *** داغ عباس دلاور دیده ای
لیک چون هستی تو ای دخت بتول *** عصمت صغری و ناموس رسول
عصمت الله را نشان و مظهري *** هم یدالله را نشان و مظهري
بوده دردامان عزت جاي تو *** کس ندیده قامت رعناي تو
آنقدر از دل مکش آه و خروش *** تا توانی درشکيبائي بکوش
از پی عهد ازل آماده باش *** در بلاها صابرو افتاده باش
حق تورا اینگونه می داند صلاح *** صبر کن که الصبر مفتاح الفلاح
می نگویم گریه وزاری مکن *** از برای من عزاداري مکن
لیک تا من زنده ام ای جان پاک *** تو مگش از سینه آه دردناک
صبر کن ای زینب زار حزین *** گریه ها در پیش داری بعد از این
چون سرم بر نوک نی جولان کند *** کیست جز توبهر من افغان کند

صفحه

۱۰۶

گریه ها خواهی نمود ای بی پناه *** ساعت دیگر میان قتلگاه
گریه کن آندم که می بینی مرا *** زیر دست و پای شمر بی حیا
گریه کن ای خواهر غم پرورم *** شمر چون خنجر کشد بر حنجرم
گریه کن آن دم که باحال فکار *** می شوی بر نایقه عریان سوار
گریه کن آن دم که این قوم لئام *** می برندت چون اسیران سوي شام

اندر آن ره با اسیران یارباش *** بر سکینه مونس و غمخوار باش
گرکسی سیلی زند بررویشان *** ور غبار آلوده گردد مویشان
از سرش گرد یتیمی پاک کن *** شستشو از دیده نمناک کن
گر بیفتند از شتر طفلان من *** طفلهای بی سر و سامان من
شو پیاده از زمین بر دارشان *** در بیابان بلا مگذارشان
چونکه برگشتی ز شام ای ممتحن *** با اسیران چون رسیدی در وطن

صفحه

۱۰۷

گو به صغری کای علیل دل فکار *** وعده ما و تو در روز شمار
از وداع زینب و شاه شهید *** خون دل از دیده ذاکر چکید
عباس حسینی جوهری - ذاکر

زبانحال زینب کبری(علیها السلام) در آتش زدن خیمه ها

در آن صحرا چو آتش شعلهور شد *** دل زینب چو آتش پرشرر شد
میان آتش، آه آتشین داشت *** زبانحال باخود این چنین داشت
اگر دردم یکی بودی چه بودی *** اگر غم اندکی بودی چه بودی
گهی از درد مهجوری بنالم *** گهی از فرقت و دوری بنالم
گهی از داغ عباس جوانم *** قرین ناله و آه و فغانم
گهی اندر فغان و شور و شینم *** به فکر جسم عریان حسینم
گهی در فکر جمع کودکانم *** گهی با شمر و خولی هم زبانم
فراق دوستان و جور دشمن *** سراسر سهل و آسان است بر من

صفحه

۱۰۸

ولی یک غم مرا مشکل فتاده *** کز آن غم آتشم دردل فتاده
از آن ترسم که آتش بر فرورد *** میان خیمه، بیمارم بسوزد

گهي با ناله رو سوي نجف داشت *** شکایت ها به شاه لوکشف داشت
که اي حلال مشکلها کجائي *** ز حال زار ما غافل چرائي
تو آخر چاره بيچارگاني *** پناه وياور در ماندگاني
دمي از کوفه رو در کربلا کن *** پرستاري ما بهر خدا کن
بيا بابا که ما را هيچ کس نيست *** در اين دشت بلا يک دادرس نيست
که ما در کربلا خوار و اسيريم *** به دست شمر کافر دستگيريم
سنان بر ما زند بر پشت و شانه *** گهي کعب سنان گه تازيانه
خמוש اي ذاکر برگشته کوکب *** مگو زين بيشتتر از حال زينب
ذاکر - عباس حسيني جوهر ي

صفحه

۱۰۹

زبانحال زينب(عليها السلام) با کشته برادر

شنيدستم که با نعلش برادر *** چنين مي گفت آن مظلومه خواهر
که اي پشت و پناه و يار زينب *** تو بودي مونس و غمخوار زينب
به هر منزل مرا وقت سواري *** ز راه مهر مي کردي توياري
ز جا برخيز و بنگر حال زارم *** به روي ناقه عريان سوارم
تو آخر زينت عرش خدائي *** ميان خاک و خون عريان چرائي؟
چرا تنهائي اي شه، لشکرت کو *** علمدار و علي اکبرت کو
سرت را شمر اگر از تن جدا کرد *** جدا بهر چه ديگر از قفا کرد؟
نداده آن قدر اعدا امانم *** که امشب بر سر نعشت بمانم
به دیدار تو دل در اشتياق است *** خداحافظ که هنگام فراق است
من از کوي تو اي آرام جانم *** به سوي کوفه ويران روانم

صفحه

۱۱۰

تو را امشب در این صحرا مکان است *** دو دست تو به دست ساریان است

نه تنها من ز هجرت اشکبارم *** دریغا در وطن صغرای زارم

ز هجران تو بی صبر و قرار است *** به راه کربلا در انتظار است

دل «ذاکر» از این ماتم کباب است *** که جسمت بی کفن در آفتاب است

ذاکر - عباس حسینی جوهری

وداع با برادر

آمدم در قتلگه تاشاه را پیداکنم *** ماه را شرمنده از آن طلعت زیبا کنم

گشته از باد خزان پرپر همه گلهاي من *** جستجو در بین این گلها گل زهر اکنم

دید تا عریان میان آفتابش گفت، کاش *** خصم بگذارد بمانم سایبان پیدا کنم

گر به خون قانون آزادی نوشتی در جهان *** من هم او را با اسپری رفتم امضا کنم

تا شود ثابت که حق جاوید و باطل فانی است *** زین زمین تا شام غم برنامه ها اجراکنم

صفحه

۱۱۱

تا یزید دون نگوید فتح کردم زین عمل *** می روم تا آن جنایت پیشه را رسواکنم

می کنم باخاک یکسان کاخ استبداد را *** تادهان خود برای خطبه خواندن واکنم

تاکنی سیراب نخل دین، تو دادی تشنه جان *** من از اشک بصراین دشت را دریاکنم

کاش بگذارند اعدا که ای عزیز فاطمه *** در کنار پیکر صدپاره ات مأواکنم

بر تنت جان برادر نی سرو نی پیرهن *** داد خواهی تو نزد ایزد یکتا کنم

گفت انسانی چو من نومید از هر در شوم *** روی حاجت را بسوی زینب کبری کنم

علی انسانی

زبان حال زینب کبری با برادر

از کویت ای آرام دل با چشم گریان می روم *** جانم توبودی و کنون با جسم بی جان می روم

ازگریه پایم درگل است، دریای غم بی ساحل است *** درد فراقش مشکل است، با سوز هجران می روم

خیز ای امیر کاروان، مارا تو درمحمل نشان *** همراه با نامحرمان، درشام ویران می روم

صفحه

۱۱۲

پرپر شده گلهاي تو، کو اکبر رعناي تو *** ناچیده گل اي باغبان، از این گلستان مي روم
اي ساقی آب حیات، وي خواهرت گردد فدات *** لب تر نکردم از فرات، باکام عطشان مي روم
گرید رقیه دخترت، هر دم بیاد اصغرت *** تو در کنار اکبرت، من با یتیمان مي روم
نگذارم چون ساریان، سازم در این صحرامکان *** تو باشهیدانت بمان، من با اسپران مي روم
شکوهي
هلال من

الا اي سر، فدای خون خشک گردنت گرم *** تو صحرا گرد، من قربان صحرا گردنت گرم
تنت در کربلا تنها، سرت بر نیزه ها با ما *** به دنبال سرت آیم، به قربان تنت گرم
ترا عریان به خاک کربلا بنهاده و رفتم *** نشد از تار و بود هستیم پیراهنت گرم
هلال من، هلالی شد قدم از غم، بیا تا من *** شبی پروانه شمع جمال روشنت گرم
زهر بام و درت سنگی به استقبال می آید *** بیا بنشین به دامانم که با جان، جوشنت گرم

صفحه

۱۱۳

تو خورشید بلند عشقی و از دست ما بیرون *** بیا یک نیزه پایین تر که دست و دامنت گرم
چو افکندي مرا از خطبه خواندن لب فروبستي *** بخوان قرآن که من قربان قرآن خواندنت گرم
بشوق باتو بودن، از مدینه من سفر کردم *** ندانستم که باید همسفر با دشمنت گرم
مؤید

کاروان اشک

می نویسم نامه ای با اشک و خون *** از زبان داغ داران قرون
کاروان اشک و محمل های آه *** در میان لاله ها می جست راه
لاله ها از سینه های چاک چاک *** می دمید از سینه گلگون خاک
بال های سوگ در پرواز بود *** پرده های آه در آواز بود
کاروان را طاقت این راه نیست *** از دل زینب کسی آگاه نیست
دست ها در آرزوی پیکرند *** مرغکان عشق، بی بال و پرند

صفحه

۱۱۴

دشت مي گرید در آغوش غروب *** واي از سيماي مدهوش غروب
ساقه هاي نيزه گل داده است، آه *** دست ها هرسوي افتاده ست، آه
مي دود در لاله ها خون حسين *** واي از رخسار گلگون حسين
زينب و بدرود مهمانان خاک *** زينب و گلزخم هاي چاک چاک
جامه هاي زخم بر اندامشان *** پيشگامان رهايي نامشان
هر طرف سروي به خاک افتاده است *** وين طلوع سرخ هر آزاده است
پيشگامان، ارغواني گشته اند *** لاله روپان، جاوداني گشته اند
پرويز بيگي حبيب آبادي
زبان حال حضرت زينب(عليها السلام) در کنار قتلگاه
چه شد اي کشته، ز داغ دل من بي خبري *** مي زند داغ جگر سوز تو بر جان شرري
شرري کز تف آن سوخت سرا پاي مرا *** که بجانيست از اين، سوخته ديگر اثري

صفحه

۱۱۵

يارب اين کشته مگر سبط رسول تو نبود *** که چنين زخم به تن نيست خدا را بشري
بوسم اي غرقه به خون حنجر بريدۀ تو *** که بدین شيوه بر آيد ز ليم نوحه گري
لحظه اي خيز زجا مرغ خوش آواز که تا *** بر گلستان پر از لاله پرپر نگري
جزدف و چنگ وني و ناله بيمار وسرت *** به خدا نيست در اين راه مرا همسفري
گويد عنقا که بود فکر دلش ز عاطفه دور *** بر تو و بي کسي ات گر که نسوزد جگري
شرري کز تف آن سوخت مرا طاير جان *** که نماندست از آن مرغ بجز مشت پري
عباس عنقا تهراني

دو طفلان زينب(عليها السلام)

منم زينب که در کوي محبت منزلي دارم *** در اين منزل خدا را من حق آب و گلي دارم
برادر جان بيا لطفي کن و مشکن دل زينب *** که بادل بي تو دلبر تا که هستم محفلي دارم
ملاقات خدا رفتن گرامي هديه مي خواهد *** گرانقدري ولي من هديه ناقابلي دارم

صفحه

۱۱۶

برادر کن قبول از خواهر خود این دوقربانی *** کزین دریای خون، منم امید ساحلی دارم
سرموئی نگر ددکم، ز داغ آن دو از صبرم *** بده حکم شهادت را، که صبرکاملی دارم
اگر زهرا سرت را روی نی بیند به او گویم *** که من هم سر به روی نی، به دست قاتلی دارم
دل خواهی که در شادی و غم دلدار هم باشیم *** که دشمن هم بگوید من چه یار عدلی دارم
دل ژولیده را هم از محبت کربلانی کن *** که تا گوید منم از شعر گفتن حاصلی دارم
ژولیده نیشابوری

رویت

ای سر به من نگاهی من خواهر تو هستم *** کاین آن به کنج محمل در ماتمت نشستم
تا صوت دلربایت از روی نی شنیدم *** دیباچه سخن را از حرمت تو بستم
تا جلوه خدا را دیدم ز روی ماهت *** پیوند دیده و دل از غیر حق گسستم
ای نازنین برادر قرآن بخوان برایم *** چون عاشق صدای داودی تو هستم

صفحه

۱۱۷

دیشب به یاد رویت تاصبح ناله کردم *** زیرا که بود کوتاه از دامن تو دستم
گویا که بوده ای تو دیشب به نزد مادر *** کاینسان زبوی عطر آن دلشکسته مستم
ژولیده بار دیگر برگو که گفت زینب *** ای سر به من نگاهی من خواهر تو هستم
ژولیده نیشابوری

درد هجران

گفت ای که به هر منزل، تو همسفرم بودی *** من زینب خونین دل، تو تاج سرم بودی
شرح غم هجران را ای جان به تو گویم چون *** تومونس و دلدارم از راه کرم بودی
هر جا که مکان کردم با هر که سخن گفتم *** هر سو که روان بودم خود راهبرم بودی
نالم ز کدامین غم، جویم ز کجا محرم *** آخر نه تو خود ما را، محرم به حرم بودی
دور از رخ دلجوییت، روزم ز غمت شب شد *** ای آنکه به روز و شب شمس و قمرم بودی
هرگاه دل تنگم، یادی ز پدرمی کرد *** تو نام و نشانی خوش، بعد از پدرم بودی

صفحه

۱۱۸

برخیز و ببین حالم، ای طایر اقبالم *** بشکسته پر و بالم، تو بال و پریم بودی
پیوسته «صفا»، زینب، با شور و نوا می گفت *** آرام دل و جانم، نور بصرم بودی

صفا تویسرکانی

خطاب حضرت زینب در کوفه با سر مطهر امام حسین (علیه السلام)

ای پشت و پناه و یار زینب *** ای مایه افتخار زینب
با آن همه مهر و آشنائی *** کردی تو ز ما چرا جدائی
دیشب ز من ارچه دور بودی *** مهمان که در تنور بودی
کی کرد به کوفه میهمانت *** بر خاک نهاده گیسوانت
از روز ازل من و تو با هم *** بودیم در این حادثه توأم
رفتی تو به سوی باغ و رضوان *** من مانده غریب و زار و حیران
رفتی تو بر رسول مختار *** من مانده اسیر قوم کفار
آسوده شدی تو از زمانه *** من ماندم و شمر و تازیانه
تا سایه تو مرا به سر بود *** زین واقعه کی مرا خبر بود
باشد سر تو مقابل من *** بر نیزه به پیش محمل من
با این همه محنت جگرسوز *** خون است دلم از آنکه امروز
چون ماه، سر تو بر سنان است *** انگشت نمایی کوفیان است
«ذاکر» هم از این غم و مصیبت *** گردید قرین رنج و محنت
عباس حسینی جوهری (ذاکر)

صفحه

۱۱۹

زبان حال زینب مظلومه با شاه تشنه جگر

ای برادر، من سرگشته و حیران چه کنم؟ *** از پس قتل تو با خیل اسیران چه کنم؟

خواري و درد غريبي همه سهل است ولي *** از غم هجر تو و داغ جوانان چه كنم؟
به صف كرب و بلا هر چه كشيديم گذشت *** روز وارد شدن كوفه ويران چه كنم؟
مجلس زاده مرجانه اگر صبر كنم *** بعد از آن واقعه در گوشه زندان چه كنم؟
از غم كوفه و زندان اگر آسوده شدم *** درره شام به اين لشكر عدوان چه كنم؟
وارد شام چو گشتم به آن حال خراب *** سر بازار روي ناچه عريان چه كنم؟
شام در گوشه ويرانه، چو شد منزل ما *** با يتيمان تو وناله طفلان چه كنم؟
آخر كار در آن منزل ميشوم يزيد *** گر تو را چوب زند بر لب و دندان چه كنم؟
گفت «ذاكر» غم دنيا همه سهل است ولي *** در صف حشر ز بسياري عصيان چه كنم؟

ذاكر - عباس حسيني جوهری

صفحه
۱۲۰

دروازه كوفه

به روي ني سر تو مي برد هوش از سر زينب *** چه سازد چون كند بي تو دل غم پرور زينب
به سان شمع مي سوزي به روي ني ولي افسوس *** كه چون پروانه از غم سوخته بال و پر زينب
جدايي من و تو اي برادر غير ممكن بود *** اگر ممكن شود روزي، نگردد باور زينب
بخوان قرآن كه قرآن خواندنت را دوست مي دارم *** كه مي بخشد صداي تو توان بر پيكر زينب
دهد هرتارموي تو خبر از مادرم زهرا *** گمانم بوده اي ديشب به نزد مادر زينب
من ژولیده مي گويم كه زينب گفت با افغان *** به روي ني سر تو مي برد هوش از سر زينب

ژولیده نیشابوري

ورود اسرا به شام

صداي هلهله از روي بام مي آيد *** صداي خنده وشادي مدام مي آيد
صداي چاووش مردی مدام مي گوید *** كه قافله خارجي به شام مي آيد

صفحه
۱۲۱

از آسمان تمامی خانه های شهر *** برای صورت مالتیام می آید
دلیل شادیشان را زسنگ پرسیدم *** خبر رسید کنیز و غلام می آید
تمام چشم های نانجیب این وادی *** برای دیدن زینب به بام می آید
صدای پای سری روی نیزه غم *** در آستانه سرزمین شام می آید
علی اشتری

کاروان اربعین حسینی

آنچه از من خواستی، با کاروان آورده ام *** یک گلستان گل به رسم ارمغان آورده ام
از درو دیوار عالم فتنه می بارید و من *** بی پناهان را بدین دار الامان آورده ام
اندرین ره از جرس هم بانگ یاری برخواست *** کاروان را تابدینجا بافغان آورده ام
بس که من منزل به منزل در غمت نالیده ام *** همراهان خویش را چون خود بجان آورده ام
تا نگویی زین سفر با دست خالی آمدم *** یک جهان درد و غم و سوز نهان آورده ام
قصه ی ویرانه شام از نپرسی خوشتر است *** چون از آن گلزار، پیغام خزان آورده ام

صفحه

۱۲۲

خرمن موی سپید و دامنی خونین جگر *** پیکری بی جان و جسمی ناتوان آورده ام
دیده بودم با یتیمان مهربانی می کنی *** این یتیمان را به سوی آستان آورده ام
دیده بودم تشنگی از دل قرارت برده بود *** از برایت دامنی اشک روان آورده ام
تابه دشت نینوا بهرت عزاداری کنم *** یک نیستان ناله و آه و فغان آورده ام
تاثارت سازم و گردم بلا گردان تو *** در کف خود از برایت نقد جان آورده ام
نقد جان را ارزشی نبود ولی شادم چومور *** هدیه ای سوی سلیمان زمان آورده ام
تادل مهر آفرینت را نرنجانم زرد *** گوشه ای از درد دل رابرزبان آورده ام
هاتفی پروانه را می گفت، از این مرثیت *** در فغان، اهل زمین و آسمان آورده ام
محمد علی مجاهدی - پروانه

از فراقتم همچو نی در آه و افغانم هنوز *** پای تا سر از غمت، چون شمع سوزانم هنوز
تا بخاک و خون بدیدم جسم عریان تو را *** اشک غم از دیده می ریزد به دامانم هنوز

صفحه

۱۲۳

لب نهادم آن زمان بر حنجر گلگون تو *** بهر آن بُبریده حنجر، دیده گریانم هنوز
قتلگاه و حنجر عطشان و تیغ خونفشان *** منظر آن هرسه باشد پیش چشمانم هنوز
بعد قتل، خیمه ها را خصم آتش زد به کین *** خسته دل از کینه بیداد عدوانم هنوز
چون شنیدم صوت قرآن تو را بر نوک نی *** منقلب زان صوت روح افزای قرآنم هنوز
پرپر از باد خزان شد چون گلت در شام غم *** بلبل آسا از غمش محزون و نالانم هنوز
گفت عنقا زین مصیبت ای شهید راه حق *** بی امان در ماتمت سوزد دل و جانم هنوز

عباس عنقا تهران

زبان حال حضرت زینب(علیها السلام) (در روز اربعین)

روزی که سر به کوه و بیابان گذاشتم *** بردم بدوش پیکرم و جان گذاشتم
بانگ رحیل چونکه شد از کاروان بلند *** شوق وصال گشتم و هجران گذاشتم
بگرفتم از تو جان دگر ای مسیح عشق *** تا لعل لب به حنجر عطشان گذاشتم

صفحه

۱۲۴

در باغ لاله های تو داغ دلم شکفت *** مرحم ز عشق بر دل سوزان گذاشتم
کردم به تن لباس صیوری گه سفر *** اما دریغ جسم تو عریان گذاشتم
پیمان عشق با تو چو بستم به کربلا *** هستی خویش بر سر پیمان گذاشتم
سر گشته چون نسیم شدم در دیار شام *** گنج ترا به گوشه ویران گذاشتم
از آب دیده تا دهمت شستشو حسین *** جوئی برت ز دیده گریان گذاشتم
خورشید طلعت تو به نی کرد تا طلوع *** سر از پی ات به ناله و افغان گذاشتم

بلبل صفت بگلشن ازکین خزان تو *** آوای غم بیاد بهاران گذاشتم
رفتم ولی ز قصه خود تا به روز حشر *** عنقا صفت فسانه به دوران گذاشتم
عباس عنقا

زبان حال زینب) علیها السلام (با مادرش
در بازگشت از شام به مدینه

گفت مادر، از پسر بهرت خبر آورده ام *** دختری زینب منم شرح سفر آورده ام

صفحه

۱۲۵

گر دهم شرح سفر، ترسم بیازارم دلت *** کز عزیزانت خبر با چشم تر آورده ام
رفتم از کویت ولی باز آمدم دل غرق خون *** زاشک خونین، دامنی پر از گهر آورده ام
از عراق و شام با سنگ جفا سویی حجاز *** طایران قدس را بشکسته پر آورده ام
یوسف شد صید گرگان در زمین کربلا *** ارمغان پیراهن آن نامور آورده ام
مادران را با جوانان از وطن بردم ولی *** جمله را در بازگشتن بی پسر آورده ام
ام لیلا را زداغ اکبرش از کربلا *** دل پر آذر، دیده گریان، خون جگر آورده ام
مادر اصغر، رباب خسته جان را همهم *** بادلی پر درد از داغ پسر آورده ام
هرچه گویم باز ماند ناتمام، این شرح حال *** قصه جانسوز خود را مختصر آورده ام
قصه پر غصه زینب، «صفا» بنوشت و گفت *** بهر دلها مایه سوز و شرر آورده ام
صفا تویسرکانی

درد دل زینب کبری) علیها السلام (با شهر مدینه

چون مدینه شد نمایان گفت زینب آمدم *** ای مدینه! بی کس و بی یار و یاور آمدم

صفحه

۱۲۶

اي مدینه! وقت رفتن بود حسینم همسفر *** حالیا بی حضرتش چون مرغ بی پر آدمم
اي مدینه! داشتیم پیش از سفر چندین امیر *** وقت برگشتن چنین محزون و مضطر آدمم
اي مدینه! جسم شاه دین نهادم کربلا *** در حقیقت پیکری هستم که بی سر آدمم
اي مدینه! ماه من عباس نام آورزکین *** شد به خاک و خون و اکنون بی برادر آدمم
اي مدینه! ره مده دیگر مرا درکوی خود *** با عزیزان رفته بی سردار و افسر آدمم
اي مدینه! وقت کوچیدن بدم باغی زگل *** سبزو خرم آن زمان، امروز بی بر آدمم
اي مدینه! کوفیان کشتند جانانم به ظلم *** بر مزار جد، پی احقاق داور آدمم
اي مدینه! اکبر و هم قاسم و اصغر ز کف *** همچو گوهر دادم و با دیده تر آدمم

مینوئی

جهاد عقیده

از سفر داغیده، آمده ام *** دل ز هستی بریده، آمده ام
زینب من، که از دیار عراق *** رنج و حسرت کشیده، آمده ام

صفحه

۱۲۷

اینک از شام با لباس سیاه *** چون شب بی سپیده، آمده ام
شادی دهر را ز کف داده *** غم عالم خریده، آمده ام
گرچه با قامتی رسا رفتم *** لیک، با قدی خمیده، آمده ام
پیکر پاک سرو قدان را *** بروی خاک، دیده آمده ام
دسته گل‌های نازنینم را *** دست بیداد، چیده آمده ام
دیده ام یک چمن، گل پرپر *** خار در دل خلیده، آمده ام
پای هر گل، گلاب گریه ی من *** باتأثر، چکیده آمده ام
باد یغما گر خزان هر چند *** بر بهارم وزیده، آمده ام
سربلندم که با اسارت خویش *** افتخار آفریده آمده ام
تار و پود ستم، به تیغ سخن *** با شهامت، دریده آمده ام
پی محو ستم اگر رفتم *** با همان عزم و ایده آمده ام

ازکنار مجاهدان شهید *** وز جهاد عقیده آمده ام
بارها از سر حسین عزیز *** صوت قرآن شنیده آمده ام
گر رود خون ز دیده ام نه عجب *** من که بی نور دیده آمده ام
هدفم، اعتلای قرآن بود *** به مرادم رسیده آمده ام
شاهد صبح و شام من شفق است *** کز سفر، داغ دیده آمده ام
محمد جواد شفق

زبان حال زینب مظلومه با شمر ظالم
شنیدم زینب مظلومه زار *** چنین می گفت باشم ستمکار
بیا ای شمر، شرمی از خداکن *** ترخم بر حریم مصطفی کن

صفحه

۱۲۸

مُبر از تن سر سالار مارا *** مگش این مونس و غمخوار مارا
رهاکن این غریب نا توان را *** به جای او بگش ماییکسان را
که این شه تاب در پیکر ندارد *** گلویش طاقت خنجر ندارد
یقین دارم که این لب تشنه دیگر *** نماند زنده بعد از داغ اکبر
کند گر گوسفندی ذبح قصّاب *** به وقت کشتن، او را می دهد آب
تو هم رحمی بر این قربان ماکن *** بده آب و پس آنگه سر جداکن
اگر از بهر قتلش در شتابی *** بیا در وقت مُردن کن جوانی
بده مهلت ببندم چشمهایش *** کشانم سوی قبله دست و پایش
چراکه این تشنه لب مادر ندارد *** دم مردن کسی بر سر ندارد
دل «ذاکر» از این ماتم ملول است *** پراز خون قلب زهرا و رسول است
مرحوم عباس حسینی جوهری- ذاکر

گفتگوی جغد بابل

زهرا بگذری درد غم کرب و بلا باشد *** به هرستان و ویران گفتگوی کربلا باشد
ز جغدی بلبل پرسید کای دیوانه محزون *** بگو بامن چرا جایی تو در ویرانه ها باشد

براي چيست در دوران گريزاني توازيستان *** مكانت گوشه ويران به هر صبح و مساء باشد
زويران بگذرو بامن بيا در ساحت گلشن *** بين سرووگل و سنبل در آنجا جابجا باشد

صفحه

۱۲۹

بگفتاجد بي دل، خاک برفرق تو اي بلبل *** بده انصاف، كي اين شيوه مهر و وفا باشد
كه من آسوده دل برشاخ گل درباغ بنشينم *** ولي زينب سرعريان به دور شهرها باشد
من اندر صحن گلشن شادمان باشم ولي ليلا *** زمرگ اكبرناكام درشور و نوا باشد
من اندر گلستان درشاخ گلها آسيان گيرم *** ولكن دست عباس جوان از تن جدا باشد
برو اي بلبل نالان، تو و آن سروو آن بستان *** مرا اين گوشه ويران، بهشت جاودان باشد
از آن روزي كه شد آل نبي را جاي ويرانه *** مرا جا و مكان ويرانه از آن ماجرا باشد
تومشتاقي به بستان و من از ويرانه خوشحالم *** كه در ويرانه جاي دختر شير خدا باشد
ز احوال من دل خون، ميرس از ذاكر محزون *** كه «ذاكر» چاكري از خاندان مصطفي باشد
عباس حسيني جوهر ي - ذاكر

صفحه

۱۳۰

صفحه

۱۳۱

حضرت زينب سلام الله عليها

تصویر تمام کربلا زینب بود *** تفسیر پیام کربلا زینب بود

در عشق و فداکاری و ایمان و وفا *** زهرای قیام کربلا زینب بود

* * * مؤید

زیبائی گلشن علی زینب بود *** پرورده دامن علی زینب بود

بر خصم شکست داد ولی خود نشکست *** آینه نشکن علی زینب بود

* * * مؤید

در فضل، محیط بیکرانی زینب *** در صبر، بسیط آسمانی زینب

ای خورده به سینه ات مدال عظمت *** بانوی همیشه قهرمانی زینب

* * * مؤید

صفحه

۱۳۲

زینب که به عشق جوشش آموخته است *** ماه است و چو مهر رخ برافروخته است

کار آئی انقلاب خونین حسین *** بر قامت صبر او نظر دوخته است

* * * مؤید

زینب که به کار عاشقی غوغا کرد *** صد بار شهادت به رخس دروا کرد

دو دسته گل یاس که در دامن داشت *** تقدیم به باغبان عاشورا کرد

* * * مؤید

من مظهر صبر، زینب کبرایم *** هر جا که بود حسین، من آنجایم

هر چند که آفتاب بی سایه بود *** من سایه آفتاب عاشورایم

* * * سید رضا مؤید

زینب که شکوه عشق پاینده از اوست *** ماهی است که نور صبر تابنده از اوست

اسلام ز کربلا بود زنده، ولی *** تاریخ حیات کربلا، زنده از اوست

* * * سید رضا مؤید

زینب که دل و روح دلیری دارد *** در یاری دین سهم کثیری دارد

صفحه

۱۳۳

همچون حسن و حسین و زهرا و علی *** نیروی شکست ناپذیری دارد

سید رضا مؤید

* * *

زینب که قیام کربلا زنده از اوست *** ایثارگری و صبر پاینده از اوست

از جلوه او چهارده قرن گذشت *** اما به خدا همیشه آینده از اوست

* * * میثم

با داغ و فراق، آشنایی زینب *** با درد و غم و عشق، دوائی زینب

سوگند به مظلومی زهرای بتول *** تو فاطمه کرب و بلائی زینب

* * * وفائی

چون قافله عشق رسیدند ز راه *** بر تربت شاه دین، به صد ناله و آه

زینب به سر قبر برادر می گفت *** لا حول و لا قوة الا بالله

* * * صفا تویسرکانی

از جوهر خلقت و ز انوار جلی *** مجموعه علم و حلم و فیض ازلی

خلاق ازل نهاد نامش زینب *** وز راه کرم عطا نمودش به علی

* * * صفات تویسرکانی

تسلیم و رضا نگر که آن دُخت بتول *** در مقتل کشتگان چو فرمود نزول

شکرانه سرود، که ای خداوند جلیل *** قربانی ما به پیشگاه تو قبول

* * * فؤاد کرمانی

تسکین دل شکسته، آهم ندهد *** بی هم نفسم کسی، پناهم ندهد

من زینب بی حسینم و برگشتم *** جا دارد اگر مدینه راهم ندهد

* * * موحدیان - امید

صفحه

۱۳۴

سر در بر امر حق فرود آوردم *** شاهد به غمش، تن کبود آوردم
رفتم ز مدینه و پس از آن همه داغ *** جز طفل سه ساله، هر چه بود آوردم
* * * * * موحدیان - امید

بر حنجر خون، نوای عشقی زینب *** دلداده و جان فدای عشقی زینب
در بهت سکوت کوفه، در ظلمت شام *** پیغامبر خدای عشقی زینب
* * * * * محمد جواد غفور زاده - شفق

نوای عشق

بر حنجر خون، نوای عشقی زینب *** دلداده و جانفدای عشقی زینب
در بهت سکوت کوفه، در ظلمت شب *** پیغامبر خدای عشقی زینب
* * * * * محمد جواد شفق

زینب، تو که در حنجر حق، آوایی *** تندیس علی، آیینه ی زهرایی
در مکتب عارفان و در دفتر عشق *** گلوازه انقلاب عاشورایی
* * * * * محمد جواد غفور زاده شفق

صفحه

۱۳۵

آنروز که خون عاشقان ریخت به دشت *** دریای فرات، غرق در خون می گشت
دیدم که به دنبال حسینش، زینب *** سر تا سر دشت کربلا را می گشت
* * * * * حسن علی پور

مآل اندیش فردا بود زینب *** در آن صحرا چه تنها بود زینب
به هنگام غروب تنگ آن روز *** تمام غربت ما بود زینب
* * * * * یدالله گودرزی

ای شمع شبستان ولا، یا زینب *** ای اختر صحرائی بلا، یا زینب
دریاب که از کف نرود دامن صبر *** سوگند به خون شهدا، یا زینب
* * * * * سپیده کاشانی

ناموس خدا و دخت حیدر، زینب *** پرورده آغوش پیمیر زینب

صابر چو حسن، شجاع مانند حسین *** در حفظ بقاء دین داور زینب

* * * سیفی شیرازی

در مسلخ عشق کرده غوغا زینب *** در سنگر صبر، کرده مأوا زینب

همراه رقیه رفته در شام بلا *** برگشته ز شهر شام تنها زینب

* * * ژولیده نیشابوری

«پرچم به دوش»

ای پرچم کربلا به دوش، زینب *** قربان تو و خشم و خروشت زینب

صفحه

۱۳۶

تا موی سرت، سپید شد از غم دوست *** شد کعبه ی دل، سیاه پوشت زینب

* * * علی موسوی گرمارودی

زینب پاسدار لاله ها

می سوخت چو شمع و پایداری می کرد *** دل از مژه جای اشک جاری می کرد

شب دختر شیر حقّ به جای عباس *** از عترت عشق پاسداری می کرد

* * * احد ده بزرگی

با پای برهنه

زان فتنه خونین که به بار آمده بود *** خورشید و لا، بر سر دار آمده بود

با پای برهنه، دشت ها را زینب *** دنبال حسین، سایهوار آمده بود

* * * حسین اسرافیلی

زینب که مه برج کمال و ادب است *** در خلق به بهترین نسب منتسب است

در وصف و مقام او همین باشد بس *** که این دخت علی مرتضی زین اب است

* * * شکوهی

صفحه

۱۳۸

از داغ غمت خون جگر دارم من *** وز یاد لبّت دیده تر دارم من
تو از سرنی سایه فکندی به سرم *** یا سایه خورشید به سر دارم من؟
* * * شکوهی

ای واسطه رحمت رحمان زینب *** وی عالمه علوم قرآن زینب
در نام گذاربت محمد (صلی الله علیه وآله) (فرمود: *** خوانده است ترا خدای سبحان زینب
* * * قانع

در عشق علامتی بجز زینب نیست *** در صبر قیامتی بجز زینب نیست
آن جامه عصمتی که زهرا پوشید *** زینده قامتی بجز زینب نیست
* * *

زینب که شکوه جاودانی دارد *** هر جا حضور آسمانی دارد
از دست حسین بن علی، خون خدا *** بر سینه مدال قهرمانی دارد
* * * مؤید

ای تالی فاطمه به آئین و مرام *** ای صبر تو و نطق تو همدوش قیام
ما دست طلب به سوی تو آوردیم *** ای دخت امام و عمّه و اُخت امام
خسرو

فصل دوّم:

دختر عشق

صفحه

۱۴۰

صفحه

۱۴۱

حضرت زینب سلام الله علیها

گل یاس اسرا

ما به درگاه تو با درد نهان آمده ایم *** سینه سوزیم که با اشک روان آمده ایم
قرن ها از سفر قافله بگذشت ولی *** یک بیابان به سُراغت نگران آمده ایم
گنج ویرانه وبی تابی دیدار پدر *** ماجرائی است که با آه و فغان آمده ایم
ای جگر گوشه سالار شهیدان بیذیر *** زائرانیم که بی نام و نشان آمده ایم
به غریبانه ترین شام غریبان شما *** گل یاس اسرا، پیرو جوان آمده ایم
آتش داغ تو در سینه ما شعلهور است *** به طواف حرمت اشک فشان آمده ایم

صفحه

۱۴۲

کودک باب الحوائج بنما مرحمتی *** که به درگاه تو با درد نهان آمده ایم

آذر شاهی (آتش)

کودک بی سرپناه

کاروان می رفت اما کودکی جامانده بود *** او در آغوش عطش دامان صحرا مانده بود
او نمی دانست آئین اسارت را ولی *** ناز پرورد اسیران بود اما مانده بود
هرچه بابا گفت آن شیرین زبان در طول راه *** در جواب بی جوابی های بابا مانده بود
یک بیابان غربت و یک کودک بی سر پناه *** بی عزیزانش زبانه لال تنها مانده بود
بر فراز نیزه ها منظومه ای را دیده بود *** سیّر چشم مهرجویش سوی بالا مانده بود
خیزران و چهره گل نسبتی باهم نداشت *** چرخ گردون نیز در حلّ معما مانده بود
سینه ام آتش گرفت از این مصیبت یا حسین *** زآنکه دلبندي سه ساله روی شن هامانده بود

آذر شاهی (آتش)

خواب صبا

بي خبر از شهر شما مي روم *** تا که ندانيد کجا مي روم
 خسته از اين مردم مهمان گشتم *** هيچ نپرسيد چرا مي روم
 خواب خوشي ديدم و باور کنيد *** بسته به عهدهم به خدا مي روم
 مي شکند اين قفس تن شبي *** از من من گشته رها مي روم
 کودکی از قافله جا مانده بود *** با غم و اندوه و نوا مي روم
 آتش عشق است صبا بر دلم *** همراه تو کربلا مي روم
 هديه به ويرانه نشين مي برم *** پیک صبايم که دعا مي برم

آذرشاهي

زبان حال کودکی که از کاروان جا مانده بود

پایم از بس که دويدم ز بي ات، آبله شد *** بس که محنت بکشيدم، ز دلم حوصله شد
 قصدم اين بود که دور از تو نباشم هرگز *** چه توان کرد، که بين من و تو فاصله شد
 تا تو بودي پدرا، جاي من آغوش تو بود *** تا که رفتي ز برم، کار من آه و گله شد
 دي عزيز تو و دُرَدانه مادر بودم *** ليکن امروز گسسته ز هم آن سلسله شد

دشمن آن رحم ندارد که بپرسد از خویش *** چه برین کودک آواره بي راحله شد
 گاه مي افتم و گه مي دوم، از بي نگران *** که بسی فاصله بين من و اين قافله شد
 جاي عباس در اين باديه خالي است حسان *** که چنين آهوي گم گشته زهرا يله شد
 حبيب الله چاچيان (حسان)

زبان حال رقيه(عليها السلام) خطاب به پدر، هنگام جدا شدن از قافله

نه چراغ پيش رويم که دليل راه باشد *** نه کسي که پرسم از او، چو ره اشتباه باشد
نه يکي ز همرهانم، که ز دست من بگيرد *** نبود مگر که ياد تو، خدا گواه باشد
شده ام اسير دشمن، کشدم به هر دياري *** بجز از محبت تو، چه مرا گناه باشد
گهي از خراش خاري، نگهي کنم به پايم *** گهي از خيالت اي گل، نظرم به راه باشد
نکنم شکايت از تو، که خبر نگيري از من *** که به من هرآنچه خواهي، همه دلخواه باشد
دلم آرميده عمري، همه زير سايه تو *** نتواند اين دل اکنون، که جدا ز شاه باشد

صفحه

۱۴۵

نکند خيال دشمن، که نباشدم پناهي *** ز سفر اگر بيايد، پدرم پناه باشد
ز ادب به پاي هر گل، بنهاده سرگياهي *** چه شود اگر حسان هم، به تو گل گياه باشد
حسان

زبان حال حضرت رقيه(عليها السلام)

که از کاروان جامانده بود»

عاقبت بي کس و تنها مانده ام *** لالهوش در دل صحرا مانده ام
همه رفتند و من غمزده باز *** خسته در محبس دنيا مانده ام
سوختم، خاک شدم، چون آتش *** کاروان رفت و به ره جا مانده ام
پاي تا سر، همه گوش و همه چشم *** منتظر در ره بابا مانده ام
هيچکس ياور و غمخوارم نيست *** خسته دل در کف اعدا مانده ام
پايم از خار زيس آبله شد *** ديگر از رفتن ره وامانده ام
دور از چشم عمويم عباس *** من جگر گوشه زهرا مانده ام
پدرم رفت خدايا! به کجا *** که من آواره، در اينجا مانده ام
نه همين مي کشدم هجر پدر *** دور از زينب کبري مانده ام
دست من گير تو اي دخت حسين *** هر کجا بي کس و تنها مانده ام

ای عمه بیا تا که غریبانه بگرییم *** دور از وطن و خانه، به ویرانه بگرییم

صفحه

۱۴۶

پژمرد گل روی تو از تابش خورشید *** در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم
لبریز شد ای عمه دگر کاسه صبرم *** بر حال تو و این دل ویرانه بگرییم
نومید ز دیدار پدر گشته دل من *** بنشین بکنارم که یتیمانه بگرییم
گردیم چو پروانه به گرد سر معشوق *** چون شمع در این گوشه غمخانه بگرییم
این عقده مرا می کشد ای عمه که باید *** پیش نظر مردم بیگانه بگرییم
زبان حال حضرت رقیه(علیها السلام) در خرابه شام
عمه جان، کو منزل و کاشانه ام *** من چرا ساکن در این ویرانه ام
آشنایانم همه رفتند و من *** میهمان، بر سفره بیگانه ام
عمه جان، بگذار گریم زار زار *** چونکه دیگر پر شده پیمانم ام
شمع می ریزد گهر در پای من *** چون که داند کودکی دُر دانه ام
عقل می گوید به من آرام گیر *** او نداند عاشقی دیوانه ام
دست از جانم بدار ای غمگسار *** من چراغ عشق را پروانه ام
بگذر از من ای صبا، حالم میسرس *** فارغ از جان، در غم جانانه ام
بس که بی تاب از پریشانی شدم *** زلف، سنگینی کند بر شانه ام
من گرفتارم به زلف و خال او *** من اسیر آن کمند و دانه ام

صفحه

۱۴۷

خانمانم رفته بر باد ای عدو *** کم کن آزار دل طفلانه ام
کی تو انم رفت از کویش حسان؟ *** من نمک پرورده این خانه ام

حسان

نوشته ضریح حضرت رقیه(علیها السلام)

جُغد دلم خرابه شام آرزو کند *** تا با سه ساله دخترکي گفتگو کند
آن دخترکي که قبله ارباب حاجت است *** حاجت رواست هر که بر این قبله رو کند
تاریکي خرابه و چشمان اشکبار *** با رأس باب، شکوه ز جور عدو کند
خونین چو دید رأس پدر را رقیه، خواست *** با اشک خویش خون ز رخس شستشو کند
خوابید در خرابه که تا کاخ ظلم را *** با ناله یتیمی خود زیر و رو کند
* * *

زبان حال حضرت رقیه(علیها السلام) (در خرابه شام

من که این سان جا در این ویرانه بی در گرفتم *** مرغ دور از آشیانم، سر به زیر پر گرفتم
عمه ام درس فداکاری به من آموخت منم *** پرده از ظلم یزید شوم بد اختر گرفتم

صفحه

۱۴۸

کاخ بیدادش من ویران نشین ویران نمودم *** صبر کردم تا از آن بیدادگر کیفر گرفتم
تا شود ثابت به عالم ظلم او مظلومی من *** زین سبب این گوشه ویرانه را سنگر گرفتم
جان بها می خواست بهر رأس بابم آن ستمگر *** جان بدادم تا که در بر، این سر انور گرفتم
ای پدر، جانم به لب آمد زدوری تو امّا *** لب نهادم بر لب تو، زندگی از سر گرفتم
شد رخم نیلی و بازویم کبود از تازیانه *** منم این میراث را بلکه از مادر گرفتم
بهر پاس دین، در این خلوتسرا منزل نمودم *** پایگاهی از برای خود در این کشور گرفتم
ساختم در این خرابه، سوختم از درد هجران *** صبر کردم تا جهانی را به زیر پر گرفتم
سوختم داغ آن سه ساله، جان زینب را هنرور *** منم از دوری قبرش، روز و شب آذر گرفتم
هنرور

زبان حال رقیه بنت الحسین

من رقيه دختر ناکام شاه کربلايم *** بلبل شیرين زبان گلشن آل عبايم
میوه باغ رسولم، پاره قلب بتولم *** دست پرورد حسینم، نور چشم مرتضایم

صفحه

۱۴۹

کعبه صاحب‌الانام، قبله اهل نیازم *** مستمندان را پناهم، دردمندان را دوايم
من یتیمم، من اسیرم، کودکی شوریده حالم *** طایری بشکسته بالم، رهروی آزوده پایم
زهره دیوان عصمت، میوه بستان رحمت *** منبع فیض و عنایت، مطلع نور خدایم
گلبنی از شاخسار قدس تقوی و فضیلت *** کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم
شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم *** لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم
گرچه در این شامویران گشته ام چون گنج پنهان *** دستگیر مردم افتاده پا و بینوایم
من گلابم بوی گل جوئید از من زآنکه آید *** بوی دلجوی حسین از خاک پاک باصفایم
ای رسا، از آستانش هرچه خواهی آرزو کن *** عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم
رسا

زبان حال حضرت رقیه(علیها السلام)

زائرین قبر من، این شام عبرت خانه است *** مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

صفحه

۱۵۰

دختری بودم سه ساله دستگیر و بی پدر *** مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است
بود او مردی ستمگر، صاحب قدرت، یزید *** فخر می کرد او که مستم در کفم پیمانہ است
داشت او کاخی مجلل، دستگاہی با شکوه *** خود چو مردی کز غرور منصبش دیوانه است
داشتم من بستری از خاک و بالینی زخشت *** همچو مرغی کو بسا، محروم ز آب ودانه است
تکیه می زد او به تخت سلطنت با کرّ و فرّ *** این تکبّر ظالمان را عادت روزانه است
من به دیوار خرابه می نهادم روی خود *** آن سبب شد رو سپیدم شهرتم شاهانه است
بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن *** پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است

محو شد آثار او تابنده شد آثار من *** ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است
«کهنمویی» چشم عبرت باز کن بیدار شو *** هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

کهنمویی

دختر شاه شهید

مُرد در ویرانه و ویرانه را آباد کرد *** دید بس بیداد و برپا رسم عدل و داد کرد

صفحه

۱۵۱

مرگ این دُخت سه ساله شامیان و شام را *** با خبر از راه حق، چون خطبه سجاد کرد
کس نبود در شام آگه از علی و از حسین *** مکتب آل علی با مرگ خود ایجاد کرد
در دل شب شد سر شه شمع و او پروانه اش *** شور عشقش سوخت هم خاکسترش بر باد رفت
بود رأس شه گل و او بلبل و آن سرخ گل *** بلبل بشکسته پر را از قفس آزاد کرد
هدیه کس از بهر دختر می فرستد رأس باب *** آل سفیان خوب اولاد علی را شاد کرد
کرد کار خون بابش، اشک آن طفل یتیم *** واژگون بر فرق دشمن کاخ استبداد کرد
بهر غسلش حاجت آبی نبود غسله را *** چون ز اشک زینب و کلثوم استمداد کرد
برد او جای کفن رخت اسیری زیر خاک *** بین وفاداری او کز بی کفنها یاد کرد
آهنین بندی که با خود برد همزه زیر خاک *** در فنای خصم، کار پتکی از پولاد کرد
در رثایت ای سه ساله دختر شاه شهید *** خوشدل از سوز جگر این ناله و فریاد کرد
علی اکبر خوشدل

صفحه

۱۵۲

سودای محبت

کسي که محنت ایام دید من بودم *** به کودکی ز جهان دل برید من بودم
کسي که شاه شهیدان، چو جان در آغوشش *** ز روی مهر و وفا پرورید من بودم
شرر به جان من افتاد سوختم چون شمع *** کسي که بهره ز عمرش ندید من بودم
شدم سه ساله ز سر رفت سایه پدرم *** کسي که داغ پدر زود دید من بودم
به نیمه شب ز پی کاروان به دامن دشت *** کسي که پای برهنه دوید من بودم
کسي که وصل جمال پدر به قیمت جان *** ز فرط مهر و محبت خرید من بودم
نداشت سود دگر زندگی ز بعد پدر *** کسي که قطع شد او را امید من بودم
یزید رو سیاه از کرده های خود شد، لیک *** کسي که شد به جهان رو سفید من بودم
کسي که روح محبت ز مهر و عشق و وفا *** به جسم خسته ذره دمید من بودم

آه مظلومی

عمه جان، امشب ز هجر باب افغان می کنم *** من پریشانم جهانی را پریشان می کنم
گرچه من ظلم و لیکن طفل عاشق زاده ام *** اقتدا بر باب خود، شاه شهیدان می کنم
باب من جان داد و تن بر ذلت و خواری نداد *** پیروی من از شه آزاد مردان می کنم
خشت بالین، خاک بستر، کنج ویرانم وطن *** آنچه بایم خواست، در راه خدا آن می کنم
با یزید دون بگوئید از من ویران نشین *** خانه ظلم ترا، با ناله ویران می کنم
ای جنایت کار، من با روی سیلی خورده ام *** این شب تاریک را، صبح درخشان می کنم
ای ستمگر، ز آه مظلومی من بنما حذر *** کاخ بیداد ترا، با خاک یکسان می کنم
رأس بابش را چو آوردند، بوسید و بگفت *** میهمان من، فدای مقدمت جان می کنم

هیچ می پرسید چرا شد صورت طفلت کبود؟ *** با تو بابا درد دل امشب فراوان می کنم
غم مخور صالح که آیم من به وقت مُردنت *** تلخی جان دادنت را سهل و آسان می کنم

احمد صالح

صفحه

۱۵۴

طفل عاشق زاده یا سپاه اشک

باب خود امشب در این ویرانه مهمان می کنم *** زینت دوش نبی را، زیب دامن می کنم
موی من در خردسالی گر پریشان شد چه غم *** عالمی را زین پریشانی، پریشان می کنم
میزبان گردد خجل گر بی خبر مهمان رسد *** عذرخواهی ز تو ای فرخنده مهمان می کنم
ماه رویت چون به زیر ابر خون پنهان شده *** چهره ات را شستشو با آب چشمان می کنم
قصدم اینست از جنایات یزید آگه شوی *** ورنه ای بابا، رخم را از تو پنهان می کنم
گر تو کردی کربلا را مرکز عشق و وفا *** منم این ویرانه را یک شعبه از آن می کنم
کُنج ویران، با سپاه اشک و آه خویشتن *** کاخ ظلم خصم را با خاک یکسان می کنم
این جوابی بود «انسانی» به آن شاعر که گفت *** عمه جان، امشب ز هجر باب افغان می کنم

علی انسانی

صفحه

۱۵۵

گل پرپر

آمدی بابا، ببین مشتاق دیدارم هنوز *** خلق خوابیدند و من از هجر بیدارم هنوز
بارها جان دادم از هجرت وفایم را ببین *** باز در هنگام وصلت جان به لب دارم هنوز
شمر، سیلی بر رخم زد تا نگویم نام تو *** لیک باشد نام نیکوی تو گفتارم هنوز
یکشب از اشتر فتادم بس که زجرم زجر داد *** مدتی زین ماجرا بگذشته بیمارم هنوز

عمه ام زینب ز مادر مهربانتر با منست *** می دهد شبها تسلی بر دل زارم هنوز
گرچه از بی طاقتی بنشسته می خواند نماز *** با چنین احوال می باشد پرستارم هنوز
گل چو شد روئیده دیگر همنشین خار نیست *** من شدم پرپر ولی آزرده از خارم هنوز
این شنیدم تشنه لب رفتی سفر بابا ببین *** آب دارم بر تو در چشم گهر بارم هنوز
«سازگار» فخر کن، بر گوی تا پایان عمر *** من مصیبت خوان برای آل اطهارم هنوز
غلامرضا سازگار - میثم

صفحه

۱۵۶

زهرای سه ساله

کیست این دختر که جانها را به خودپروانه کرده؟ *** کیست این دلبر که عشقش شیعه را دیوانه کرده؟
کیست این گوهر که مسکن در دل ویرانه کرده؟ *** ناز او دارد خریدن، نام او بس دلفریب است
آنکه می گویند زهرای سه ساله، این غریب است
* * *

کیست این دختر که رنج و محنت و هجران کشیده؟ *** کیست این عاشق که طوفان در ره جانان کشیده؟
جذبه حسنش مرا بر شام از ایران کشیده *** بارگاهش خار چشم زمره سفیانیان است
سیزده قرن است قبرش قبله ایرانیان است
* * *

کیست این بی آشیان کاندل دل ما خانه دارد *** آشنایی بین نظر با مردم بیگانه دارد
او سفیر زینب است، اینجا سفارتخانه دارد *** بی رضایش زائر زینب شدن معنا ندارد
گر نبوسی قبر او پاسپورت تو ویزا ندارد
* * *

کیست این دختر که نور هر دو چشمان پدر بود؟ *** کاندل این ویرانه دائم چشم گریانش به در بود

میوه قلب حسین از قتل بابا بی خبر بود *** تا شبی صبرش سرآمد قاصد غم از درآمد

او پدر می خواست اما در طبق خونین سرآمد

* * *

گفت بابا گوی رگهای گلویت که بریده؟ *** یوسف زهرا، چرا پیراهنت از تن دریده؟

دخترت امشب تو را بر قیمت جاننش خریده *** حمد لله یار خود را از کف دشمن گرفتم

تو نداری دست بابا، من ترا دامن گرفتم

* * *

کودکی دلباخته

عشق برقی زد همانند شهاب *** عرش حق شد جلوه گر اندر خراب

کودکی معشوق خود را یافته *** وه چه کودک، کودکی دلباخته

پیشتان در مقام عشق دوست *** در خرابه جملگی مهمان اوست

گه سکینه، گاه زینب، گه رباب *** می دهندش وعده دیدار باب

او ندارد صبر حتی یک نفس *** در سرش سودای دیدار است و بس *** گشته جانمش متصل با جان باب

می زند فریاد بابا، باب، باب *** ناله اش چون موج دریا پر طنین

سینه سوز و جان گداز و آتشین *** می رسد این ناله اش هر جا به گوش

ولوله افکنده در شام خموش *** این سفیر کربلا دارد پیام

دشمنان را زهر می ریزد به کام *** زینب آن دُختِ علی مرتضی *** عرش پیمای مقام ارتضاء

مانده در کار رقیه ناتوان *** از کجا آرد زباب او نشان

چاره ساز هر غم و درد و بلا *** آن حسین تشنه کام کربلا

خود به میدان آمد اندر جمع شان *** شمع شد در محفل پر رنج شان

با دو دست دختر غم دیده اش *** در بغل بگرفت نور دیده اش

سلطانی شیرازی

اي زائران قبر رقيه(عليها السلام) نظر كنيد

اين بارگاه كيست چنين روح پرور است *** آكنده از صفا و چه زيبا منور است
قبر رقيه نوگلي از باغ مصطفي است *** از عطر پاك تربتش اينجا مطهر است
اينجا خرابه بوده، چنين گشته است بهشت *** چون جاي اوليائي خدا، عرش انور است
هر وقت نظر كنم به ضريح مطهرش *** قلم لبالب از غم و اندوه و آذر است
در خود توان وصف كمالش ندیده ام *** زيرا كمال او زتوانم فراتر است
گرچه زرد بي پدري چون كباب شد *** ليكن در آسمان ادب همچو اختر است
اي زائران قبر رقيه نظر كنيد *** اينجا محل زينب و سجاد اطهر است

صفحه

۱۵۹

سيد موسي حافظ موسي زاده

شكوه از اعداء

آنكه دارد شكوه ها از كينه اعدا منم *** و آنكه در ويرانه كرده منزل و مأوا منم
آن سه ساله دختری كز ظلم و بيداد يزید *** رو برو شد با سر بُبریده بابا منم
آنكه سرمشق شهامت از پدر آموخته *** در كلاس نهضت خونين عاشورا منم
آنكه چون پروانه اي پروا، ز بذل جان نكرد *** از غم بابا چو شمعي سوخت سرتا پا منم
آنكه از خار مغيلان پاي او مجروح شد *** همچنان آلاله اي مي سوخت در صحرا منم
آنكه لب را از لب خونين بابا برنداشت *** قيمت يك بوسه جان را داد بي پروا منم

ژولیده نيشابوري

دل سوزان رقيه(عليها السلام)

خواهي كه شود مشكلت اندر دو جهان حل *** دست طلب انداز به دامن رقيه

کو مُلک یزید و چه شد آن حشمت و جاهش؟ *** اما بنگر مرتبت و شأن رقیه
دیدي که چسان گند زبُن کاخ ستم را *** در نیمه شب آن دل سوزان رقیه؟!
خزائن الاشعار

پهلو شکسته

پدر، چو مادر پهلو شکسته ات زهرا *** ببین به صورت و بازوي خود نشان دارم
براي آنکه نبیند رخ مرا نیلي *** ز عمه ام به خدا روي خود نهان دارم
از آن شبی که فتادم زناقه روي زمین *** اگر که گوش دهی بر تو داستان دارم
به روي خار مگیلان زبس دویدم من *** هنوز آبله در پا از آن زمان دارم
در آن سیاهی شب مادر تو را دیدم *** که شوق دیدن او باز در جنان دارم
اگر که فاطمه آن شب نبودي مي مردم *** که هر چه دارم از آن مام مهربان دارم
* * *

کنج ویرانه

ای محبان، مدفنم گر کنج ویران خانه شد *** خوب می دانید، جای کنج در ویرانه است
گر صغیری و اسیری و یتیمی مرا *** بشنود هر عاقلی، از غصّه ام دیوانه است
کودکی بودم سه ساله ناز پرورد حسین *** رفتم از دنیا و قبرم کنج زندانخانه است
انتظار

انتظارم کشت تا بابا به فریادم رسید *** بی خبر از دیگران، تنها به فریادم رسید
از فراز نی نظر می کرد بر حالم ولی *** فرصتی تا یافت در اینجا به فریادم رسید

روز بي آبي به دشت کربلا مانند گل *** از عطش مي سوختم، سقا به فریادم رسید
آن شبی کز ناقه عریان فتادم روی خاک *** مانده بودم بي معین، زهرا به فریادم رسید
لحظه اي کز راه ماندم بر رخ سیلی زکین *** خصم مي زد، زینب کبری به فریادم رسید
محمود تاري

صفحه

۱۶۲

قبله عظیم

اي بارگاه کوچک تو قبله اي عظیم *** وي روضه مبارک تو روضه نعیم
باشد حریم اقدس تو قبله گاه دل *** تا خفته چون تو جان جهانی در آن حریم
هم دختر امامي و هم خواهر امام *** هم خود کریمه هستي و هم دختر کریم
قدرت همین بس است که خوانند اهل دل *** حق را به آبروي تو اي رحمت نعیم
یک دختر سه ساله و این مرتبت دگر *** گیتی بود ز زادن همچون تویی عقیم
اي نور چشم زاده زهرا رقیه جان *** هر چند کوچکی تو، بود ماتمت عظیم
درباي صبر را تو فروزنده گوهری *** زان دشمننت به رشته کشید، اي در یتیم!
آن شب که جاي، گوشه ویرانه ساختی *** روشنگرت سرشک بود و آه دل ندیم
تا قلب اطهرت ز فراق پدر گداخت *** از مرگ جانگداز تو دلها بود دو نیم
شد منهدم بنای ستمکاری یزید *** از آه آتشین تو اي دختر یتیم

صفحه

۱۶۳

آباد شد خرابه شام از جلال تو *** اما خراب گشت زین کاخ آن لئیم
خواهم که بر مزار تو گردم شبی دخیل *** خواهم که در جوار تو باشم شبی مقیم
بي مهر هشت و چهار مؤید مجو بهشت *** چون مي رسي به جنت از این راه مستقیم
سید رضا مؤید

بلبل گلزار زهرا

کاروانا! بی من بی کس مرو جامانده ام *** در بیابان مصیبت خیز، تنها مانده ام
زینت آغوش بابا بودم اما ای دریغ *** همنشین با خار و دور از چشم بابا مانده ام
پا برهنه بس دویدم چاره ای پیدا نشد *** حال با پاهای زخمی، بی مداوا مانده ام
در شب تاریک هول انگیز در دشت غریب *** ساریبان دیگر مران، از کاروان جا مانده ام
دادرس تنها تو بودی عمه جان، آخر چه شد *** من به دست تو امانت بودم، اما مانده ام
بی کس و بی خانمانم، خسته و افسرده دل *** بلبل گلزار زهرایم، به صحرا مانده ام

صفحه

۱۶۴

کیود از تازیانه

بیا بابا، ببین چشم ترم را *** بپرس از عمه، حال مضطرم را
دلخواهد پدرجان، بار دیگر *** گذاری روی دامنانت، سرم را
بهار من نگر؛ باد خزان ریخت *** ز طوفان غمت، برگ و برم را
تو رفتی از برم، سنگ ملامت *** شکست از راه کین بال و پرم را
تو رفتی و به سیلی سرخ کردند *** رخ از برگ گل، نازکترم را
ز ناقه من فتادم ای پدر جان *** طلب کردم به یاری مادرم را
در آن صحرا، ز کینه کرد دشمن *** کیود از تازیانه، پیکرم را
عدو از ضرب سیلی کرد نیلی *** چو افتادم ز ناقه ای پدرجان

ژولیده نیشابوری

رحمت عام

لبریز شهید عاطفه جام رقیه است *** آوای مهر جان کلام رقیه است
جانسوز و کفر سوز و روانسوز و ظلم سوز *** در گوشه خرابه کلام رقیه است
چون او کسی به عهد محبت وفا نکرد *** این سگه تا به حشر به نام رقیه است
با دستهای کوچک خود نخل ظلم کند *** عالیترین مرام، مرام رقیه است

یک جمله گفت و کاخ ستم را به باد داد *** خونین ترین پیام، پیام رقیه است
 آن قصه ای که خاطره انگیز کربلاست *** افسانه خرابه شام رقیه است
 هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق *** عشق حسین رمز دوام رقیه است
 گاهی به کوه و دشت و گهی در خرابه ها *** در دست عشق دوست، زمام رقیه است
 هر کس دلی به دست حبیبی سپرده است *** پروانه هم، غلام غلام رقیه است
 محمد علی مجاهدی - پروانه

آه سوزان

من سه ساله دختر مظلومه سلطان دینم *** یادگار طا و ها و نور چشم یا و سینم
 نوگل باغ محمد (صلی الله علیه و آله) (میوه بستان زهرا *** گلبن خوشبوی گلزار امیرالمؤمنینم
 اختری از آسمان عشق و ایمان و امیدم *** چاره ساز مردم بیچاره روی زمینم
 قبله حاجات هر آزاده باشد آستانم *** زانکه دست مادرم زهرا بود در آستینم

گر زمین کربلا شد مرکز عشق و شهادت *** شام هم شد شعبه ای ز آن مرکز عشق آفرینم
 گوشه ویرانه گر از دل کشیدم آه سوزان *** رشته عمر ستمگر سوخت ز آه آتشینم
 گر ز سیلی گشت نیلی گنج ویران ماه رویم *** ارثیه بردم ز زهرا مادر محنت قرینم
 بود جای مادر من، عمه ام زینب پرستار *** آن زمان کز شدت تب سوخت چشم نازنینم
 لاله سرخ شهادت، شاهد بزم محبت *** جان نثار مکتب ارزنده اسلام و دینم
 هر که امروز از ره اخلاص رو آورد به سویم *** شافعش فردا به نزد ذات رب العالمینم
 «حافظی» باشد خدایی، طبع موزون تو، آری *** هر چه داری هست از لطف خداوند مبینم

محسن حافظی

ماه منیر شام

ای اختر مدینه و ماه منیر شام *** بر آفتاب روی تو هر روز و شب سلام
 تو فاطمه نژادی و نامت رقیه است *** نور دل حسینی و پرورده کرام

هم خود کریمه هستی و هم زاده کریم *** هم خواهر امامی و هم دختر امام
چشم امید ماست به سویت تمام عمر *** روی نیاز ماست به کویت علی الدوام
در رشته اسارت اگر جان سپرده ای *** سررشته امور به دستت بود مدام
ای رفته پایه پای اسیران دشت خون *** تا دیر و تا خرابه و زندان و بزم عام
هم محمل مجاهده دختر علی *** هم سنگر مبارزه چارمین امام
پیدا بود که واقعه دشت کربلا *** با جان نثاری توبه ویرانه شد تمام
تفسیر خون سرخ حسینی به مرگ تست *** ای یادگار خون خدا در دیار شام
مهرت چراغ محفل ارباب معرفت *** قبرت برای اهل نظر مرکز پیام
دلها به سوی تست پس از سالها هنوز *** ای گنبدت منادی پیروزی قیام
ما را بر آستان تو روی ادب همه *** ما را به پیشگاه تو عرض دعا تمام
با دستهای کوچکت از ما بگیر دست *** در صحنه های عالم و در عرصه قیام

سید رضا مؤید

قبله راز

روشنی بخش شهر شام منم *** دختر شاه تشنه کام منم
صدف بحر عشق را گهرم *** زیب آغوش باب و مام منم
آنکه از هجر باب می نالید *** کنج ویرانه صبح و شام منم
آن سه ساله که ظلم و جور و ستم *** گشت در حق او تمام منم
آنکه آزادی و آزادی *** ایده اش باشد و مرام منم
آنکه در دفتر شهیدان کرد *** از سر شوق ثبت نام منم
ای رقیه گل ریاض حسین(علیه السلام) *** (خادم درگهت حسام منم

خوناب جگر

شیعیان، شرح شب تار مرا گوش کنید *** قصه دیده خونبار مرا گوش کنید
مو به مو راز دل زار مرا گوش کنید *** داستان من و دلدار مرا گوش کنید
روزگاری به سر دوش پدر جایم بود *** ساحت کاخ شرف، منزل و مأوایم بود
دیده مام و پدر، محو تماشا می بود *** مهر و مه، مات ز رخسار دل آریم بود

صفحه

۱۶۹

شبی از هجر پدر با غم دل سرکردم *** دامن خویش ز خوناب جگر تر کردم
سر خونین پدر را به طبق تا دیدم *** من از این، واقعه چون بید به خود لرزیدم
گفتم ای جان پدر، من به فدای سر تو *** ای سر غرقه به خون، گو چه شده پیکر تو؟
کاش اینگونه نمی دید تو را دختر تو *** بنشین تا که ز من شانه به موی سر تو
غم مخور، آنکه زند موی تو را شانه منم *** تو مرا شمع شب افروزی و پروانه منم
ای سر غرقه به خون، از ره دور آمده ای *** طالب فیض حضورم به حضور آمده ای
دوست دارم که مرا از قفس آزاد کنی *** همراه خود ببری، خاطر من شاد کنی
راحت این طایر خود از کف صیاد کنی *** وز ره لطف به ژولیده دل امداد کنی
کو بود شاعر در بار تو ای خسرو دین *** باش او را به قیامت زکرم یار و معین
ژولیده نیشابوری

نیروی حق

صفحه

۱۷۰

جز من به کودکی چه کسی قامتش خمید *** طفل سه ساله محنت صد ساله را کشید
شب زنده داری من و ویران نشینیم *** ارثی است کز علی به من خسته دل رسید
از بس نشسته گرد یتیمی به چهره ام *** گویی به کودکی شده موی سرم سپید
من دختری مجاهد و آزاد زاده ام *** رسم جهاد یافتم از خسرو شهید
بعد از شهادت پدرم در دیار شام *** حق را برای مردم حق جو کنم پدید

بي اسلحه بدون قوا، آدمم، ولي *** از من شکست يافت به نيروي حق، يزید
با آنکه کاخ ظلم زمن گشته واژگون *** مظلومتر، زمانه زمن، دختری ندید
وقت وفات داد برایم سر پدر *** آنکو که مادرش جگر حمزه را جوید
غلامرضا سازگار

سوداي محبت

شب ويران نشينان را سحر نيست *** کسي را از غم ايشان خير نيست
برو در محفل ايشان که بيني *** به جز نور حقيقت جلوه گر نيست

صفحه

۱۷۱

برو با اهل دل سوداگري کن *** که سوداي محبت را ضرر نيست
بترس از ناله شب زنده داران *** که آه دردمندان بي اثر نيست
درخت نيکنامي را تو بنشان *** نهال بدفعالي را ثمر نيست
هنرمندي بود دفع ستمگر *** ستم بر ناتوان کردن هنر نيست
گذر کن سوي شام غم نصيبان *** در آن ويرانه اي کش بام و در نيست *** چه خوش بزمست بزم شب
تشرينان
که نقل بزمشان جز چشم تر نيست *** غذاي شب نشينان خرابه
بجز خون دل و اشک بصر نيست *** شنيدم دختری از شاه مظلوم
که در دنيا از او مظلومتر نيست *** چنين با عمه اش از سوز دل گفت
چرا عمه، زبابايم خبر نيست؟ *** به دل جز حسرت وصلش ندارم
مرا غير از هواي او به سر نيست *** مرا در اين دل شب آرزويي
به غير از ديدن روي پدر نيست *** تو خسرو، شرح اين غم مختصر کن *** که شرح غم نصيبان مختصر
نيست.

سيد محمد خسرو نژاد

فخر تاريخ

چون ياد کنم از دل سوزان رقيه *** سوزد دلم از رنج فراوان رقيه
از روز ازل تا به ابد ديده نبيند *** شامي چو شب شام غريبان رقيه

در نیمه شب آرزوی روی پدر داشت *** شد رأس پدر زینت دامن رقیه
 جان را به فدای سر خونین پدر کرد *** جان همه عشاق به قربان رقیه
 جان داد اگر گوشه ویران به غریبی *** گردیده جهان واله و حیران رقیه
 کو کاخ یزید و چه شد آن ظالم خونخوار، *** کو کرد ستم این همه بر جان رقیه
 شد محو از او کوکبه و جاه و جلالت *** اما بنگر منزلت و شأن رقیه
 خود گشت سیه رو به جهان آنکه سیه کرد *** از سیلی کین عارض تابان رقیه
 بر اهل و لا شد حرمش کعبه حاجات *** چشم همه باشد سوی احسان رقیه
 امروز شده خود به جهان بی سرو سامان *** آنکس که به هم زد سرو سامان رقیه

امروز به هر جانگری گشته ز اخلاص *** هر بنده آزاده ثناخوان رقیه
 یا رب، به سر پاک حسین و غم زینب *** بر چشم تر و سینه سوزان رقیه
 کن قسمت ماطوف حریمش زره لطف *** بخشا زکرم جرم محبان رقیه
 میزد رقم این شرح غمش را و به دل داشت *** خسرو هوس دیدن ایوان رقیه
 سید محمد خسرو

گوهر یکدانه

من ز جان دادن در این ویرانسرا پروا ندارم *** شمع بزم عاشقانم یک جهان پروانه دارم
 من به بحر طاوها و یاوسین درّ ثمینم *** گنج ثار الله ام و جا گنج این ویرانه دارم
 تا سرو سامان دهم بر نهضت سرخ حسین *** پایگاهی جاودان در شام محنت خانه دارم
 می پذیرم آشنای دین و قرآن را به درگه *** دشمنی با دشمنان از خدا بیگانه دارم

بر یزید بی حیای خیره سر پیروز گشتم *** زین ظفر بر درگه حق سجده شکرانه دارم
گر کنم در دادگاه داوری از او شکایت *** شکوه ها از دستیارش زاده مرجانه دارم
شاهد من پای مجروح است از خار مگیلان *** و آن کبودی ها که از ضرب سنان بر شانه دارم
از غم هجر پدر، و زداغ جانسوز برادر *** ناله های زار همچون آستن حنانه دارم
زان شبی کآمد به سروقتم پدر با سر، چه گویم *** خاطرات جانگدازی زان شه فرزانه دارم
بارالها! من «فراهی» ذاکر آل رسولم *** کآرزوی مدفن آن گوهر یکدانه دارم
عزیزالله فراهی کاشانی

یکدانه گوهر

چه می بود اینکه در پیمانہ کردی؟ *** که عالم را از آن دیوانہ کردی
نمی دانم چه کردی کز غم خود *** جهان را تا ابد غمخانه کردی
گرفتی دین و دادی هستی خویش *** حقیقت همّتی مردانه کردی
سرایا سوختی چون شمع خود را *** چه جانها گرد خود پروانه کردی
نه تنها سوختی از آشنا جان *** که هم خون در دل بیگانه کردی
نهان از خویشتن یکدانه گوهر *** به شهر شام در ویرانه کردی
یزید شوم را تا حشر رسوا *** ز شرح حال آن دردانه کردی

صفحه

۱۷۵

محمدحسین صغیر اصفهانی

دریای محبت

دمی کز غصه دل گفتگو کرد *** بیان قصّه سنگ و سبو کرد
شبی در گوشه ویرانه شام *** رقیه باب خود را آرزو کرد
گهی خوابید و گه نالید و گاهی *** به سوی زینب غمدیده روکرد
گهی باذر اشک خود پدر را *** در آن تاریکی شب جستجو کرد

زبس نالید در آن نیمه شب *** قضا او را به آن سر رو به رو کرد
گرفت آن ماه خونین را در آغوش *** به اشک دیده او را شستشو کرد
همی با رأس بابا راز دل گفت *** همی از درد هجران گفتگو کرد
حکایتها زرنج کوفه و شام *** شکایتها زبیداد عدو کرد
چنان شد غرق در پای محبت *** که جان خود فدای جان او کرد
اگر جان داد در کنج خرابه *** ولی کاخ ستم را زیر و رو کرد
زوصف او رقم زد هر که خسرو *** برای خویش کسب آبرو کرد
سید محمد خسرو

دشت مخوف

کاروان رفت و من سوخته دل جا مانده ام *** آه کز ناچه بیفتم و تنها مانده ام
همراه، بی خبر از من بگذشتند و دریغ *** من وحشت زده در دامن صحرا مانده ام

صفحه

۱۷۶

در پی قافله بسیار دویدم اما *** پایم از خار زره ماند و من از پا مانده ام
کودکی خسته و شب تیره و این دشت مخوف *** چه کنم روبه که آرام که زره وامانده ام
ای پدر گر به سرم پا بگذاری چه شود *** که در این بادیه از قافله من جامانده ام
در میان اسرا مونس من زینب بود *** دور از عمه خود زینب کبری مانده ام
زد مؤید به حریم رضوی بوسه و گفت *** الله الحمد که بر درگه مولا مانده ام
سید رضا مؤید

غنچه نشکفته

من غنچه نشکفته بستان حسینم *** من نوگل پرپر به گلستان حسینم

پژمرده گلي ريخته از گلبن زهرا *** من طفل نوآموز دبستان حسينم
من کودک معصوم و مظلوم رقيه *** از جسم حسينم من و وزجان حسينم
يك آه جگر سوز زسوز دل زينب *** يك قطره اشك از بون مژگان حسينم

صفحه

۱۷۷

من گنج نهان در دل ويرانه شامم *** من شمع شب افروز شبستان حسينم
آنشب كه به دیدار من آمد به خرابه *** وقتي پدرم دید پریشان حسينم
همراه سر خویش مرا پای بپا بود *** تا جنت فردوس به دامن حسينم
جان بر سر سوداي غمش دادم و شادم *** كامروز حسين از من و من زان حسينم
قرباني حق شد پدرم شاه شهيدان *** فخر من از آنست كه قربان حسينم
روشن كن اين شام سياهم كه شعاعي *** از روي چو خورشيد درخشان حسينم
برپادشهان فخر از آن كرد رياضي *** كز لطف خدا بنده احسان حسينم
سيد محمد علي رياضي يزدي

پذيرايي در خور

دشمنان نقشه كشيدند و تفكر كردند *** تا مرا دربرد و غرق تآثر كردند
مي كنم زير و زبر دولت پوشايشان *** تا كه بر عكس شود آنچه تصور كردند

صفحه

۱۷۸

آن سفيرم كه فرستاده مرا ثار الله *** از ره جهل به من فخر و تكبر كردند
گفته ما همه احكام خدا بود و رسول *** حرف حق را نشنيدند و تمسخر كردند
ميهمان را كه به زنجير گران مي بندد؟ *** شاميان خوب پذيرايي در خور كردند
چونكه غربت زده و خاك نشينمديدند *** بازر و زيورشان ناز و تفاخر كردند
پيش چشم من غارت زده همسالانم *** زينت گوش خود آويژه اي از در كردند

آستین کرده ام از شرم حجاب رویم *** پیش آنانکه به سر معجر و چادر کردند
دست در دست پدر گشته تماشاگر من *** چشم از غصه پر از اشک تحسّر کردند
لحظه ای داغ عزیزان نرود از یادم *** وه که از غصه دل کوچک من پر کردند
ای خوش آنانکه «حسان» یار عدالت گشتند *** یا زاهل ستم اظهار تنفر کردند
حبیب الله چایچیان

قبله نما

صفحه

۱۷۹

ای پدرجان، زکجا آمده ای؟ *** سوي ویرانه چرا آمده ای؟
امشب این کلبه شده وادی طور *** چون تو ای نور خدا آمده ای
وه که بر درد پریشانی من *** امشب از لطف دوا آمده ای
ای پدر، بنده نوازی کردی *** که به ویرانه سرا آمده ای
داشتم دیده به راهت همه شب *** لیک امشب بر ما آمده ای
لطف کردی زکنار شهدا *** تو به نزد اسرا آمده ای
جان فدای قدمت می سازم *** زآنکه سرساخته پا آمده ای
ای پدر بوسه زخم بر رخ تو *** چونکه از کربلا آمده ای
به روی سینه ترا جای دهم *** گرچه از طشت طلا آمده ای
سجده شکر بجا می آرم *** چون توام قبله نما آمده ای
دگر از عقده دل دم نزنم *** تا تو ای عقده گشا آمده ای
لطف بنما و مرو از بر ما *** تو که از مهر و وفا آمده ای
در جزا لطف تو و «ثابت» ما *** چونکه شافع به جزا آمده ای
قاسم استادی ثابت

بیا ای سر به ویران با من ویران نشین سرکن *** بزرگی کن شبی را سر در این بیت محقر کن
اگر غنچه بخندد باز گردد گل شود غم نیست *** نظر ای باغبان بر غنچه نشکفته پرپر کن

صفحه

۱۸۰

اگر از طشت دیدی عمه را و چشم خود بستی *** نیم من عمه بگشا چشم و بر من ناز کمتر کن
زبان را نیست نیرویی که گویم عمه ممنونم *** تو بگشا لعل لب از او تشکر جای دختر کن
اگر می شد لب لعل تو از هم باز می کردم *** ولی در دست من آنقدر نیرو نیست باور کن
نه جای تو نه جای من نه جای عمه ام اینجاست *** مرا با خود ببر همراه و همبازی اصغر کن

علی انسانی

ماه خون گرفته

ای ماه خون گرفته، که امشب برآمدی *** نازم سرت به سرکشی از دختر آمدی
تو باغبان عشقی و از دشت لاله ها *** در پیش یک چمن گل نیلوفر آمدی
دشمن گرفته کلبه ما را ز چار سو *** ای دلنواز من، ز کدامین درآمدی؟
راضی به زحمت تو نبودم که این چنین *** بر دیدن رقیه خود، با سرآمدی
جان منی که بر لب من آمدی پدر *** عمر منی که گوشه ویران سرآمدی

صفحه

۱۸۱

ای از سفر رسیده، چه آوردی ارمان؟ *** دست تھی چرا به بر دختر آمدی؟
یادم بود که رفتی و اصغر به دوش تو *** اینک چرا بدون علی اصغر آمدی؟
از بزم ما خرابه نشینان دگر مرو *** ای ماه خون گرفته که امشب برآمدی

سید رضا مؤید

کلبه احزان

ای کاش اشک دیده من بسترم نبود *** می سوختم چو شمعی و خاکسترم نبود

بود اول مصیبت من غصه فراق *** دردا که داغ هجر غم آخرم نبود
ای ماه من، به کلبه احزان خوش آمدی *** بی روی تو فروغ به چشم ترم نبود
خون جگر به خوان پذیرایی من است *** شرمنده ام که سفره رنگین ترم نبود
ای روشن از جمال تو صبح امید من *** در کودکی یتیم شدن باورم نبود
منزل به منزل آدمم اما هزار حیف *** در راه شام سایه تو بر سرم نبود

صفحه

۱۸۲

شد خورد استخوان من از تازیانه چون *** تاب تحمل این همه در پیکرم نبود
ناز مرا به ضربت سیلی کشید خصم *** بابا گمان نبر که نواز شگرم نبود
تا زنده ام، به جان تو مدیون زینم *** جز او کسی به فکر من و خواهرم نبود
افتادم آن شبی که ز ناقه به روی خاک *** از ترس مرده بودم اگر مادرم نبود
جز دیدن جمال امام زمان «شفق» *** در روزگار آرزوی دیگرم نبود
سید محمد جواد غفورزاده شفق

دل هستی شرر گرفت

آن شب ز عمه طفل سراغ پدر گرفت *** اختر ز ماهتاب خبر از قمر گرفت
هر روز نا امیدتر از روز پیش بود *** هر شب بهانه بیشتر از پیشتر گرفت
چشمی ز خواب خالی و از اشک درد پر *** وز آب دیده اش دل هستی شرر گرفت
تا روی زرد خویش کند سرخ پیش خصم *** یاری ز چشم خویش به خون جگر گرفت

صفحه

۱۸۳

هرگه که خواست آن سویی ویران رود ز ضعف *** در بین ره کمک ز یتیم دگر گرفت
سر را چو دید و با خبر از سر گذشت شد *** ناچار دست کوچک خود را به سر گرفت
با دست بی توان ز رُخش خاک و خون زدود *** و آنگاه بوسه زان لب خشکیده بر گرفت
بس حرف داشت لیک توان بیان نداشت *** وز عمر کوتاه اش سخن او اثر گرفت

عمه، امشب خواب در چشم من افکار نيست *** حالي دارم که او را طاقت گفتار نيست
چون من بي کس پييمي در تمام روزگار *** بي انيس و مونس و بي ياور و غمخوار نيست
روز در کنج خرابه در میان آفتاب *** سايه اي بر سر مرا جز سايه ديوار نيست
در دل شب ها که مرد و زن به خواب راحتند *** ديده اي جز چشم اشک افشان من بيدار نيست
جز که بينم روي باب و در بر او جان هم *** ديگرم با هيچکس، در ملک امکان کار نيست

صفحه

۱۸۴

ز آتش اين غم که نقد جان عالم را گرفت *** «جودي» افسرده را جز آه آتش بار نيست

ميرزا عبدالجواد جودي خراساني

اشک خونين

آسمان ديده هر شب پر زيروين مي کنم *** زاختران اشک اين ويرانه تزيين مي کنم
اي ستمگر، هرچه مي خواهي تو با ما ظلم کن *** سرنگون کاخ تو را با اشک خونين مي کنم
من به درگاه خدا با دستهاي کوچک *** بهر مظلومان دعا، بهر تو نفرين مي کنم
سرخوش و سرمست در کاخ ستم بنشسته اي *** عاقبت رسوايت اي خودخواه و خودبين مي کنم
زنده شد آيين حق با کشتن مردان مرد *** من هم از جان، حفظ مرزدين و آيين مي کنم
دخترى از آل طاهيم که با عزم متين *** پاسداري از حريم آل ياسين مي کنم
گر سيه چون شام کردي شام را اي تيره روز *** با فروغ مشعل توحيد تزيين مي کنم
خوشه چين خرمن احسان من شد حافظي *** کز محبت لطف برآن زار مسکين مي کنم

صفحه

۱۸۵

محسن حافظي

دولت وصل

وه که امشب دامن جانان به دست آورده ام *** دامنش را در شب هجران به دست آورده ام
آنچه مي جستم به دشت و کوه و صحرا روزها *** نيمه شب در گوشه ويران به دست آورده ام

گرچه طفلم دل زدم مردانه بر دریای غم *** عاقبت این گوهر تابان به دست آورده ام
کلبه ویران کجا و موکب بایم حسین *** دولت وصلش عجب آسان به دست آورده ام
دست از جان شسته ام با دیدن روی پدر *** جان چه باشد، زآنکه به از جان به دست آورده ام
آنچه را دیگر نمی گشتی میسر بهر ما *** من به سوز سینه نالان به دست آورده ام
تا گرفتم افتخار خدمت آل (علی) علیه السلام *** (ای «مؤید» این همه عنوان به دست آورده ام
هر زمان بخشند لطف دیگری بر طبع من *** چون رضای خاطر ایشان به دست آورده ام
سید رضا مؤید

صفحه

۱۸۶

خلوتگه راز

چو آمد در برم جانانم امشب *** به تن آمد دوباره جانم امشب
بحمد الله که در خلوتگه راز *** سر بابا است بر دامنم امشب
چو غنچه گل به لب دارد تبسم *** گلم خندان و من گریانم امشب
گلم بردامن و من همچو بلبل *** به آه و ناله و افغانم امشب
ندارم من دگر اندوه در دل *** پدر گردیده چون مهمانم امشب
به غیر از جان چه دارم تا که سازم *** نثار مقدم جانانم امشب
لب خشکش ببوسم یا گلوش؟ *** در این سودا عجب حیرانم امشب
شدم گر بی سر و سامان ز هجرش *** پدر داده سر و سامانم امشب
«شریفی» از غم آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) *** (چو مرغان سحر نالانم امشب
عبدالحسین شریفی

راز پنهان

پدر ای عمه جان، از لطف میهمان من است امشب *** چراغ دوده طاها به سامان من است امشب
سر خود را به دامن پدر طفلان نهند اما *** ز خوشبختی سر بابا به دامن من است امشب

گرفتم چونکه روپوش از طيق شدم مقصدم حاصل *** دگر بر خلق پيدا، راز پنهان من است امشب
نمي دانم بگريم يا بخندم در چنين حالت *** منم حيران و گردون نيز حيران من است امشب

صفحه

۱۸۷

همان دشمن که کرد اينسان پريشان خاطر ما را *** پريشان خاطر از تأثير افغان من است امشب
صبا سوي مدینه بگذر و با جده ام برگو *** که زيب دامن تو زيب دامان من است امشب
مؤيد را جواز کربلا خواهم عطاکردن *** که با اين شعر چشم او به احسان من است امشب
سيدرضا مؤيد

گوهر مقصود

سرت را اي پدر جان، زيب دامان مي کنم امشب *** به قربان سر دور از تنت، جان مي کنم امشب
چشيدم گرچه زهر هجر را از کربلا تا شام *** به داروي وصال درد، درمان مي کنم امشب
ز راه لطف گر مهمان شدي بر دختر زارت *** ببين جان را فدائي چون تو مهمان مي کنم امشب
به دريائي غمت غرقم ولي بنگر در اين دريا *** به پا از موج اشک خويش طوفان مي کنم امشب
به جان تو قسم، ديگر نخواهم زندگاني را *** رها خود را ز درد و رنج دوران مي کنم امشب
به کف چون گوهر مقصود را دارم چه غم دارم *** که خود گنجي نهان در کنج ويران مي کنم امشب

صفحه

۱۸۸

من اين ويرانه را ماتم سراي خويش مي سازم *** پريشان تر چو اين جمع پريشان مي کنم امشب
فدايت جان شيرين مي کنم وز اين فداکاري *** هزاران همچو «ثابت» را نواخوان مي کنم امشب
قاسم اسنادي «ثابت»

مرغ شباهنگ

من اين ويرانه را از اشک دريا مي کنم امشب *** ز دريا گوهر مقصود پيدا مي کنم امشب
سحرگاهان که در خواب است چشم زاده سفيان *** به زاري سر به سوي حق تعالي مي کنم امشب
ندارم تاب هجران پدر زين بيشتتر بر جان *** ز حق ديدار روپوش را تمنا مي کنم امشب
اگر چندي پدر پنهان بود از چشم ما ليکن *** من آن گم گشته را اي عمه! پيدا مي کنم امشب
چو دانم ناله شب زنده داران بي اثر نبود *** به آه نيمه شب اين عقده ها وا مي کنم امشب

اگر منت گذارد بر من و آید به بالینم *** بدین شکرانه جان قربان بابا می کنم امشب
به گرد شمع رویش همچنان پروانه می سوزم *** زمرگ خود در این ویرانه غوغا می کنم امشب

صفحه

۱۸۹

ز دشمن هرچه دیدم من نگفتم تاکنون با کس *** ولی نزد پدر راز دل افشا می کنم امشب
من آن مرغ شباهنگم که از این لانه ویران *** به ناگه آشیان برشاخ طوبی می کنم امشب
من آن طفل صغیر شاه دینم کز بر طفلان *** به جنت جای در دامن زهرا می کنم امشب
همان در یتیم زاده زهرا حسینم من *** که همچون گنج در ویرانه مأوا می کنم امشب
رقیه آخرین قربانی شاه شهیدانم *** که خود طومار مرگ خویش امضا می کنم امشب
تأسی کرده ام در کودکی بر مادرم زهرا *** که با رخسار نیلی، ترک دنیا می کنم امشب
منم نُخت حسین و قبله حاجات اهل دل *** همه درد مؤید را مداوا می کنم امشب

سید رضا مؤید

آتش غم

ای سیه رو، روز تو از شب سیه تر می کنم *** عاقبت رسوایت ای خصم ستمگر می کنم
ای یزید دون من مظلومه ویران نشین *** واژگون کاخ تو را با دیده تر می کنم

صفحه

۱۹۰

با خروش ناله و با سیل اشک و موج آه *** زیر و رو بنیاد استبداد یکسر می کنم
این خرابه سنگر است و من حماسه آفرین *** خصم را نابود در دامن سنگر می کنم
شد به دشت آرزوها گر بهار ما خزان *** یاد از آن دشت و وزان گلهاي پرپر می کنم
اشک دُر و گوهر است و دیدگان من صدف *** از صدف جاری به دامن، دُر و گوهر می کنم
هر زمان دژخیمها سیلی به رویم می زنند *** من فغان بر مادرم زهرای اطهر می کنم
من که چندین ماه همبازی اصغر بوده ام *** یاد از آن غنچه نشکفته پرپر می کنم

گر پدر با سر به دیدارم بیاید من زشوق *** خویش را محو رخس از پای تا سر می کنم
گرچه سوزد حافظی در آتش عشق حسین *** باز هم من طبع او را شعله ورتتر می کنم
محسن حافظی

گوهرهای اشک

سر خونینت امشب، زیب دامن می کنم بابا *** رخ نورانیت را بوسه باران می کنم بابا
اگر با سر به دیدار رقیه آمدی من هم *** فدای مقدم فرخنده ات جان می کنم بابا

صفحه

۱۹۱

تو از این بیشتر با دختر خود مهربان بودی *** چه شد کین گونه از هجر تو افغان می کنم بابا
شدی بر دخترت مهمان و این ویرانه غم را *** زگوهرهای اشک امشب چراغان می کنم بابا
در این ویرانسرا با تیر آه و با سپاه اشک *** بنای زاده مرجانه ویران می کنم بابا
اگر در کودکی گشتم پریشان روزگار اما *** جهان را زین پریشانی پریشان می کنم بابا
زرنج راه و زجر دشمنان حرفی نمی گویم *** اگر گویم جهان را بیت احزان می کنم بابا
زما در مهربان تر بود بر من عمه ام زینب *** از او تقدیر زآن لطف فراوان می کنم بابا
زسوز دل سروده «حافظی» سوز درونم را *** به سویش گوشه چشمی زاحسان می کنم بابا
محسن حافظی

چلچراغ اشک

آمدی با رأس خونین ای پدر *** لاله ای در دست گلچین ای پدر
خبر مقدم دیدن ماه رخت *** بر دلم بخشیده تسکین ای پدر
می شود با چلچراغ اشک من *** امشب این ویرانه تزیین ای پدر

اشک سرخ و چهره زرد، و تن سیاه *** سفره ام گردیده رنگین ای پدر

صفحه

۱۹۲

از غمت هر شب نخفتم تا سحر *** شاهد من بود پروین ای پدر

من گل نشکفته، پرپر گشته ام *** وای از بیداد گلچین ای پدر

هر چه تلخی دیده ام از راه شام *** شور عشقت کرده شیرین ای پدر

رونمای روی تو جان می دهم *** چون مرا نبود به از این، ای پدر

علی انسانی

لحظه شیرین

گردید شاد این دل غمگینم ای پدر *** کامشب تو آمدی پی تسکینم ای پدر

رأس بریده تو وطشت طلا عجب *** باز این چه صحنه ایست که می بینم ای پدر

امشب به ماه و زهره و پروین چه حاجتم *** هستی تو ماه و زهره و پروینم ای پدر

ویرانه گلشن من و من عندلیب آن *** رخسار توست لاله و نسوینم ای پدر

بعد از گذشت واقعه تلخ کربلا *** این ساعت است لحظه شیرینم ای پدر

امشب مگر تو آمدی تا به وقت مرگ *** باشی زمهر بر سر بالینم ای پدر

ترسم که آسمان ندهد آنقدر امان *** تا ساعتی کنار تو بنشینم ای پدر

صفحه

۱۹۳

اطفال شام نان تصدق به من دهند *** گویا گمان کنند که مسکینم ای پدر

این شعر جانگداز مؤید قبول کن *** چون باز گفته قصه دیرینم ای پدر

سید رضا مؤید

منای عشق

بیت الاحزان مرا امشب صفا دادی پدر *** با وصال خویش قلبم را شفا دادی پدر

ز آتش هجران تو یک شب نه هر شب سوختم *** خوش به من در کودکی درس وفاداری پدر

خواستم تا در مدینه وصل ما حاصل شود *** حاجتم را گوشه ویران سرا دادی پدر

در منای عشق رفتی یا به قربانگاه خون *** جان خود را در ره جانان کجا دادی پدر

بر عزاداران خود امشب به ویران سرزدي *** اجر نیکویی به این صاحب عزا دادی پدر
من در آغوش تو هر شب داشتم جا مرحباً *** خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر
همره خود بر مرا، تا اهل عالم بنگرند *** دخترت را نیز در راه خدا دادی، پدر

صفحه

۱۹۴

نظم میثم بُرد دل از دوستان و شیعیان *** کز کرم او را تو طبع دلربا دادی، پدر
غلامرضا سازگار - میثم

گلستان وجود

رفت از کف، طاقت و تاب و توانم ای پدر *** سوی جانان رفتی و بردی تو جانم ای پدر
آن شنیدم میهمان گشتی بر بیگانگان *** من مگر کمتر از آن بیگانگانم ای پدر
گرگمان داری نیاید میهمانداری زمن *** امشب از رأفت بیا کن امتحانم ای پدر
جان به لب آمد مرا در انتظار روی تو *** بر لبم بگذار لب، بردار جانم ای پدر
یا بیا بنشین برم یا در برت بنشان مرا *** میهمانم باش یا شو میزبانم ای پدر
بعد از آن شب که فتادم از ستر روی زمین *** عمّه غمدیده ام شد پاسبانم ای پدر
خوب شد خواندی تو قرآن، رفع تهمت شد زما *** از شماتت سوخت مغز استخوانم ای پدر
غنچه تشکفته بودم در گلستان وجود *** کرد دشمن عاقبت بی باغبانم ای پدر

صفحه

۱۹۵

سید جواد مظلوم پور

درد هجر

در این خرابه بی سر و سامانم ای پدر! *** از درد هجر سر به گریبانم ای پدر
امشب که آمدی تو به سر وقت دخترت *** رونق گرفت کلبه احزانم ای پدر
پروانه سان به گرد سرت بال و پر زدم *** امشب شدی تو شمع شبستانم ای پدر
جایم همیشه بود به دامن لطف تو *** امشب بگیر باز به دامانم ای پدر
کردی همیشه لطف به اطفال بی پدر *** من هم یکی ز جمله یتیمانم ای پدر
بودی چو جان به پیکر طفل صغیر خود *** از سوز هجر پیکر بی جانم ای پدر

مي خواستم كه پاي نهي بر سرم ز مهر *** با سر شدي ز لطف، تو مهمانم اي پدر

محمود سيفي شيرازي

نقد جان

صفحه

۱۹۶

آمدي و خاطر م را شاد كردي اي پدر *** امشب اين ويرانه را آباد كردي اي پدر
نقد جان دارم به كف بهر نثار مقدمت *** كز محبت دخترت را ياد كردي اي پدر
پاي گفتم مي نهي بر ديده، با سر آمدي *** در دلم شوري دگر ايجاد كردي اي پدر
مي شوم ممنون اگر امشب بماني پيش من *** زانكه در هر جا مرا امداد كردي اي پدر
گر مرا همراه خود بيرون از اين ويران بري *** طابري را از قفس آزاد كردي اي پدر
منكه چون صيدي اسير دام صياد توأم *** از چه روشن خانه صياد كردي اي پدر
شستشو در چشمه چشم دهم رخساره ات *** خوب شد اين چشمه را بنياد كردي اي پدر
تا نسا زدم جدا از عمه ام اين جمله را *** هر شب از بالاي ني فرياد كردي اي پدر
تا رقيه نام من بگذاشتي در هر دو كون *** ناميم زين نام چون اجداد كردي اي پدر
خون هفتاد و دو تن با اشك من آميختي *** واژگون تا كاخ استبداد كردي اي پدر
همتت نازم كه تا اسلام ماند جاودان *** هر نفس پيكار با الحاد كردي اي پدر

صفحه

۱۹۷

سینه آکنده چون دارد زغم «حلاج» را *** بهر هور از فيض استمداد كردي اي پدر
دارد اميد شفاعت از تو آن افسرده دل *** جاي چون در عرصه ميعاد كردي اي پدر
جعفر بابايي - حلاج

يوسف فاطمه

پدر من، پسر فاطمه، مهمان من است *** عمه، مهمان نه كه جان من و جانان من است
كنج ويرانه شام و سرخونين پدر *** آسمان در عجب از اين سر و سامان من است
از بهشت آمده آقاي جوانان بهشت *** يوسف فاطمه در كلبه احزان من است

اوست موساي من و غمکده ام وادي طور *** آتش نخله طور از دل سوزان من است
ياد باد آنکه شب و روز، مرا مي بوسيد *** اينکه امشب سر او زينت دامن من است
گر لبش سوخته از تشنگي و سوز جگر *** به خدا سوخته تر از لب او، جان من است
مي زنم بر لب او بوسه که الفت زقديم *** بين اين لعل لب و ديده گريان من است
بر دل و جان مؤيد شرري زد غم من *** که پس از دير زمان باز غزل خوان من است

صفحه

۱۹۸

سيد رضا مؤيد

آفتابي دمیده

جان بر لب رسیده دارم من *** قد از غم خمیده دارم من
سر در خون نهفته داري تو *** چشم در خون طپیده دارم من
ديگر اي مه، متاب کز رأفت *** آفتابي دمیده دارم من
آه و افسوس، روي دامانم *** سر از تن بریده دارم من
ديده بگشا که از غمت بابا *** رنگ از رخ پریده دارم من
باغبانا، ز هجر بي تابم *** خار ماتم به ديده دارم من
يا سر از شوق دیدنش چون شمع *** اشک بر رخ چکیده دارم من
محمد تاري - ياسر

شمع شب تار

ديشب مه من، دلبر و دلدار که بودي *** من فکر تو بودم، تو گرفتار که بودي
در خواب تو را دیدم و بيدار شدم ليک *** اي دلبر گم گشته تو بيدار که بودي
در طشت طلا ديده ات آن سو نگران بود *** آرام دل من، پي بيدار که بودي
پيش نظرت گشت عدو مشتري من *** اي يوسف زهرا، تو خريدار که بودي

صفحه

۱۹۹

برگو به من از خواندن آن آیه قرآن *** در نقشه بر هم زدن کار که بودی
ویرانه شده منزل ما خاک نشینان *** ای جان جهان گنج گهر بار که بودی
پروانه صفت گرد سرت گردم و سوزم *** تا فاش شود شمع شب تار که بودی
زود از بر من رفتی و ناگفته بسی ماند *** جز ما تو مگر محرم اسرار که بودی
سید جواد مظلوم پور

فراق یار

من آن شمع که آتش بس که آیم کرده خاموشم *** همه کردند غیر از چند پروانه، فراموشم
اگر بیمار شد کس، گل برایش می برند و من *** به جای دسته گل باشد سر بابا در آغوشم
پس از قتل تو ای لب تشنه، آب آزاد شد بر ما *** شرار آتش است این آب بر کامم نمی نوشم
ز زهرها مادرم خود یاد دارم راز داری را *** از آن رو صورت خود را ز چشم عمه می پوشم
اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه فریادم *** به ضرب تازیانه قاتلت می کرد خاموشم

صفحه

۲۰۰

فراق یار و سنگ اهل شام و خنده دشمن *** من آخر کودکم، این بار سنگینی است بر دوشم
سپر می کرد عمه خویش را بر حفظ جان من *** نگردد مهربانیهای او هرگز فراموشم
دو چشم نیمه بازت می کند با هستیم بازي *** هم از تن می ستاند جان هم از سر می برد هوشم
بود دور از کرامت گر نگیرم دست میثم را *** غلام خویش را گرچه گنهکار است نفروشم
غلامرضا سازگار - میثم

جلوه عشق

بخت با شاهد مقصود هم آغوشم کرد *** در شب غم زمی وصل قدح نوشم کرد
خواب بودم من و آمد پدرم در خوابم *** آنکه در ماتم او، دهر سیه پوشم کرد
خویش در دامنش افکندم و در گریه شدم *** او هم از لطف و کرم، سخت در آغوشم کرد
گله آغاز نمودم من و آن محرم راز *** گوش بر درد و غم این دل پر جوشم کرد
دید از آتش غم لاله صفت می سوزم *** شینم از اشک به جانم زد و مدهوشم کر

صفحه

۲۰۱

با وي از سيلبي شمر و رخ نيلى گفتم *** دست چون بر سرو رخسار و بناگوشم كرد
گفتم از كعب ني و تاب رسن گشته كبود *** نظر آن گاه كه به بازو و بر دوشم كرد
ساخت اين مرثيه و گفت مؤيد كه قضا *** حلقه خدمت اجداد تو در گوشم كرد

سيد رضا مؤيد

در ناياب

پدر را عمه جان در خواب ديدم *** هلال ماه نو در آب ديدم
من از ديدار او بي تاب بودم *** پدر را هم چو خود بي تاب ديدم
يتيمانه چو اشك ديده ام ريخت *** به چشم او هم اشك ناب ديدم
به چشمش موج مي زد سيل اشكش *** دلم را غرق آن سيلاب ديدم
مرا بگرفت در آغوش گرمش *** نوازشها بسي از باب ديدم
بود محراب سجّاد اين خرابه *** پدر را من در اين محراب ديدم

صفحه

۲۰۲

دلم غواص شد در بحر وصلش *** صدف جستم، در ناياب ديدم
در اين غم خون بيار از ديده «فاخر» *** كه من خون خدا در خواب ديدم

فاخر - مشهد

ريحان آرزو

آنكه در اين مزار شريف آرميده است *** امّ البكاء رقيه محنت كشيده است
اين قبر كوچك است از آن طفل خردسال *** كز دشمنان دون بسي رنج ديده است
اينجا زتاب غم، دل زينب شده است آب *** بس ناله يتيم برادر شنيده است
اينجا زمرگ دختر مظلومه حسين *** كلثوم زار جامه طاقت دريده است
اينجا زداغ نوگل گلزار شاه دين *** از چشم اهل بيت نبي خون چكيده است
اينجا زپا فتاده و او را ربوده خواب *** طفلي كه روي خار مغيلان دويده است
اينجاست كز رقيه دلخسته مرغ روح *** برشاخسار روضه رضوان پريده است

صفحه

۲۰۳

يا رب، به جز رقيه كدامين يتيم را *** تسكين به ديدن سر از تن بريده است
گر بنگري به ديده دل بر مزار او *** ريحان آرزو گل حسرت دمیده است
نازم به آنکه هستي خود داده و زخداي *** روز ازل متاع شفاعت خريده است
در امر صبر، طاقت زينب عجيب نيست *** حق، صبر را زطاقت وي آفريده است
از جدّ و باب و مام و برادر غم بلا *** ارث مسلمي است که بر او رسیده است
بر چيدنش محال بود تا ابد صغير *** شاه شهيد طرفه بساطي که چیده است
صغير اصفهاني

سايه دولت

اي پدر، تا گشتم از آغوش پر مهتر جدا *** با طرب بيگانه ام با درد و محنت آشنا
تا نهران از ديده من شد گل رخسار تو *** روز و شب چون بليلي کارم بود شور و نوا

صفحه

۲۰۴

شد تن رنجور من دور از تو مشتي استخوان *** سايه دولت چرا از من گرفتي چون هما
تا تو را سازد خبر از درد هستي سوز من *** رازها هر شب زسوز سينه گفتم با صبا
از دل و جان گشته ام شرمنده احسان او *** زآنکه کرد آگه زحالم پيک مشتاقان تو را
از جفاي دشمن دون عقده ها دارم به دل *** گوش بگشا بر حديثم تا بگويم ماجرا
گوشه ويرانه شد مأوا مرا از جور دهر *** خاک تيره بسترم گرديد و خستم متکا
تا شدي دور از برم گشتم اسير درد و غم *** آمدي اکنون شدم از محنت هجران رها
تا تو رفتي از برم، بر خوان من از بهر قوت *** اشک گلگون است آب و پاره هاي دل غذا
آمدي افروختي کاشانه ام را همچو شمع *** من برآنم تا کنم پروانه آسا جان فدا

محمد شاهرخي

اي پدر جان، در کجا داري مقام *** تا ببيني طعنه اطفال شام
با چنين اندوه و آه و زاريم *** چهره نمايي تو در بيداريم
مي روم در خواب تا در خواب من *** دل شود روشن زروي باب من
خفت او در خواب و روي باب ديد *** آفتاب عشق را در خواب ديد

صفحه

۲۰۵

نالہ زد کي عمه بابايم زمهر *** زد گل بوسه مرا اکنون به چهر
ديد از من صورت نیلي شده *** نیلگون رخسار از سیلي شده
ز اهل بیت پادشاه عالمين *** بر فلک شد شور بانگ يا حسين
در چنين هنگامه سوز و گداز *** بُد یزید بي حیا در خواب ناز
چون زکار طفل و سرآگاه شد *** حيله اندیشيد و چون روباه شد
او يقين مي کرد کو جان مي دهد *** گر سر پر خون بابا بنگرد
مردها را جمله با شمشير کشت *** کودکان را نیز با تزوير کشت
تا کُشند آن بلبل بي بال و سر *** داد فرمان تا برند یک عدّه سر
در خرابه چون سر پر خون رسيد *** ناله زينب سوي گردون رسيد
گفت عمّه من نمي خواهم طعام *** غير ماه خود نمي خواهم به شام
گفت زينب یک طرف سرپوش گیر *** جان تو اينجاست در آغوش گیر
طفل چون سرپوش از سر برگرفت *** سرگرفت و ناله ها از سر گرفت
گفت بابا، خير مقدم، آمدي *** شمع جمع اهل ماتم آمدي
گو کدامين ظالم شوم لئيم *** کرد در طفلي مرا از کين يتيم
آنقدر از پرده دل زد صدا *** تا سر و جان از تن او شد جدا
يعني یکسو طفل، یکسو سرفتاد *** برسماء جان، برزمين پيکر فتاد

عصمت الله ناگهان آن صحنه دید *** رنگ از رخسار تابانش پرید
ناله می زد کی یگانه گوهرم *** ای رقیه ای گل نیلوفر
شد تنت آسوده از آزار شام *** از نی واز سنگ در بازار شام
چونکه از غمها حکایت می کنی *** در بر بابا شکایت می کنی
شکوه زینب بر بابا مکن *** لب برای شکوه من وامکن
علی اکبر طلوعی گیلانی

صفحه

۲۰۶

غم هجر

آمدی گوشه ویران چه عجب! *** زده ای سر به یتیمان چه عجب!
تو میندار که مهمان منی *** به خدا خوبتر از جان منی
بس که از جور فلک دلگیرم *** اول عمر ز عمرم سیرم
دل دختر به پدر خوش باشد *** مهربانی زدو سر خوش باشد
تو بهین باب سرافراز منی *** تو خریدار من و ناز منی
بعد از این ناز برای که کنم *** جا به دامن وفاي که کنم
اشک چشم من اگر بگذارد *** درد دلها شنیدن دارد
گرچه در دامن زینب بودم *** تا سحر یاد تو هر شب بودم
گر نمی کرد به جان امدادم *** از غم هجر تو جان می دادم
آنقدر ضعف به پیکر دارم *** که سرت را نتوان بردارم
امشب از روی تو مهمان خجلم *** از پذیرایی خود منفعلم
مژده عمه که پدر آمده است *** رفته با پا و به سر آمده است
دیدنی گوشه ویرانه شده *** جمع شمع و گل و پروانه شده
آخر ای کشته راه ایزد *** پدرت سر به یتیمان می زد
تو هم آخر پسر آن پدری *** تو پور آن نخل امامت ثمری
که به پیشانی تو سنگ زده؟ *** که زخون بر رخ تو رنگ زده؟

اي پدر کاش به جاي سر تو *** مي بريند سر دختر تو

علي انساني

سر خونين

صفحه

۲۰۷

من آن دُر دانه ويران نشينم *** رقيه دختر سلطان دينم
سه ساله دختری افسرده ام من *** زدست خصم سيلی خورده ام من
محيط شام را غمخانه کردم *** بنای ظلم را ويرانه کردم
به دست کوچک و بخت بلندم *** درخت ظلم از در ريشه کندم
در اين ويرانسرا دادم زکف جان *** که با ظالم نيندم عهد و پيمان
فدا گشتم به راه حيّ داور *** ندادم دست بر دست ستمگر
پدر مي خواستم، دشمن زبیداد *** سر خونين او بهرم فرستاد
چو ديدم روي او از پا فتادم *** سرش را روي دامانم نهادم
ز مژگان گوهر ياقوت سُفتم *** يکايک دردهاي خویش گفتم
به او گفتم خبر داري تو يا نه *** سیه شد پيکرم از تازيانه
بين بابا که شد ويرانه جايم *** شده از رنج ره مجروح پايم
بين بابا رخم گرديده نیلي *** به من زد شمر دون بعد از توسیلي
پدر داني چه محنتها کشيدم *** روي خار مغيلان ها دويدم
ز بس نزد پدر ناليدم از درد *** مرا با خویش بُرد و راحتم کرد
نبودم چون پذيرايي فراهم *** نثارش جان خود کردم در آندم
چنان شوق پدر بُرد از سرم هوش *** که خود را يک جهت کردم فراموش
به عالم گر حقيقت مي پذيريد *** ز قبر کوچک من پند گيريد
دهان زورگويان را منم مشت *** حقيقت را نشايد با ستم گشت

محمد آزادگان

ز هراي سه ساله

اینجا محیط سوز و اشک و آه و ناله است *** اینجا زیارتگاه زهرای سه ساله است
 اینجا دمشقی ها گلپژمرده دارند *** در زیر گل مهمان سیلی خورده دارند
 اینجا دل شب کودکی هجران کشیده *** گلبوسه بگرفته زرگهای بریده
 اینجا بهشت دسته گل‌های مدینه است *** اینجا عبادتگاه کلثوم و سکینه است
 اینجا زیارتگاه جبریل امین است *** اینجا عبادتگاه زین العابدین است
 اینجا ز چشم خود گلاب افشانده زینب *** اینجا نماز شب نشسته خوانده زینب
 اینجا به خاکش هر وجب دردی نهفته *** اینجا سه ساله دختری بی شام خفته
 اینجا نخفته چشم بیدار رقیه *** اینجا حسین آمد به دیدار رقیه
 اینجا قضا بر دفتر هجران ورق زد *** اینجا رقیه پرده یکسو از طبق زد
 اینجا هُمای فاطمه پرواز کرده *** اینجا کبوتر از قفس پرواز کرده
 اینجا شرار از دامن افلاک می ریخت *** زینب بر اندام رقیه خاک می ریخت

ای دوستان، زهرای دیگر خفته اینجا *** یک زینب کبری دیگر خفته اینجا
 در گوشه ویرانه باغ گل که دیده؟ *** در خوابگاه جغدها بلبل که دیده؟
 غلامرضا سازگار
 باغ لاله
 شب در خرابه یاد پدر کرد و ناله کرد *** خون بر دل صغیر و کبیر، آن سه ساله کرد
 چون ناله اش رسید به گوش یزید شوم *** بار دگر شراب ستم در پیاله کرد
 بنهاد در طبق سر نورانی حسین *** سویی وی از حوالی دشمن حواله کرد
 چشمش فتاد چون به سر انور حسین *** گیسو پریش بر رخ مه همچو هاله کرد
 گفت ای پدر کجا سرت از تن برید خصم *** و آغشته در میانه خونت کلاله کرد
 این خنجر که بود که از خون حنجرت *** صحرائی کربلای تو را باغ لاله کرد
 این گفت و اوفتاد چو بلبل خموش گشت *** وز این مقال بر همه غمگین مقاله کرد

حدّاد شرح مرثیه اش را نوشت و گفت *** شاید به روز حشر قبول این قباله کرد

عباس حدّاد کاشانی

زبان حال دختر سه ساله امام حسین(علیه السلام) در خرابه شام

فلک، چند نالم ز درد فراق *** دلم خون شد از دوری اشتیاق

الهی نباشد به دار فنا *** به درد یتیمی کسی مبتلا

که گیرد مرا از وفا در کنار؟ *** کند پاک از گیسوانم غبار

بگویم به او شرح غمهای خویش *** نمایم به او زخم پاهای خویش

بگویم ببین صورتم را که چون *** ز سیلی دشمن شده نیلگون

از این درد و غم «ذاکر» خسته جان *** کشد هر دم از سینه آه و فغان

عباس حسینی جوهری - ذاکر

نوحه دختر سه ساله امام حسین(علیه السلام) در خرابه شام

رقیّه با سرشاه شهیدان *** چنین می گفت با صد آه و افغان

پدر جان، من به قربان سر تو *** بگو کی سر بُرید از پیکر تو

مرا کی در صغیری بی پدر کرد *** به راه شام و کوفه در بدر کرد

پدر با آن همه مهر نهانی *** چرا امشب به من نامهربانی

چرا خاموشی ای باب کبارم *** نمی پرسی چرا از حال زارم

ز کوفه تا به این ویران رسیدم *** پیاده در بیابانها دویدم

مرا شمر لعین بر پشت و شانۀ *** گهی زد نیزه گاهی تازیانه

ببین نیلی شده روی نکویم *** ز بس سیلی زده خولی به رویم

اگرچه درد و غم از حد فزون است *** دلم از دست کوفی غرق خون است

ولي اي خسرو ملک ولايت *** زدست شاميان دارم شکايت
زنان کوفه از بهر تماشا *** بما دادند نان و جوز و خرما
ولي زنهاي شام از راه عدوان *** همه کردند ما را سنگ باران
به هم گفتند از بالاي هر بام *** که اينها خارجند از دين اسلام
ز جور شاميان خون شد دل من *** خرابه گشت آخر منزل من

صفحه

۲۱۲

از اين غمها همه اندر فغانم *** ولي یک غم زده آتش به جانم
چرا لعل لببت چون ارغوانست *** گمانم جاي چوب خيزرانست
سر از تن جدا گو پيکرت کو *** علمدار و سپاه و لشکرت کو
بگو کو اکبر رعنا جوانت *** علي اصغر شيرين زبانت
پس از تو اندرين دنياي فاني *** نمي خواهم دگر من زندگاني
تو را اي «ذاکر» اين خدمت قبول است *** جزايت روز محشر با رسول است
عباس حسيني جوهر ي - ذاکر

خرابه شام

لاله سان غنچه سرخ چمن جان مني *** به چمن زار دلم مرغ خوش الحان مني
نقش رویت نرود جان پدر از نظرم *** همچنان اشک تو در دیده گريان مني
خرم آن روز سرم زينت دامن تو بود *** امشب از چيست پدر زينت دامن مني

صفحه

۲۱۳

شد سپهر دلم از نور جمالت روشن *** اي که تابنده مه شام غريبان مني
غير خوناب جگر نيست به ويرانه مرا *** مي کشم خجلت از آن روي که مهمان مني
عمه ام زينب غمديده پرستار منست *** گرچه اي کرده سفر، خویش تو درمان مني

هجرت کرد مرا بی سروسامان به جهان *** در برم باز بیا چون سر و سامان منی
ای سه ساله که بود جای تو در شام خراب *** گوید عنقا تو همان روضه رضوان منی

عباس عنقا

غصّه عمّه

ندارد غم، هر آنکس دل ندارد *** که غم جز دل، دگر منزل ندارد
دل از غصّه، عمّه، غرق خون شد *** مگر دریای غم ساحل ندارد
سر نی این گل بشکفته کیست *** نظیرش هیچ آب و گل ندارد
مبادا عمّه جان، چشم تو گریان *** که تاب غصّه ات، این دل ندارد
حسانا شمع جمع ما حسین است *** از این بهتر کسی محفل ندارد

حسان

در مدح حضرت رقیه (علیها السلام)

بلبلی امشب به ویران نغمه خوانی می کند *** تلخ کامی دیده و شیرین زبانی می کند

صفحه

۲۱۴

رفته او بزم یزید و دعوت آورده بجا *** از وفای عهد و پیمان میزبانی می کند
آب و جارو کرده اشک و موی او ویرانه را *** تا به پای جان مهمان میزبانی می کند
گرچه طفل است و زمان جست و خیز او لیک *** شکوه چون پیران ضعف و ناتوانی می کند
دیده اختر شمارش بر پدر روشن شده است *** ماه روی سینه و اختر فشان می کند

سوغنامه اهل بیت (علیهم السلام)

رقیه دختر امام حسین (علیه السلام)

تا که جا در گوشه ویرانه آن دُر دانه کرد *** گوشه ویرانه را با آه خود غمخانه کرد

نازم آن ویران نشینی را که بر فرق یزید *** کاخ استبداد را با آه خود ویرانه کرد
در طبق تا دید آن دختر سر پاک پدر *** با نگاهش عقل را در هر سری دیوانه کرد
اشک چشمش لاله باغ شفق را آب داد *** دست او زلف پریشان پدر را شانه کرد
بلبل آسا از غم گل ناله زد از سوز دل *** گرد شمع آفرینش خویش را پروانه کرد

صفحه

۲۱۵

غنچه لب را گشود و با پدر آهسته گفت *** گو کدامین ظالمی این ظلم بی رحمانه کرد؟
تا تو رفتی از برم شمر ستمگر از ستم *** صورتم را نیلگون با سیلی خصمانه کرد
جای تو ناز مرا خار بیابان می کشید *** تازیانه دلنوازی از من دُر دانه کرد
پای مجروح و نشان تازیانه شاهدهیست *** برستمهایی که بر من زاده مرجانه کرد
این سخن را گفت و لب را بر لب بابا نهاد *** جان به نقد بوسه ای تقدیر آن جانانه کرد
ژولیده نیشابوری

زیر ضرب تازیانه

ای گل گلزار پیغمبر کجا افتاده ای *** از گلستانت چه شد کاین سان جدا افتاده ای
آمد از گلزار یثرب شاخه ای در کربلا *** در دمشق از شاخسار کربلا افتاده ای
از مدینه بر سر دوش پدر تا نینوا *** در بیابانهایی شام از ناقه ها افتاده ای
بر سرت هر دم شبیخون زد نهیب ساریان *** زیر ضرب تازیانه از جفا افتاده ای

صفحه

۲۱۶

عمه معصومه ات شیون کنان دنبال تو *** بارها بر خارها، دیدت زیبا افتاده ای
یک زمان در قحط آب و یک زمان در منع نان *** وز اسیری در هزاران ماجرا افتاده ای
خواب در چشمت نمی رفت از جفای ظالمان *** نیمه شب در خواب خوش امشب چرا افتاده ای
ناله ها کردی ز هجران گل ای مرغ بهشت *** تا که گفتی شهر شام اندر عزا افتاده ای
کاخ می لرزید و می لرزید آن جبار مست *** گفت در دل طفل را آن، سر دوا افتاده ای

با نوایت هم نوا بود آسمانها و زمین *** ناگهان دیدند آوٰخ از نوا افتاده ای
از دغان زینب معصومه اندر مرگ تو *** ناله های آتشین در هر فضا افتاده ای
حاج شیخ عباس «شیخ الرئیس» کرمانی

ره پیمای کوچک

تویی آن دختر زیبای کوچک *** به دنبال پدر، با پای کوچک
به دشت کربلا، با گوش خونین *** تو هستی لاله حمرای کوچک

صفحه
۲۱۷

تو با این کوچکی، روح بزرگ است *** نباشد جای این دنیای کوچک
نواي نینوا شد از تو پرشور *** چو کردی ناله با آن نای کوچک
تو را با این شکیبایی توان گفت *** که هستی زینب کبرای کوچک
بیابان گردیت، زیباتر کرد *** که دیده چون تو ره پیمای کوچک
به جان شمع ها آتش فکندی *** تو ای پروانه زیبای کوچک
شهادت نامه عشق و وفا را *** تویی آن خاتم و امضای کوچک
که زد سلیلی که شد روی تو نیلی؟ *** شوم قربانت ای زهرای کوچک
به درگاهت غلامی جان نثار است *** «حسان» در جمع نوکرهای کوچک
حبيب چایچیان (حسان)

بلبل شیرین زبان

صفحه
۲۱۸

داشت در ویرانسرایی آشیانه بلبلی *** بهر دلجویی آن بلبل شبی آمد گلی
آمد آن گل تا که بلبل را شود آرام جان *** آنچنان آرام شد بلبل که افتاد از زبان
بلبل افسرده دل لب از ترنم تا بیست *** در کنارش با دو چشم خونفشان زینب نشست

گفت اي بلبل اگر تو عاشق روي گلي *** کي توان آرام گيرد از ترنم بلبلي
بلبل شيرين زبانه سر بر آر از خواب ناز *** با پدر از سوز دل ابراز کن راز و نياز
ديده را بگشا و بنگر ماه تابان آمده *** در برت امشب ز راه دور مهمان آمده
آنکه همچون شمع هر شب از غمش مي سوختي *** و ز فراقش آتش هجران به دل افروختي
آنکه دائم گرد غم از چهره تو مي زدود *** عقده قلب تو را، چو عقد گوهر مي گشود
تالبل لعل تو هنگام سخن در مي فشاند *** روي دامانش تو را با مهرباني مي نشاند
مژده کامشب در برت آن محرم راز آمده *** آن عزيز دلنوازش از سفر باز آمده
چشم بگشا و ببين که امشب خرابه روشن است *** و اشده خونين گلي کز آن جهاني گلشن است

صفحه

۲۱۹

از چه بستي لب تو از گفتار اي شيرين سخن *** هر غمي داري بگو همراز هستم با تو من
رفته بود آن بلبل افسرده خاطر چون به خواب *** بر نيامد هر چه زينب گفت ز آن عاشق جواب
کرد چون زينب نظر ديد عندليب دل فکار *** کرده جان خویش را بر مقدم جانان نثار
روي جانان را چو ديد آن مرغ خوش خوان، ديده بست *** بال بگشود و به روي شاخه طوبي نشست
اي «شريفی» ديد هر کس جلوه رخسار دوست *** مرغ جاننش آشيان بگرفت در گلزار دوست
عبدالحسين شريفی

صفحه

۲۲۰

حضرت زينب سلام الله عليها

دوبيتي ها

از بهر یاد بود از این نهضت بزرگ *** در شهر شام دخترکی را گذاشتیم

تا دودمان دشمن ظالم فنا شود *** آنجا رقیه را به حراست گماشتیم

«پدر جان»

بیا بایم بده نوشم که دل آزرده از نیشم *** مرا باخود ببر امشب که من بیگانه از خویشم

به جان مادرت زهرا پدر جان از تو ممنونم *** که من بابا ترا خواندم، تو با سر آمدی پیشم

ژولیده نیشابوری

آن بلبلم که سوخته شد آشیانه ام *** صیاد سنگدل زده آتش به خانه ام

ای گل زجای خیز که بلبل زره رسید *** بشنو صدای نغمه و بانگ ترانه ام

صفحه

۲۲۱

آرام جان

چو پروانه که سوزد در کنار شمع بی آواز *** کنار رأس آن آرام جان، آرام جان می داد

نهانی با پدر می گفت، راز و درد دل می کرد *** گمانم روی سیلی خورده خود را نشان می داد

عباس و یحیی (دلجو)

چراغ دل

ای داغ غمت لاله به باغ دل ما *** نام تو رقیه جان، چراغ دل ما

دلسوختگان غم خود را دریاب *** بگذار تو مرهمی به داغ دل ما

سید رضا مؤید

«نور حسین»

عجب چراغ شگفت آوریست نور حسین) علیه السلام *** (که هرچه باد وزد می شود فروزانتر

برای زینب کبری از آن همه غم و درد *** ز داغ مرگ رقیه نبود سوزانتر

سید رضا مؤید

«آتش هجر»

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم *** روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم
تازیانه چو عدو بر سر و رویم می زد *** نا امید از همه کس روی به زینب کردم
حبيب الله چایچیان

«دختران شام»

بیا ای عمه جان، کامشب ز مرگ خود خبر دارم *** هوای دیدن رخسار زهرا را به سر دارم
خبر کن دختران شام را از بهر دیدارم *** که تا ثابت کنم من هم در این عالم پدر دارم
ژولیده نیشابوری

«طفل سه ساله»

گرچه آن طفل سه ساله تاب در پیکر نداشت *** تاب سیلی داشت تاب دیدن آن سر نداشت
تا سرخونین بابا را در آغوش گرفت *** بر لب او لب نهاد و از لبش لب برداشت
ژولیده نیشابوری